

هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

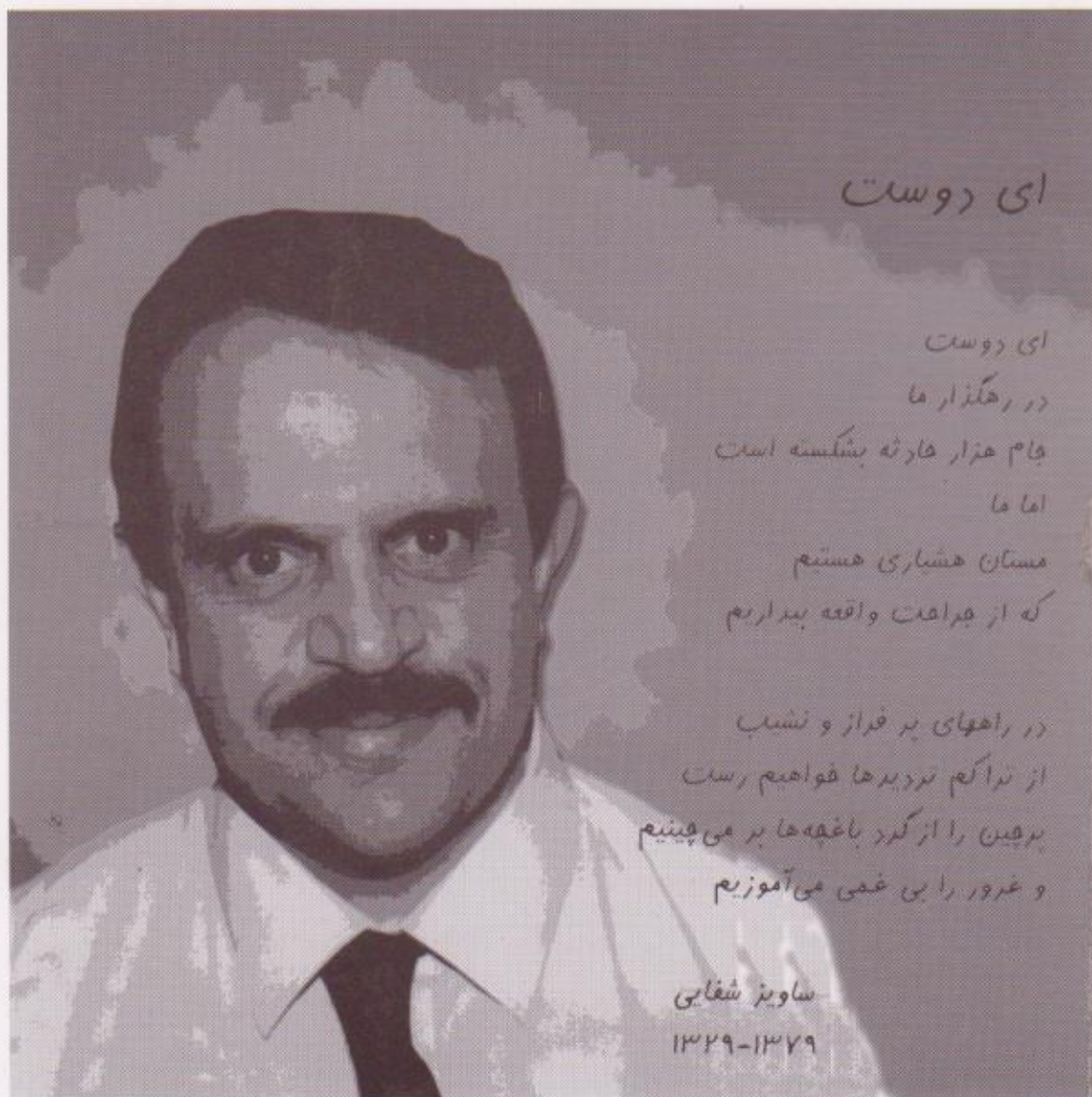
HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE RIGHTS OF IRANIANS GAYS AND LESBIANS



هومان

سال یازدهم، شماره ۱۷

۲۰۰۱/۱۳۸۰



ای دوست

ای دوست

در رهگذار ما

جام هزار خارته بشکسته است

اما ما

مستان هشاری هستیم

که از فراغت واقعه بیداریم

در راههای پر فراز و نشیب

از تراکم نردبدها فواجم رسد

پرفین را از کرد باغچه‌ها بر می‌چینیم

و غرور را این غمی می‌آموزیم

ساویر شقایق

۱۳۷۹-۱۳۲۹

مجله هومان

از انتشارات هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران)

سال تأسیس ۱۳۶۹ خورشیدی/۱۹۹۱ میلادی

سال یازدهم، شماره ۱۷، سال ۱۳۸۰/۲۰۰۱ «به یاد ساوین شفایی»

زیر نظر هیئت تحریریه هومان

با تشکر فراوان از همکاری بیدریغ همه دوستانی که در تهیه این شماره کمک کرده‌اند.

- * گروه هومان صاحب امتیاز رسمی مجله هومان است.
- * باز تکثیر و چاپ مطالبی از مجله هومان بشرط ذکر منبع بلامانع است.
- * مجله هومان با همکاری داوطلبانه نویسندگان مطالب و به سرپرستی سردبیر میهمان هر شماره تهیه و چاپ می‌شود.
- * مطالب چاپ شده الزاماً بازگوکننده نظرات گروه هومان و یا سردبیر مجله نمی‌باشند. همینطور چاپ مطالبی در مجله به معنای همجنسگرابودن نویسنده مطلب نیز نمی‌باشد.
- * با تضمین رازداری، نام و آدرس حقیقی کلیه نویسندگانی که از نام مستعار استفاده می‌کنند باید برای سردبیر مشخص شود.
- * سردبیر هومان حق انتخاب و چاپ مطالب دریافتی و ویراستاری را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد.
- * مطالب دریافتی متعلق به آرشیو هومان بوده و پس فرستاده نخواهند شد.
- * گروه هومان، گروهی است غیرانتفاعی و عواید حاصل از فروش مجله هومان تماماً صرف پرداخت مخارج چاپ و توزیع شماره‌های بعدی مجله می‌شوند.
- * کمک مالی به هومان را می‌توانید به حساب HOMAN و شماره حساب Postgiro 635 2630-5 Fd در سوئد واریز کنید.
- * هزینه اشتراک مجله هومان برای چهار شماره و با احتساب هزینه پستی: برای اروپا ۱۳۵ کرون سوئد، برای آمریکا و کانادا ۲۵ دلار آمریکایی و برای بقیه کشورها معادل ۱۷۰ کرون سوئد می‌باشد.
- * تک شماره مجله با احتساب هزینه پستی: برای اروپا معادل ۴۰ کرون سوئد، برای آمریکا و کانادا ۸/۵ دلار و برای بقیه کشورها معادل ۴۵ کرون سوئد می‌باشد.
- * علاقمندان به دریافت مجله می‌توانند مستقیماً با شعبه هومان در کشور خود تماس بگیرند و یا درخواست خود را مستقیماً به آدرس هومان در سوئد ارسال دارند.
- * نشانی شعبه‌های هومان در کشورهای مختلف:

HOMAN, P.O.Box 3444, S-10369 Stockholm, Sweden.

HOMAN, Los Angeles, P.O. Box 480691

Los Angeles, CA 90048 U.S.A.

Email: homanla@yahoo.com Phone: 323937-4397

HOMAN, BM Box 7826, London WC1N 3XX, UK.

Email: homan@rocketmail.com

HOMAN, Postboks 2879, 0608 - Oslo, Norway.

HOMAN, c/o Hein & Fiete, Pulverteich 21, 20099 Hamburg, Germany.

HOMAN homepage: <http://www.homan.cwc.net>

فهرست مطالب

- ● یادداشت هیئت تحریریه
- ● به یاد ساويز شفایي :
- ۶ «ضیافت زندگی» و جای خالی او - مسعود نقره کار
- ۷ «کاونده و ناآرام» - منصور صابری
- ۸ «راهش زنده، راهش پاینده» - ایران - شادمان
- ● ۹ - اخبار
- ● مقالات، مصاحبه‌ها و داستان:
- ۱۰ گرد همایی «به یاد ساويز شفایي» و بحث همجنس‌گرایی در «کانون سخن»
- ۱۲ «هپاتیت ه» علائم، خطرات و راههای پیشگیری
- ۱۵ میل به همجنس‌گرایی در تاریخ و ادبیات ایران
- ۱۸ با برسمیت شناختن حق «گرایش جنسی»، با «هموفوبیا» مقابله کنیم - بابک مشتاق
- ۲۰ مصاحبه با راه کارگر (سازمان کارگران انقلابی ایران)
- ۲۵ مصاحبه با حسن شاهرودی - پدر یک لژیون ایرانی
- ۲۸ «سخنان شمس» - الهام
- ● اشعار:
- ۲۹ «شبنامه» - ساويز شفایي
- ۲۹ «طالع امروز» - ساويز شفایي
- ۳۰ «بختک» - قباد
- ۳۱ دو شعر از امیر
- ۳۱ چهار شعر از کتاب «حسن» - صنوبر
- ۳۲ «بازی ساده عشق» - لیلا
- ۳۲ «ناتمام» - پرند
- ● گوناگون:
- ۳۳ «خانه دوست» کجاست؟
- ۳۴ دیدار مردمانی با تاریخ کهن! ایرانیان
- ۳۶ فعالیت‌های ایران - شادمان
- ۳۷ آیا بیرون نیامدن بی‌بی از بی‌چادریست؟
- ۳۹ خدمت نویسنده گرامی «گرگناه» - پیام رفیعی
- ۴۱ از مطبوعات ایرانی
- ● ۴۳ - نشریات و کتابهای رسیده

فهرست مندرجات بخش انگلیسی:

- ۱- ترجمه فشرده از مندرجات بخش فارسی
- ۲- یادداشت هیئت تحریریه
- ۳- ساويز شفایي: پیشکوت ایرانی - جک نیکولز
- ۴- مقاومت یک مادر در مقابل آیت‌الله - از وبسایت "The Gully"
- ۵- «تفر الهی» - انیسا هلی
- ۶- داستان کوتاه «داریوش» - تولانی
- ۷- اخبار

به یاد ساويز شفایي ۱۳۷۹-۱۳۲۹

«ضیافتِ زندگی» و جای خالی او

مسعود نقره کار - دانشگاه فلوریدای مرکزی

همجنس‌گرایان بود. در فضایی سرشار و آلوده به بهتان و ارباب او تن به کرنش در برابر جریان‌های متعصب و عقب‌مانده نداد. او به‌عنوان حق فردی خود و فردیت انسانی‌اش، نه فقط هویت جنسی خود را پنهان نکرد، بلکه آن را سرود، به پژوهش‌کشاند و آواز کرد. این همه اما خالی از رنج طاق‌فرسای تحمل پیشداوری و تعصب اطرافیان و جامعه نبود. ساويز، مسئله‌ی همجنس‌گرا بودنش را در سال ۱۹۷۶ علنی کرد و از همان هنگام به‌عنوان یک پیکارگر خواستار حق خود و حقوق همجنس‌گرایان شد. او این حق را در سخنرانی‌هایش در کنفرانس‌ها و در محافل امریکایی و ایرانی، و نیز در شعرخوانی‌هایش طلب کرد. مقاله‌های متعدد او درباره همجنس‌گرایی، جدا از ارزش‌های پژوهشی، حکایت جسارتی نمونه‌وار را نیز با خود دارند (مقاله‌های ارائه شده او در کنفرانس پژوهش‌های زنان (سال ۱۹۹۸ در واشنگتن دی‌سی)، در دانشگاه کارلتون (اتاوا) و کنکور دیا (مونترال) و... نمونه‌هایی از این دست هستند).

ساويز شفایي از فعالینِ هومان «گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران» بود و نقش مؤثری در تهیه و انتشار و توزیع مجله‌ی هومان داشت. او مسئولیت ویرایش هومان شماره ۱۴ (سال ۱۹۹۷) را نیز به عهده داشت. برخی از اشعار و مقالات ساويز در شماره‌های متعدد این نشریه به چاپ رسیده است.

ساويز هر کجا که می‌بود در شکل‌گیری و تقویت جمع‌های سیاسی، فرهنگی و هنری ترقیخواه نقش ایفا می‌کرد و یا در میان آن‌ها حضور می‌یافت. او در «اورلاندو»، جمع فرهنگی و هنری «دیدار و گفتار» راه انداخت، و در فعالیت‌های کانون فرهنگی ایرانیان این شهر تأثیرگذار بود. ساويز هم‌زمان با تلاش‌هایش در میان ایرانیان، از چهره‌های شناخته شده و فعال محافل روشنفکران امریکایی در این شهر بود. او به خاطر کوشش‌های اجتماعی و سیاسی‌اش جوایز متعددی نیز از تشکل‌های مترقی امریکایی دریافت کرد. دریغ که مرگ امان نداد تا این جان شیفته‌ی آزادی و عشق و مهربانی بیش از این با جهل و پیشداوری بستیزد.

بیماری سرطان جان یکی دیگر از شاعران و پژوهشگران جهان را گرفت. ساويز شفایي، جامعه‌شناس، کوشنده سیاسی و از تلاشگران دستیابی به حقوق همجنس‌گرایان، در روز ۱۸ سپتامبر سال ۲۰۰۰ در آستانه‌ی پنجاه سالگی چشم بر این جهان فرو بست؛ جهانی که او «ضیافت زندگی» می‌خواستش.

ساويز شفایي در ۸ شهریور ماه سال ۱۳۲۹ (۳۰ اگوست سال ۱۹۵۰) در تهران به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در تهران، در رشته‌ی «عمران ملی» دانشگاه پهلوی شیراز به تحصیل خود ادامه داد و در این رشته فوق‌لیسانس گرفت. سال ۱۹۷۶ به امریکا مهاجرت کرد و در دانشگاه «سیراکیوس» نیویورک به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. پس از اخذ فوق‌لیسانس در رشته‌ی جامعه‌شناسی و مددکار اجتماعی به‌عنوان مددکار اجتماعی در «سازمان رفاه خانواده» در اورلاندو (فلوریدا) مشغول به کار شد. او در کنار شغل خویش به سرایش شعر، پژوهش و فعالیت سیاسی و اجتماعی‌اش ادامه داد و کارنامه‌ی درخشانی در این عرصه‌ها بر جای گذاشت. شعر ساويز بازتاب سیمای خواست‌های فردی و اجتماعی انسانی‌ست که مهربانی، عشق و آزادی را می‌پرستید. ویژگی‌هایی که او از دوران کودکی تا هنگام مرگ در اندیشه و کردارش بازتاباند. بی‌تردید اگر وسوسای بیش از حد او عمل نمی‌کرد تاکنون چندین مجموعه شعر از کارهای گرانقدرش به چاپ رسیده بود.

ساويز شفایي کارهای پژوهشی خود را با یک گروه تحقیقاتی در دانشگاه پهلوی شیراز (در سال ۱۳۵۱) آغاز کرد. او در همان هنگام درباره «جگونگی برخورد با روابط همجنس‌گرایانه در ایران» مقاله‌ای تحقیقی ارائه داد که با استقبال غیرمنتظره‌ای مواجه شد. ساويز در طول زندگی‌اش به تحقیق در زمینه‌های مختلف اجتماعی ادامه داد و آن را با نقدهای ادبی‌اش پیوند زد. او نقدهای متعددی درباره شعر شاعران معاصر و داستان‌های داستان‌نویسان ایرانی نوشته است.

در این میان اما برجسته‌ترین ویژگی زندگی این شاعر پژوهشگر آزادیخواه و عدالت‌جو، دفاع جسورانه‌ی او از حقوق

به مناسبت درگذشت ساويز شقايي (۱۹۵۰-۲۰۰۰)

كاونده و ناآرام

منصور صابري - هومان

من از شنيدن بقيه اشعار او با صدای گرم و دلنشين شاعر محروم شدم. او برای چندمين بار در بیمارستان بستری شد و من راهی گوشه ديگری از دنيا شدم.

دوستی با ساويز و خانم شقايي مرا با بخشی زيبا و تازه از جامعه و فرهنگ مان آشنا ساخت. خانه باصفای آنها کانونی بود که در آن از بسياری سنت‌ها و فرهنگ‌های خوب ایرانی پاسداری می‌شد بی آنکه با نوآوری و یا فرهنگ سرزمین ميزبان در ستيز باشند. من در خانه آنها آرامش داشتم از آن همه مهر و محبت که در آنجا موج می‌زد. چه سخاوتمندانه آنچه را که داشتند در اختيار دوستان می‌گذاشتند.

خوانندگان مجله هومان با ساويز شاعر آشنا هستند. نمی‌خواهم درباره شعرهای او از دیدگاه ادبی چیزی بنویسم - که کار من نیست، اما شعرهای او برای من همچون گرا حال و هوای تازه‌ای داشت. بی‌پروا شعر می‌گفت، بی آنکه وقیح باشد و با هیچکس رودربایستی نداشت. می‌خواست که از همجنس‌گرایی و همجنس‌گرایان تصویری پاک و سالم عرضه کند ولی نه آن تصویری که فقط مورد پذیرش والدین و دیگران بشود. به کسی باج نمی‌داد. در یک کلام، من معتقدم که ساويز با شعرهایش به حیات ادبی همجنس‌گرایان ایرانی هویتی شایسته و درخور توجه می‌بخشید. افسوس که قبل از چاپ مجموعه اشعارش از میان ما رفت.

متأسفانه حجم کارها، تعدد و کثرت آثارش در زمان حیات کوتاهش فرصت به انجام رسانیدن همه آنها را از او سلب کرد و جامعه ایرانی و آمریکایی را از بهره‌گیری از آثارش محروم کرد. از او مقدار زیادی مقالات ناتمام، شعر و ترانه باقی مانده است. خود بیشتر علاقه داشت که مجموعه‌ای از اشعارش را به چاپ برساند. بویژه در یکی دو سال اخير تلاشی چشمگیر داشت. بدبختانه بیماری مجال به پایان رساندن آن را به او نداد. امیدوارم که خانواده هنردوستش به‌مراه دوستان و یاران بتوانند کارهای نیمه‌تمام او را به منصفه ظهور آورند.

ساويز پُر بود از شعر و ترانه و موسیقی و رقص. پُر بود از شور زندگی.

یادش همیشه گرمی باد.

یکباره رفت آن همه شور و حال و شادایی.

دو سه سالی بود که هومان را در اروپا برپا کرده بودیم و آزمون‌های بسیاری را در پیش رو داشتیم. پراکنده و انگشت‌شمار بودیم، کمیتمان در بیشتر زمینه‌ها لنگ می‌زد، بشدت کمبود امکانات و تجربه فعالیت در سازمان‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را حس می‌کردیم. یک مشت جوان پرشور بودیم با آرزوهای بزرگ برای جامعه ایرانی. در چنین وضعیتی بودیم که روزی نامه‌ای از آمریکا به دستم رسید. نویسنده نامه طی چند سطر کوتاه با قلمی شیوا، بیانی رسا و زیبایی خوش وجود هومان را تبریک گفته بود. در معرفی خود نوشته بود که یک همجنس‌گرای فعال ایرانی است و صاحب تجربیاتی در این زمینه و خاشعانه پرسیده بود چگونه می‌تواند به هومان بپیوندد و چگونه می‌تواند با گروه همکاری داشته باشد. احساسی را که بعد از خواندن این نامه داشتم هرگز فراموش نمی‌کنم. نامه‌اش نور امید را در دلم افزون کرد. همکاری ساويز با هومان و نامه جامع و سودمندش سبب دوستی ما شد.

در میان ما ساويز از لونی ديگر بود. او فردی سیاسی، آگاه، علنی و سرشار از اعتماد بنفس بود. می‌گفت: «من همجنس‌گرا بودم را پذیرفته‌ام، با خود و خانواده‌ام به صلح رسیده‌ام، از محبس بیرون آمده‌ام، به یک رشد سیاسی رسیده‌ام و حالا می‌خواهم برای جامعه‌ام فعالیت کنم.» ساويز سرمشقی بود که کمبود آن را از نوجوانی حس کرده بودم، سرمشق و الگویی که عدم وجود آن در زندگی من و هزاران ایرانی ديگر مثل من بارها باعث زمین خوردن و سردرگمی مان شده بود.

ساويز از اوایل سال ۹۹ با بیماری سرطان دست به گریبان بود. در تابستان گذشته فرصتی دست داد تا به ملاقات او به اورلندو (فلوریدا) بروم. او با وجود ضعف و بیماری، و مادر (خانم مهین شقايي) به استقبالم به فرودگاه آمده بودند. ایشان بسیار مهمان‌نواز بودند. اولین باری نبود که خود را در جمع باصفای آنها می‌یافتم. ساويز دلش می‌خواست در آن چند روز که من مهمانشان هستم به مرور شعرهای او بپردازیم، هرچند که می‌دانست من فقط می‌توانستم شنونده خوبی باشم. افسوس که ناگهان عوارض بیماری در او مجدداً ظاهر شد و هزاران دریغ که

اطلاعیه ایران - شادمان به مناسبت درگذشت ساویز شفایی

یادش زنده، راهش پاینده

برخوردار گردید.

پس از اخذ تخصص در رشته عمران ملی از دانشگاه شیراز، ساویز راهی ایالات متحده شده و تحقیقات دیگری را در جامعه‌شناسی و مددکاری اجتماعی در نیویورک و فلوریدا پیش‌رو گرفت.

در سالهای آخر زندگی حرفه‌ای‌اش، ساویز در سازمان رفاه خانواده در فلوریدا اشتغال داشت. در همین دوران با هومان: گروه دفاع از حقوق هم‌جنس‌گرایان ایران، مشغول همکاری گسترده گردید و در این راستا ویراستاری مجله «هومان» (شماره ۱۴، زمستان ۱۹۹۷) را عهده‌دار شد. هم‌طور، از طرف شبکه هومان، ساویز به همراه خانم مهین شفاقی، مقالاتی را در زمینه هم‌جنس‌خواهی در «کنفرانس پژوهش‌های زنان ایران - واشنگتن، ۱۹۹۷» ارائه دادند.

به دعوت «جامعه ایران - شادمان» در مونترآل، ساویز در سال ۱۹۹۸ دو سخنرانی به انگلیسی در دانشگاه‌های کارلتون (اتاوا) و کنکورديا (مونترآل) داشت که از استقبال بسیار خوبی برخوردار گردید. در همین سفر، ساویز شب شعری نیز به زبان فارسی در کالج CIT (مونترآل) برگزار کرد.

تا آخرین روزهای زندگی‌اش، ساویز مشغول ویراستاری مجموعه‌ای از اشعار و مقالاتش بود که امید است بزودی به چاپ برسند.

روحش شاد، یادش زنده و راهش پویا.

جامعه ایران - شادمان، مونترآل - کانادا

ساویز شفایی، جامعه‌شناس، مددکار اجتماعی، شاعر، نویسنده و پوینده حقوق بشر، بویژه در زمینه احیای حقوق هم‌جنس‌گرایان ایران، پس از مبارزه‌ای طولانی با بیماری سرطان، در هجدهم سپتامبر، در منزل مهاجرتی خود در فلوریدا، رخت از دنیا بریست.

یاد و نام ساویز، اما، بعنوان انسانی آزاده و پژوهشگری باشهامت، دورانیش و دلسوز در خاطر بسیاری افراد و همچنین تاریخ علوم اجتماعی ایران باقی خواهد ماند. در هر دو عرصه زندگی شخصی و حرفه‌ای‌اش، ساویز اهل سر فرود آوردن به جریانان هم‌نویکی اجتماعی نبود. در کنار احترام و همکاری با کلیت جامعه‌ای که در آن زندگی میکرد، ساویز فردیت انسانی خود را کاملاً محترم شمرده و به آن جامه عمل پوشاند. به رغم وجود دریایی از تعصبات و پیش‌داوریها راجع به پدیده هم‌جنس‌گرایی در اطرافش، ساویز از حقوق شهروندی خود نگذشته و بدین منوال نه تنها هویت جنسی خود را انکار نکرد، بلکه آنرا با افتخار زندگی کرد.

ساویز به سال ۱۳۲۹ در تهران بدنیا آمد و در همان شهر مراحل تحصیلات ابتدایی و متوسط خود را گذراند. تحت تأثیر مادرش، خانم مهین شفاقی با نابرابریهای موجود در بطن جامعه از نزدیک آشنا شد و از آنجا به مطالعات علوم اجتماعی روی آورد. همراه با یک گروه تحقیقاتی در دانشگاه پهلوی شیراز، در سال ۱۳۵۱، ساویز مقاله‌ای راجع به «چگونگی برخورد با روابط هم‌جنس‌گرایانه در ایران» ارائه داد که از استقبال غیرمنتظره‌ای

اخبار

اعدام شش مرد همجنسگرا

بنابه گزارش سازمان عفو بین‌الملل در لندن، شش مرد همجنسگرا که سه نفر از آنها اهل عربستان سعودی و سه نفر دیگر تابعه کشور یمن هستند، در ماه هفتم میلادی به جرم همجنسگرایی اعدام شدند. در گزارش سازمان عضو بین‌الملل آمده است که این شش نفر جزو همان گروه ۹ نفره‌ای می‌باشند که ماهها قبل به جرم «لواط» به اعدام محکوم شده بودند.

همجنسگرایان چینی و اینترنت

سازمان پزشکان چین در ماه مارس ۲۰۰۱، همجنسگرایی را از لیست بیماری‌ها حذف کرد و پزشکان را تشویق کرد که در صورت لزوم به حمایت عاطفی همجنسگرایان بپردازند. در حالی که کماکان همجنسگرایی در چین یک تابو است، همجنسخواهان چینی توانسته‌اند بیش از صدها website بر روی اینترنت ایجاد کنند که محل بازدید صدها هزار چینی می‌باشد.

افتتاح اولین مرکز مسلمانان همجنسگرا در خاورمیانه

گروه الفاتحه (مسلمانان همجنسگرا) که قبلاً خبرها و گزارشاتی از آن در «هومان» به چاپ رسیده، شعبه‌ای در اورشلیم افتتاح کرده است. دفتر این شعبه در Jerusalem Open House که مرکز سازمان همجنسگرایان اسرائیل در آن قرار دارد، واقع شده، و قرار است گروه الفاتحه از همین مرکز، سازماندهی و کمک به همجنسخواهان مسلمان منطقه را ترتیب دهد.

اولین فستیوال همجنسگرایان تایوان

اولین فستیوال همجنسگرایان تایوان، در تایپه، پایتخت این کشور برگزار شد. برگزاری این فستیوال با حمایت مالی شهرداری تایپه و فعالین همجنسگرا در این شهر امکان‌پذیر گردید. پیش از برگزاری این فستیوال، شهرداری تایپه، جزوه‌ای بین شهروندان پخش کرد که اطلاعاتی درباره تاریخ همجنسگرایی، جنسیت بطور عام، و اهمیت رعایت حقوق همجنسگرایان بطور مشروحي در آن توضیح داده شده بود.

جشن غرور همجنسگرایان در آتن

فستیوال غرور همجنسگرایان در آتن، در روزهای ۱۵ تا ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۰ برگزار شد. این اولین فستیوال همجنسگرایان یونانی است که در این کشور برگزار می‌شود. برگزارکنندگان این فستیوال بر روی پذیرش گرایش جنسی خود (همجنسگرایی) بین جوانان و طرح این موضوع با خانواده‌ها تأکید داشتند.

ثبت ازدواج همجنسگرایان در جمهوری چک

در ماههای اخیر، موضوع ثبت رسمی رابطه دو همجنس که با هم زندگی مشترک دارند، به مسئله روز جمهوری چک تبدیل شده است. هم نمایندگان مجلس و هم دولت، موافقت ضمنی خود را با این موضوع اعلام کرده‌اند. چنین بنظر می‌رسد که بعد از دانمارک، نروژ، سوئد، ایسلند، گرینلند، هلند، فرانسه، و ایالت ورمونت در آمریکا، جمهوری چک هشتمین کشور جهان باشد که ازدواج همجنسگرایان را به رسمیت خواهد شناخت.

فستیوال سالانه همجنسگرایان بانکوک

دومین فستیوال همجنسگرایان بانکوک در ماه نوامبر برگزار شد. این فستیوال شامل نمایشگاههای هنری، جشن‌های گوناگون، و راهپیمایی غرور همجنسگرایی در خیابان‌های اصلی شهر انجام گرفت.

گردهم آیی کانون سخن به مناسبت «یادی از ساويز شفایي» و بحث هم جنس گرایی ایرانیان خارج از کشور

پروین آ.

در ابتدای برنامه، پرنده، گرداننده جلسه، ضمن تشکر از مسئولین کانون سخن، به حضار خوش آمد گفت و سخنرانان برنامه را معرفی کرد: مهنوش مزارعی (از طرف آقای مسعود نقره کار)، دکتر پروانه ضیا، مهن شقایق، و آقای حسین ترکپور. خانم مهنوش مزارعی، متنی از آقای مسعود نقره کار را به نمایندگی از طرف او قرائت کرد. این آغازی بود برای شکستن دیوار سکوت.

سهس حضار به ویدیوی شعرخوانی ساويز شفایي در آخرین سال زندگی اش، توجه کردند. صدا و تصویر او یادآور زندگی پربار و کوتاه وی بود.

سخنران بعدی، حسین ترکپور، قبل از هر چیز، سخنان خود را به زبان آذری آغاز کرد. این حرکت ساده ولی حساب شده و گویا، نوع ظریفی از مبارزه چند جانبه علیه سیستم های مختلف خفقان فرهنگی بود. آغاز سخنرانی به زبان آذری در یک جمع عمومی، هژمونی فرهنگ را زیر سوال می برد و زبان فارسی و ساختار فرهنگی فارسی را می لرزاند. اما از آن مهمتر اینکه ترکپور با این بدعت و با ابراز هویت مضاعف «آذری» و «همجنسگرایی» خود، نه تنها فرهنگ آذری را، بلکه جای خاصی را که آذری بودن و «مرد» بودن در فرهنگ ایران دارد، به بازی گرفت. ترکپور، بدون کوچکترین اشاره مستقیمی به این جنبه فرهنگی و رابطه تنگاتنگی که بین مفاهیم «مردی» و «مردانگی» و دگرجنس گرایی وجود دارد، این ساختار فرهنگی را به بازی گرفت. پس از این آغاز، ترکپور سخنان خود را با بیانی آرام و به زبان فارسی ادامه داد و بدین ترتیب با سیری به جوانب مختلف روابط قدرت و فرهنگ در جامعه ایرانی، اعتبار دیگری به تجارب جنسی خود و دیگران بخشید.

سخنران بعدی خانم مهن شقایق، مادر ساويز شفایي بود. ساويز، مبارز فرهنگ همجنس گراستيز ایرانی است که چندی قبل

گزارش زیر خلاصه ایست از گردهمایی به یاد «ساويز شفایي» و سخنرانی و گفت و شنود پیرامون همجنسگرایی در جامعه ایرانی که در ژانویه سال جاری در لس آنجلس برگزار شد. این جلسه که از لحاظ تاریخی بسیار پراهمیت می باشد، اولین برنامه سخنرانی عمومی در زمینه همجنسگرایی و همجنسگراستیزی در این شهر بود. منظور از اولین جلسه، در واقع جلسه ای است که توسط یک انجمن شناخته شده در لس آنجلس برگزار شد وگر نه همجنسگرایان ایرانی در مجامع و محافل گوناگون پیوسته در این زمینه صحبت و گفتگو داشته و دارند. انجمن کانون سخن که نزدیک به دو دهه به طرح مسائل مورد توجه ایرانیان برون مرزی پرداخته است، جلسه آنروز را به این موضوع اختصاص داد و جای آن است که از مسئولان و همکاران کانون سخن برای برداشتن اولین قدم در این مبارزه دشوار علیه همجنسگراستیزی تشکر کرده و از آنان بخواهیم که با برگزاری برنامه های دیگری پیرامون همجنسگرایی و همجنسگراستیزی، این مبارزه را نیز همراه با دیگر مبارزات دمکراتیک، جزئی از دستور کار خود قرار دهند. امید است که این گروه با برنامه های متعدد دیگر و با دعوت از سخنرانان تازه، نه فقط در زمینه همجنسگرایی بلکه به طور کلی در زمینه مسائل جنسی راه را باز کرده و این مبحث را که همواره در پس سکوت فرهنگی مجهول باقی مانده، برای گفتمان فرهنگی باز کند. گشودن راه گفتمان پیرامون مسائل جنسی و جنسیتی اولین قدم در راه بهبود روابط قدرت و برقراری رابطه برابر است.

در این جلسه کانون سخن، سالن سخنرانی پُر بود و شاید بتوان گفت که نیمی از حضار را همجنسگرایانی که برای اولین بار به برنامه کانون سخن آمده بودند تشکیل می دادند. این تجمع برای همه شرکت کنندگان تازگی داشت و بُعد جدیدی از تنوع را به این تجمع فرهنگی - اجتماعی بخشیده بود.

همجنس‌گرایان نمی‌پردازد بلکه فقط به رفتار جنسی آنان توجه دارد. ضمناً خاطرنشان ساخت که وی مخالف این فرضیه رایج است که چون در ایران فرهنگ حاکم ضد رابطه جنسی بین زن و مرد است، بنابراین رابطه جنسی بین زنان آسانتر است. واقعیت اینست که زنان لژیون داخل ایران بهیچوجه از آزادی جنسی و آرامش خاطر برخوردار نیستند و با همان محدودیتها و خطرانی که متوجه مردان همجنس‌گرا در جامعه ایرانی است روبه‌رو هستند.

سخنران دیگر جلسه، خانم دکتر پروانه ضیا، پزشک روانشناس بود که در آغاز به شرح چگونگی آشنایی خود با همجنس‌گرایان ایرانی برون مرزی پرداخت. وی از اولین تجربه خود با یک پسر همجنس‌گرای ایرانی که تا مرز خودکشی پیش رفته بود سخن گفت. جوان مزبور از سوی یک سازمان بهداشت روانی در لس‌آنجلس به دکتر ضیا معرفی شده بود.

تجارب حرفه‌ای خانم دکتر ضیا، وی را به این نتیجه رساند که ریشه افسردگی جوانان همجنس‌گرای ایرانی را باید در خانواده جستجو کرد. وی از عدم حمایت خانواده‌های ایرانی و از وجود محیط خصمانه خانوادگی جوانان ایرانی که تمایلات همجنس‌گرایی دارند صحبت کرد و توضیح داد که در اثر ترس و افسردگی از این رفتارها اینگونه جوانان را تا مرز خودکشی می‌کشاند. آنان که حامی دیگری جز خانواده ندارند و کسانی که وابستگی خانوادگی بیشتری دارند، بیش از دیگران آسیب‌پذیر می‌باشند و در صورت از دست دادن حمایت خانواده، بیش از دیگران خودکشی را چاره و علاج پایان دادن به افسردگی خود می‌بینند.

خانم دکتر ضیا در بخش دیگری از سخنان خود تأکید کرد که گرایش جنسی تنها یک جنبه از وجود یک فرد است نه تمام وجود او. و آنچه مهم است انسانیت افراد است. وی خطاب به حضار اضافه کرد که به یکدیگر نگاه کنید. از کجا می‌فهمید چه کسی همجنس‌گراست و چه کسی دگرجنس‌گرا؟

این سخنرانی، همانطور که اولین قدم جامعه دگرجنس‌گرای ایرانی برای ابراز توجه به مسائل همجنس‌گرایی بود، به نوعی نیز اولین قدم همجنس‌گرایان ایرانی در بوجود آوردن اعتماد بین خود و دگرجنس‌گرایانی که همجنس‌گراستیز نیستند، بود. عکس‌العمل مدعوین سخنرانی فوق و حمایت حضار جلسه، در واقع نمایانگر این مسأله نیز بود که شاید دگرجنس‌گرایان و همجنس‌گرایان از خصومت و عدم اعتماد به یکدیگر می‌توانند بگذرند و با هم حامی آزادی حقوق تمام ایرانیان باشند.

به علت ابتلا به بیماری سرطان از پا در آمد. سخن درباره ساویز بسیار است و به عنوان یکی از اولین کسانی که از جایگاه خاص همجنس‌گرایی در صدر مبارزات دمکراتیک فریاد برآورده است. مبارزه خانم شقاقی دوشادوش ساویز، جای خاص خود را در مبارزه با فرهنگ همجنس‌گراستیز ایرانی دارد. خانم شقاقی نقش مهمی در ایجاد همبستگی بین همجنس‌گرایان ایرانی خارج از ایران نیز داشته و دارد. همجنس‌گرایان ایرانی که کمتر از حمایت خانواده خود برخوردارند، خانم شقاقی را به عنوان مادری که پشتیبان آنهاست می‌بینند. همجنس‌گرایان ایرانی حتی آنهایی که توانسته‌اند قدمی به جلو گذاشته و از راز بزرگ زندگی خود پرده بردارند اغلب نه تنها از حمایت بی‌شایه خانواده خود برخوردار نیستند بلکه بسیاری از آنها هدف تیر نفرت خانواده خود قرار می‌گیرند. این مادر مبارز که با سخنرانیهای مکرر عمومی جامعه ایرانی را در جریان تجارب خود قرار می‌دهد در واقع محور خانواده گسترده‌ای است که افراد آنرا تمام همجنس‌گرایان ایرانی خارج ایران تشکیل می‌دهند و شیرزنی است که باعث نجات و دلگرمی کسانی است که احساس بی‌کسی در غربت و تنهایی در مبارزه خود را دارند.

بدین ترتیب سخنرانی خانم شقاقی حول چگونگی فرهنگ همجنس‌گراستیز ایرانی دور می‌زد. وی در میان تجارب خود به عنوان مادر یک همجنس‌گرا از مشاهدات ارزنده خود سخن گفت. از جمله تفاوت برخورد دوستان و افراد فامیل نسبت به وی بود. او گفت که تا زمانی که با ساویز و انتخاب روش زندگی وی مخالفت می‌کرد، به عنوان مادری نمونه و فداکار ولی قربانی، مورد حمایت اطرافیان قرار داشت. ولی زمانی که همین مادر شروع به حمایت از فرزند همجنس‌گرای خود کرد و همگام با او برای حقوق همجنس‌گرایان به مبارزه پرداخت، حمایت دوستان و فامیل را از دست داد.

پرنده، سخنگوی بعدی، توجه حضار را به این نکته معطوف داشت که همجنس‌گرایی فقط محدود به مردان نیست و شامل زنان نیز می‌شود. پرنده، نه تنها یکی از سخنرانان جلسه بود بلکه در سازماندهی، فراخوانی و برگزاری این سخنرانی، از طرف گروه «هومان» نقش اصلی و تعیین‌کننده‌ای داشت.

پرنده، به عنوان یک لژیون ایرانی، تأکید نمود که مسأله همجنس‌گرایی چه در ایران و چه در غرب، فقط مسأله مردان همجنس‌گرا نیست هرچند که برخورد فرهنگ پدرسالاری با همجنس‌گرایی اکثراً به مسائل مردان اولویت می‌دهد. آنچه پرنده را از بقیه سخنرانان متمایز می‌کرد طرح این موضوع اساسی بود که فرهنگ همجنس‌گراستیز به جنبه‌های مختلف زندگی

ویروس هپاتیت «ث» (HCV)، علائم، خطرات و راههای پیشگیری

هر کسی در معرض چنین خطری است فارغ از مقام، شغل، وضعیت خانوادگی - اجتماعی، جنسیت و.....، لذا همه باید این بیماری را بشناسند و به مسئولیت خود پیشگیری و همینطور جلوگیری از گسترش آن عمل کنند.

هپاتیت «ث» برای همجنسگرایان خطری است جدی و نباید خطر آن را دست کم گرفت و با کم اهمیت جلوه داد. علیرغم اطلاعات فراوان راجع به بیماریهای مقاربتی، اما متأسفانه کماکان هستند کسانی که همچنان سهل انگاری می کنند و در تماسهای جنسی با دیگران کاپوت را «از یاد می برند».



تحقیقات انجام شده در بین همجنسخواهان، آمارهای مختلفی را ارائه می دهند. بعضی از آنها حکایت از این دارند که ۱-۱۸ درصد از موارد کشف شده هپاتیت «ث» در نتیجه مقاربتهای جنسی بوده است؛ هر چند که عده ای این آمار را غلو می دانند. اشاره به دو گروه عمده که حساسیت کمتری به تبلیغات و اطلاعات جامعه و سازمانهای بهداشت نشان می دهند، خالی از فایده نخواهد بود. گروه اول دگرجنسگرایانی هستند که اطلاعاتی کم و یا بسیار ناقص از HIV، هپاتیت و دیگر بیماریهای مقاربتی دارند و به غلط اینگونه بیماریها را مختص همجنسگراها و یا معادین می دانند. بسیاری از این افراد در خارج از خانواده با دیگران، اغلب بدون شناخت از طرف مقابل، عمل آمیزش جنسی انجام می دهند اما بنا بر مفروضات غلط ذهنی خود، از کاربرد کاپوت صرف نظر می کنند. این افراد نه تنها با زندگی و

گفته می شود که حدود دویست میلیون نفر در جهان به ویروس هپاتیت «ث» مبتلا هستند. از این عده، حدود پنج میلیون نفر در جوامع غربی و یکصد و پنجاه میلیون نفر بقیه در کشورهای دیگر جهان زندگی می کنند. با توجه به گسترش سریع این بیماری در سالهای اخیر، بعضی از محققان معتقدند که از هر صد هزار نفر سالانه حداقل ۱۳ نفر دچار این ویروس می شوند. همچنین گفته می شود که در برابر هر شخصی که به HIV مبتلا می شود، چهار نفر دچار هپاتیت «ث» می شوند.

هپاتیت ث یک بیماری کبدی است که برای اولین بار در ماه مارس ۱۹۸۸ شناخته شد. این ویروس باعث تورم کبد شده و در کار معمولی و طبیعی آن ایجاد اختلال می کند. کبد کارکردهای زیادی دارد و برای سلامتی فرد حیاتی است؛ از جمله مبارزه با عفونتها، جلوگیری از خونریزی، تصفیه خون از سموم و داروهای مضر. کبد همینطور منبع ذخیره انرژی برای بدن است. ویروس هپاتیت «ث» از طریق تماس با خون فرد مبتلا، استفاده مشترک از سرنگ آلوده، خالکوبی با وسایل غیر بهداشتی، استفاده از مسواک و یا تیغ ریش تراشی و یا داشتن سسک بدون کاربرد کاندوم (کاپوت) با فرد مبتلا به شخص سرایت می کند. همینطور ممکن است از طریق مادر به نوزاد هم سرایت کند. تا سال ۱۹۹۰ بانکهای خون، وسیله ای برای کنترل اشخاص اهداکننده خون نداشتند، به همین دلیل ممکن است عده زیادی که تا قبل از این دوره خون اهدایی دریافت کرده باشند، دچار این بیماری باشند؛ بخصوص بیماران هموفیلی (کسانی که فاقد فاکتور انعقاد خون هستند). طبق آمار رسمی ۱۰-۸ درصد افرادی که تا قبل از ۱۹۹۰ خون اهدایی دریافت کرده اند به هپاتیت «ث» مبتلا هستند. در بعضی از کشورها ارقام گفته شده از این هم فراتر می رود و به مرز ۴۰-۲۵ درصد می رسد.

امروزه، در نتیجه پیشرفت تکنولوژی (در کشورهای غربی) این ارقام بسیار کاهش یافته، طوری که از هر صد هزار کیسه خون اهدایی (هر کیسه حدوداً حاوی ۳۵۰-۲۰۰ میلی لیتر خون است) ممکن است فقط یکی از آنها حاوی ویروس هپاتیت «ث» باشد. با اینهمه افراد معادنی که به استفاده از سرنگهای مشترک عادت دارند، کماکان در معرض ابتلا به این بیماری اند؛ همینطور خطر ابتلا به HIV هم در این افراد بیشتر است. اما، ساده انگاری است اگر هپاتیت «ث» و یا HIV را به قولی «بیماری معنادان» بدانیم.

تبدیل شدن به بیماری مزمن ممکن است تا بیست سال بطول بکشد.

تا امروز معالجه افراد مبتلا به این ویروس Interferon Alpha تنها در پنج درصد بیماران کارساز بوده، کاربرد راههای پیشرفته‌تر معالجه هم تنها سی درصد و نه بیشتر مؤثر بوده است. بهرحال، با وجود استفاده از هر دو روش معالجاتی و یا کاربرد هر دوی آنها با هم، باز حداقل هفتاد درصد بیماران همچنان بدون علاج می‌مانند. بعضی از دانشمندان معتقدند که اگر واکسنی برای هپاتیت «ث» یافته نشود ممکن است در اوائل قرن نازدهم، این ویروس سریع‌تر از ویروس HIV به یک اپیدمی عمومی تبدیل شود.

با توجه به آنچه گفته شد، بهترین و مؤثرترین راه همانا پیشگیری از ابتلا شدن به این ویروس می‌باشد، بخصوص که یافتن واکسن در دیدرس نیست.

لازم به ذکر است که هدف این نوشته صرفاً ارائه اطلاعات بوده و نه منع خوانندگان از لذت بردن از سکس. نه، باید از سکس لذت برد اما کاپوت را هم نباید فراموش کرد بلکه می‌بایست به آن عادت کرد و کاربرد آن باید به جزئی از «آداب آمیزش جنسی» ما تبدیل شود.

اظهارات نگران‌کننده رییس سازمان زندانها و

معاونت وزارت بهداشت و درمان در ایران

ایدز و هپاتیت در زندان‌ها،

جامعه را تهدید می‌کند

گروه حوادث - گنجایش زندانهای استان تهران حدود ۱۰ هزار نفر است، اما در حال حاضر ۳۴ هزار نفر زندانی در زندانها به سر می‌برند.

همچنین براساس آمار ۱۵۶ هزار زندانی در زندانهای کشور به مراقبتهای ویژه و پیشگیری از بیماریهای واگیردار و عفونی نیاز دارند.

مرتضی بختیاری - رییس سازمان زندانها و اقدامات تأمینی کشور - در همایش سراسری بیماریهای پرخطر واگیردار در زندانهای کشور اعلام کرد: تاکنون نتوانسته‌ایم مسأله طبقه‌بندی

سلامت خود که متأسفانه با سرنوشت و سلامت همسر و فرزندان خود هم بازی می‌کنند.

گروه دوم، همجنسگرایان و یا بیکشوالهایی هستند که بنا به شرایط خفقان‌آمیز اجتماعی، تسلیم دگرجنسگرایی اجباری شده و تن به ازدواج با جنس مخالف داده‌اند، اما برای ارضای عمیق‌ترین احساسات همجنسگرایانه خود، در خفا به تماس با همجنسان خود می‌پردازند. بنا به آنچه گفته شد، رساندن اطلاعات بهداشتی به دوگروه نامبرده مشکل و در نتیجه شدت در معرض خطر هستند، مقوله‌ای که باید بیش از این به آن پرداخت، اما فعلاً از بحث این نوشته خارج است.

علائم ابتلاء به هپاتیت «ث» و تشخیص آن:

در بسیاری از افراد مبتلا، در اوایل هیچ علائمی بروز نمی‌کند. با اینهمه عده‌ای ممکن است این علائم را از خود بروز دهند:

- احساس سرماخوردگی طولانی
- احساس خستگی
- تب
- اسهال
- عدم اشتها به غذا
- شکم درد
- زرد شدن رنگ ادرار و داشتن مدفوع با رنگ نسبتاً روشن.
- زرد شدن سفیدی چشم و یا پوست بدن

تشخیص هپاتیت «ث» در فرد مبتلا نسبتاً ساده است. تنها یک آزمایش خون توسط دکتر معالج می‌تواند بیماری و حدت آن را تعیین کند؛ البته ممکن است پزشک انجام عمل Biopsy را هم ضروری تشخیص دهد. Biopsy عمل تقریباً ساده‌ای است، با سوزن سیار ظریفی تکه بسیار ریزی را از کبد جدا و آزمایشات لازم را روی آن انجام می‌دهند.

اگر ویروس هپاتیت بطور جدی کارکرد کبد را مختل کند، تنها راه علاج عمل تعویض کبد است (عده‌ای آن را پیوند کبد می‌نامند) ولی منظور همان Liver transplantation است.

چه باید کرد؟

مبارزه با هپاتیت «ث» از انواع دیگر هپاتیت مثل A و B بسیار سخت‌تر است. علت آن همانا توان مانور این ویروس در برابر سیستم دفاعی بدن، در نتیجه قدرت تکثیر سریع آن است. به همین دلیل آن را ویروس RNA هم می‌نامند. هپاتیت «ث» در ۹۰-۸۰ درصد بیماران به بیماری مزمن تبدیل می‌شود، البته

زندانیان را در زندانهای کشور اجرا کنیم. به خاطر اینکه معضل نگهداری زندانیان مواد مخدر و کمبود جا، خیانت زندانبانان و انتقال مواد مخدر به زندان با بلعیدن آن توسط زندانبانان تازه دستگیر شده برای ما یک مشکل و معضل محسوب می‌شود. وی گفت: «من قبول دارم که زندان آلوده است و ما اصراری نداریم که مشکلات خودمان را مخفی کنیم. ما باید همه با هم کمک کنیم و از کارشناسان و متخصصان وزارت بهداشت و درمان می‌خواهیم برای نجات زندانیان و خاندان آنان و حتی زندانبانان و جامعه جهت درمان بیماریهای پرخطر واگیردار، اقدام کنند. چرا نباید زندانهای ما توسط استادان اداره شود. براساس گزارش خبرنگار ما، دکتر سیاری معاونت وزارت بهداشت و درمان درباره بیماری ایدز و هپاتیت بی- در زندانهای کشور گفت: «در رژیم گذشته به عنوان یک زندانی سیاسی دستگیر و در زندان شکنجه شدم، اما بلافاصله برایم دکتر آوردند تا زخمهای خونی مرا مداوا کند. در سال ۷۷ به اتفاق دکتر فرهادی از یک اردوگاه در اصفهان بازدید کردیم. در یک اتاق ۱۲ متری حدود ۱۶ نفر آدم مسلمان نگهداری می‌شدند. بوی تعفن این مرکز تمام فضای آنجا را پر کرده بود و یک نوجوان ۱۶ ساله را دیدم که در کنار سوله‌ها که بوی تعفن می‌داد زندگی می‌کرد. وی ادامه داد: از سال ۷۵ بیماری ایدز در زندانهای کشور دیده شده است. من به اتفاق شهید لاجوردی نزد آیت‌الله یزدی رییس قوه قضائیه وقت رفتم و گزارشی از اوضاع زندان را به ایشان دادیم. شهید لاجوردی در این ملاقات گفت: در زندانها تریاک و سرنگ وارد

می‌شود و حتی همین حرف را به اتفاق آقای بختیاری به آیت‌الله شاهرودی رییس قوه قضائیه گفته‌ایم، اما تاکنون نتیجه‌ی نگرفتیم. وی ادامه داد: سلامت زندانیان، زندانبانان و خانواده زندانیان و در خاتمه جامعه در خطر است. هر روز عده‌ی که روانه زندان می‌شوند در معرض خطر ایدز، هپاتیت بی- و سی- و سل قرار می‌گیرند. مسؤولیت اینها با چه کسی است؟ معاون وزارت بهداشت و درمان ادامه داد: در یک بررسی تحقیقی و تحلیلی که چندی قبل بر روی بیماران عفونی زندانها شده است حدود ۵۶ درصد بر اثر تزریقات مشترک - استفاده از یک سرنگ - ۱۲/۵ درصد بر اثر استفاده تیغ مشترک، ۶ درصد بر اثر خالکوبی، ۵/۵ درصد ارتباط جنسی، ۹۰/۸ درصد در ارتباط با مواد مخدر، در معرض خطر بیماری خطرناک هستند. وی ادامه داد: ایدز درمان ندارد، ولی قابل پیشگیری است. طبق آمار ۷۹/۶ درصد از زندان ایدزی از طریق رابطه جنسی و ۶۷ درصد از طریق استفاده از سرنگ آلوده که بین معتادان دست به دست می‌چرخد، مبتلا به بیماری ایدز می‌شوند. وی افزود: عقیده دارم دست اندرکاران زندان باید جرم و مجرم را بشناسند و با آگاهی و آموزش با آنان برخورد کنند و برای پیشگیری از بیماریهای (ایدز و هپاتیت) سعی کنند به جای استفاده از سرنگ مواد خوراکی جایگزین کنند و یا اینکه سرنگ را به تعداد در اختیار زندانیان قرار بدهند. البته می‌گویند قانونی نیست. آیا برای پیشگیری نمی‌توان لایحه‌ی در این زمینه تهیه کرد؟

سنگ صبور

کشیک تلفنی گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

برای درد دل، مسائل مربوط به جنسیت، اچ.آی.وی، و...

زمان: روزهای چهارشنبه هر هفته از ساعت ۲۰-۲۲

تلفن: ۵۴ ۱۰ ۱۲ - ۳۱ - ۴۶ + (سوئد)

سنگ صبور فردیست غیرحرفه‌ای که با رازداری کامل عملاً و عمدتاً به درد دل شما گوش می‌دهد و در صورت لزوم راهنمایی‌هایی خواهد کرد.

میل به همجنس یا همجنسگرایی در تاریخ و ادبیات ایران

این مقاله بدون اسم نویسنده و آدرس ارسال کننده به دست ما رسیده است، ولی با توجه به محتوای نوشته، آن را در این شماره مجله هومان چاپ می‌کنیم.

است. این رسم در آن روزگار متداول بوده و تنها فرخی نیست که ۷۹ که بدین گروه مهر ورزیده است. آنچه در باب مهر محمود به ایاز نوشته‌اند از این مقوله است. تداول این رسم و رواج معاشقه با همجنسان سبب شده است که شاعران و نویسندگان بتوانند این سرگذشت را موضوع داستانها قرار دهند.

در بزرها و مجالس عیش و سرور غلامان خوبروی مورد نظر بودند و معشوق بسیاری از آنان زن نبوده است. ذکر معشوق لشگری، کمندافکن، اسب‌تاز و کماندار در شعر شاعران آمده است و هم در میان احوال عاشقانه اصطلاحات رزمی فراوان به کار رفته است. در بسیاری از این گونه شعرها اثری از لطافت زنانه مشهود نیست اما سخن از پرخاشگری و تندخویی معشوق به میان می‌آید:

برکش ای ترک و به یکسو فکن این جامه چنگ
چنگ برگیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ
وقت آن شد که کمان افکنی اندر بازو
وقت آنست که بنشین و برداری چنگ
دشمن از کینه برآمد به کمینگاه مرو
لشگر از چنگ بیاسود بیاسای از چنگ
به مصاف اندر کم گرد که از گرد سپاه
زلف مشکین تو پرگرد شود ای سرهنگ
ای مژه تیر و کمان ابرو و تیرت به چکار
تیر مؤگان تو دلدوزتر از تیر خدنگ
ای پسر گر دل من کرد همی خواهی شاد
از پس باده مرا بوسه همی باید داد
نقل با باده بود باده دهی نقل بده
دیگر گاه هست که این رسم نهاد آنکه نهاد
چندگاهی است که باده و از بوسه مرا
نفکندستی بیهوش و نکردستی شاد
وقت آن آمد کز باده مرا مست کنی
گاه آن آمد کز بوسه مرا بدهی داد

اشعار فرخی سیستانی

شاعر استادی چون منوچهری آشکارا می‌گوید:

غلام و جام می را دوست دارم
نه جای طعنه و جای ملامت

عشقبازی و تظاهرات میل به همجنس نه تنها در ادبیات مللتمدن باستانی نظیر یونان، روم و چین به چشم می‌خورد بلکه چنین تمایلاتی در ایران باستان نیز وجود داشته است. «هرودت» مورخ یونانی که در قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته است می‌نویسد:

«در دوره پادشاهی داریوش نیز پسران در دربار مورد توجه بودند، در این دوره بابل و آشور موظف بودند یکهزار قنطار نقره و پانصد پسر به ایران بفرستند».

(مأخوذ از کتاب «نظربازی» نوشته حسن قائمیان)

در ایران از روزگار قدیم عشق و میل به همجنس در طبقات مختلف اجتماع رواج داشت و کتب ادبی و اجتماعی کشور ما گواه این معنی است. به عقیده‌گونه: «عمر عشقبازی با پسران با عمر بشریت برابر است». باید توجه داشت که میل به همجنس مفهومی کلی و عمومی دارد یعنی اعم از اینکه دو فرد هر دو پسر یا دختر، زن و یا مرد باشند و خواه این کشش محرک احساساتی و روحی داشته باشد یا شهوانی. بنابراین، میل به همجنس دارای معنی نسبتاً وسیعی است. در ادبیات کشور ما درباره عشقبازی با همجنس اصطلاحات و ترکیبات بسیاری می‌توان یافت. مانند: غلام‌بارگی، شاه‌بازی، اردبازی، ساده‌پرستی و غیره.

در قرون وسطی در ممالک شرق نزدیک، همجنسگرایی نه تنها بین طبقات ممتاز رواج داشته بلکه در بین عامه مردم نیز چنین تمایلاتی بوده است و غالباً شعرا و نویسندگان عشقبازی با مردان را امری عادی و طبیعی می‌شمردند. در این دوران همجنسگرایی به حدی طبیعی و عادی بود که حتی در کتب ادبی-تربیتی نیز در این باب سخن می‌گفتند.

در باب پانزدهم قابوسنامه تحت عنوان «در تمتع گرفتن» فرزند خود را از افراط در جماع برحذر می‌دارد و می‌گوید:
«... اما از زنان و غلامان میل خود بی یک جنس مدار تا از هر دو گونه بهره‌ور باشی و از دوگونه یکی دشمن تو نباشد...»

قابوسنامه، ص ۸۰

دکتر غلامحسین یوسفی استاد دانشگاه ضمن بحث در پیرامون دوران فرخی سیستانی چنین می‌نویسد: «اشعار غنای فرخی همه در باب کنیزان ماهروی نیست، بلکه به ماه‌پسران و غلامان زیبا نیز دل می‌باخته و اشعار فراوان در این زمینه پرداخته

با برسمیت شناختن حق «گرایش جنسی»، با «هوموفوبیا» مقابله کنیم

بابک مشتاق

این متن از سایت راه کارگر گرفته شده:

نظام شریعت اسلامی از ۱۴۰۰ سال قبل تاکنون، قوانین شداد و غلاظی را علیه همجنس‌گرایان و کلاً حریم خصوصی «گرایش جنسی» انسانها معمول داشته و برای زن و مرد همجنس‌گرا دارای الفاظ، قوانین و مجازات ویژه‌ای بوده است. این برخورد تبعیض‌گرایانه و سرکوبگرانه که در ادبیات سیاسی زبان انگلیسی به «هوموفوبیا» معروف شده، توسط رژیم ولایت فقیه ایران نیز پیگیرانه دنبال می‌شود که بعضاً گوشه‌هایی از آن در جراید کشور نیز منعکس می‌گردند. با الهام از همین روحیه هوموفوبیک دین اسلام است که طالبان افغانستان وحشی‌تر از رژیم اسلامی، در برابر چشمان حیران جهانیان، انسانها را به صرف «لواط» به اشد مجازات محکوم می‌نمایند. برای نمونه در یک مورد خبرگزاریها گزارش نمودند که حکومت طالبان دو مرد را در قندهار به جرم رابطه جنسی با یکدیگر، به مجازات مرگ آنهم از نوع هول‌انگیز محکوم می‌کنند. همجنس‌گرایان مذکور در کنار دیواری قرار داده شده و سپس با بولدوزر دیوار را بر سرشان خراب و آنها را زنده به گور نمودند.

در ایران اما ظاهراً مجازات همجنس‌گرایان (هوموسکشوالها) و دوجنس‌گرایان (بای سکسوالها) به شدت افغانستان نیست، با این همه قوانین جمهوری اسلامی در مقابله با این بخش از حقوق فردی انسانها صراحت تمام دارند و حتی در یک مورد مجازات عمل «لواط» مرگ است*. در این رابطه علی اصغر حاج سیدجوادی در نشریه «میهن» (شماره ۱۷ مورخ مهرماه ۱۳۷۵) بخشهایی از «قانون مجازات اسلامی» جاری در ایران را بازگو می‌کند. ایشان از جمله یادآوری می‌نمایند که: «در فصل حدود از قانون مذکور، در باب دوم، رابطه جنسی مردان با یکدیگر تحت عنوان لواط و در باب سوم همجنس‌گرایی زنان با اندام تناسلی، ساقه مستوجب مجازات شدید هستند.»

در تعریف و موجبات «حد لواط» ماده ۱۰۸ قانون مجازات اسلامی رژیم ایران می‌گوید: «لواط وطی انسان مذکر است چه

بصورت دخول باشد یا تفضیذ.

ماده ۱۱۹ - شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مرد، لواط را ثابت نمی‌کند.

ماده ۱۲۱ - حد تفضیذ و تظاهر آن بین دو مرد بدون دخول برای هر یک صد تازیانه است. تبصره - در صورتی که فاعل غیرمسلمان و مفعول مسلمان باشد حد فاعل قتل است.

ماده ۱۲۳ - هرگاه دو مرد که با هم خویشاوندی نسبی نداشته باشند، بدون دلیل در زیر یک پوشش بطور برهنه قرار گیرند هر دو تا ۹۹ ضربه شلاق تعزیر می‌شوند.

بدین ترتیب حبس، تحقیر، شکنجه و در یک حالت* حکم قتل، عواقبی هستند که در ایران تحت حاکمیت استبداد مذهبی، زندگی و حقوق همجنس‌گرایان را تهدید می‌کند.

شاید ما به عنوان انسانهای «استراتی» (به معنای «جنس مخالف‌گرا») نخواهیم و دوست نداشته باشیم طریقی را که همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان برای رفع نیازهای جنسی و عشقی اختیار می‌کنند، پسندیم اما مطلقاً حق نداریم به این بهانه، این بخش از انسانها را تحقیر و بدتر از آن مورد آزار و اذیت قرار دهیم.

جمهوری اسلامی ایران و کلاً همه پیروان «اسلام ناب محمدی» در گوشه و کنار جهان، در شرایطی به تعقیب و تیبیه همجنس‌گرایان مبادرت می‌ورزند و شدیدترین سم‌پاشیهای هوموفوبیک را علیه حق گرایش جنسی انسانها به راه می‌اندازند که خود در زمینه مسایل جنسی از عقب‌مانده‌ترین و کثیف‌ترین دستها و روشها پیروی می‌کنند. این حضرات اگر چه سخت مخالف هوموسکشوالیسم هستند اما با پدوفیلیسم (بچه‌بازی و رابطه جنسی با کودکان)، با تعدد زوجات، با برهائی حرمسرای خانگی با تکیه بر سنت صیغه و ازدواج موقت یا همان فحشای شرعی و اجاره موقت زنان و دختران برای سوءاستفاده جنسی، مطلقاً هیچگونه مخالفتی ندارند بلکه آنرا حلال نیز می‌پندارند.

بچاپ رسیده است.

در طیف ایرانیان خارج کشور نیز شاهد شکل‌گیری نهادهای همجنس‌گرا از سوئد و آلمان گرفته تا کانادا و امریکا هستیم. بخشی از این دوستان، نشریه‌ای نیز بنام «هومان» منتشر می‌کنند. طبعاً اگر در ایران نیز خطر تعقیب و سرکوب وجود نداشت همجنس‌گرایان چه مرد (گشی) و چه زن (لزبین) قادر بودند با ایجاد نهادها و تشریفات خویش به دفاع از حقوق فردی و اجتماعی‌شان برخیزند و ذهنیت مذهب زده و سنت‌گرای حاکم بر فرهنگ جامعه را به چالش بطلبند. ناگفته پیداست که بدلیل همین عقب‌ماندگی فرهنگی و از جمله ضعف آگاهی‌های جنسی، روشنگری در میان مردم، ظرافت‌های خاص خود را دارد و نباید به تحریک بی دلیل احساسات این بخش از مردم مبادرت ورزید. به هر حال نباید از یاد برد که جا افتادن حق‌گرایان جنسی در جوامع نظیر ایران به زمان بستگی دارد، کمابینکه دستاوردهای کنونی جوامع غربی نیز آسان بدست نیامده است. بنا بر ملاحظات فوق‌الذکر، من به‌کنگره پنجم سازمان ما - و البته به همه نیروهای چپ و مترقی - پیشنهاد می‌کنم که گرایش و جنبش همجنس‌گرایی را برسمیت شناخته و از حقوق و مبارزات این بخش از انسانهای تحت ستم و تبعیض دفاع کرده و آنرا به‌عنوان یک بند اعتقادی و برنامه‌ای به تصویب برسانند.

از آنجاکه این گرایشات جنسی دارای بخشهای متفاوتی هستند، لزومی به ذکر اسامی مختلف آنها در برنامه ما نیست و عبارت: «سکسوال اورینتیشن» یا «گرایش جنسی» حق مطلب را ادا می‌کند.

این اصلاحیه با تکمله می‌تواند در بخش «سیاست» از برنامه سازمان (صفحه ۱۶ بند پنجم) وارد شود. که در این صورت بند مذکور بصورت زیر در خواهد آمد:

«برابری حقوق کلیه شهروندان در برابر قانون، صرف نظر از جنسیت، گرایش جنسی، ملیت، نژاد و اعتقادات سیاسی...»
زنده باد برابری.

* هومان بارها با مدارک مختلف در محافل قضایی غرب این نکته را تذکر داده که فقط «یک مورد» لواط نیست که مجازاتش در ایران مرگ است و در واقع جمهوری اسلامی به بهانه‌های مختلف تمام اعدایان مردم همجنس‌گرا را محکوم می‌کند به این به‌اصطلاح «یک مورد» لواط.

** سازمان روانشناسان امریکا در سال ۱۹۷۳ همجنس‌گرایی را از لیست بیماری‌های روانی حذف کرد.

ایشان از یکطرف ازدواج مرد پنجاه ساله با دختر بیچگان ۹ ساله را شرعی می‌دانند و چنین جنایتی علیه حقوق کودکان را مورد مدافعه قرار می‌دهند اما در همان حال به «فساد و بی بندوباری» جهان غرب می‌تازند. حال آنکه همین کشورهای به اصطلاح «فاسده» آنقدر شرف دارند که اولاً مانع از ازدواج کودکان و نوجوانان شوند و ثانیاً با سوءاستفاده از کودکان برای مقاصد جنسی و از جمله فیلمهای پورنوگرافیک مخالفت ورزند، در این جوامع، پدوفیلیسم جرم بزرگی محسوب می‌شود.

با این همه امروزه در غالب کشورهای پیشرفته نه تنها تبعیض و آزار همجنس‌گرایان ممنوع است بلکه رسماً در قوانین اساسی و مدنی به حقوق فردی و اجتماعی آنها اشاره شده است. در امریکا بیش از یک دهه است که جامعه پزشکی این کشور، همجنس‌گرایی را از لیست بیماریهای روانی حذف کرده و داشتن یا نداشتن چنین گرایشی را جزء نیازها و تمایلات فردی و شخصی انسانها دانسته است***. بعلاوه، همین سه سال پیش بود که بیل کلینتون تحت فشار نیروهای مترقی و مدافعین حقوق شهروندی، مجبور شد که به حضور همجنس‌گرایان در ارتش جنبه قانونی ببخشد.

در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز نه تنها اعمال تبعیضات شغلی و اجتماعی بر علیه همجنس‌گرایان ممنوع است بلکه بتدریج ازدواج آنها و مسایل جانبی دیگر به رسمیت شناخته شده است و دیگر با نهاد خانواده به شکل سنتی تاکنونی برخورد نمی‌شود و جالب اینکه برخلاف تبلیغات مغرضانه نهادهای مذهبی و مردسالار و ارتجاعی، همجنس‌گرایان و شاخه‌های دیگر مربوط به گرایش جنسی نظیر دوجنس‌گرایان و ترانس جندرها (در هر حال تغییر جنسیت) عموماً همان نقشی را در جنبشهای اجتماعی ایفا می‌کنند که «همی‌ها» در دهه ۶۰ در مصاف با تجاوزات امپریالیستی و از جمله حمله به ویتنام ایفا می‌نمودند یعنی در اکثر موارد در خدمت جنبشهای ترقیخواهانه ضد نژادپرستی، برابری طلبانه، سکولاریستی، فمینیستی، مدافع حقوق پناهندگی، طرفدار محیط زیست و... هستند. به همین خاطر - و البته مهمتر از آن در دفاع بی قید و شرط از حق فردی و دمکراتیک گرایش جنسی - اکثریت قریب به اتفاق نیروهای چپ در کشورهای پیشرفته در برنامه‌ها و سیاستهای خود رسماً به دفاع از حقوق و مبارزات همجنس‌گرایان و مقابله با نیروهای راست و هوموفوبیک برخاسته‌اند. برای نمونه رجوع کنید به برنامه «انترناسیونال چهار» با عنوان «سوسیالیسم یا بربریت» که بوسیله رامین جوان بفارسی برگردانده شده و توسط نشر بیدار

رسانه‌هایی که رفقای ما در آنها فعالیت و قلم می‌زنند، چقدر در این زمینه تلاش کنند، قبل از هر چیز به تلاش فکری و قلمی همه کسانی بستگی دارد که چه در درون و چه در بیرون سازمان هستند و فکر می‌کنند که برای تبیین بیشتر این مسئله باید اقدام کرد. بهررو نشریه راه کارگر دارای صفحاتی به عنوان «ستون آزاد» می‌باشد که من در همینجا از شما دوستان «هومانی» و سایر فعالین حقوق مدنی دعوت می‌کنم که چنانچه نظر و یا نقدی دارند، آن صفحات ویژه را از وجود و حضور خویش بی‌نصیب نکنند.

هومان: ضمن اینکه موضعگیری اخیر سازمان شما با استقبال همجنگسرایان ایرانی مواجه شده اما بسیاری به شکل فرموله کردن بند تصویری اعتراض دارند؛ نظر این دوستان این است که راه کارگر طوری حرکت کرده که نه سیخ بسوزد و نه کباب چرا که وضعیت فرهنگ ایرانی و فشار وارده بر همجنسخواهان طوری است که اگر کسی بخواهد در اینباره کاری بکند، باید صریح و علنی از رعایت حقوق همجنگسرایان صحبت کند و نه «حق گرایش جنسی» که در واقع اقتباسی از برنامه احزاب غربی است. نظر شما در اینباره چیست؟

بابک: با تعبیر شما از مصوبه کنگره پنجم موافق نیستم؛ چون چیزی که در این کنگره به تصویب رسید عین پیشنهادی بود که من در نوشته خود ارائه کرده بودم. در آن مقاله من نوشته بودم که به دلیل متعدد بودن گرایش‌های جنسی از قبیل همجنسخواهان مذکر (گی)، همجنسگرایان مؤنث (لزبین)، دوجنگسرایان (بای سکشوال) و دیگر جنس شده گان (ترانس جندرها) لازم نیست به ذکر شاخه‌های گوناگون این جنبش و گرایش‌های درون آن پردازیم و عبارت کوتاه «حق گرایش جنسی» (سکشوال اورینتیشن) حق مطلب را ادا می‌کند. در بسیاری از کشورهای غربی نیز هم در قانون اساسی و یا قوانین مدنی و هم در مرامنامه و پلاتفرم احزاب سیاسی به همین ترتیب رفتار شده است. بنابراین هدف ما بهیچوجه سازش با «وضعیت فرهنگی ایران» و اینکه نه سیخ بسوزد و نه کباب نبوده است. ما از تریبونهای خود با صراحت گفته‌ایم که «شان نزول» این مصوبه، حمایت از حقوق همجنسگرایان و پایان دادن به تحقیر، سرکوب و اعمال تبعیض علیه آنها می‌باشد. من فکر می‌کنم شما «برنامه حزبی» حاصل جمع همه مقررات و قوانین و حقوق جاری و ساری در یک کشور، از قانون اساسی گرفته تا قانون کار، از قوانین کیفری گرفته تا قوانین مدنی می‌دانید. حال آنکه «برنامه» یا مرامنامه تنها راستا و گرایش سیاسی - طبقاتی یک حزب در رابطه با مهمترین عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بیان می‌کند و بهیچوجه نمی‌تواند جایگزین همه قوانین شود. برای نمونه ما در برخورد با طبقه کارگر نیز در برنامه خود اقدام به قشربندی آن و

کنگره شرکت داشتند و یا نه، به دلیل خصلت اطلاعاتی و امنیتی این سوال از پاسخ معذورم اما بالطبع در حوزه «اخلاقیات جنسی» و... نباید انتظار داشت که فعالین داخل کشور در اساس «بازتر» برخورد کنند.

هومان: فکر می‌کنید چه عواملی باعث این موضعگیری سازمان راه کارگر در این مقطع زمانی شده‌اند، زندگی در غرب و شناخت بهتر، مبارزات همجنگسرایان ایرانی و یا اینکه مسائل دیگری دخیل بوده‌اند؟

بابک: دلایل تصویب این «ماده واحده» را بخشاً در پاسخ به پرسش اول شما ذکر کرده‌ام اما مختصراً بگویم که ۱: تصفی حساب با قرائت استالینی از مارکسیسم در حوزه آزادیهای فردی، اجتماعی و سیاسی ۲: مرزبندی قاطع با اقدامات و سیاستهای هموفوبیک رژیم ولایت فقیه در طول دو دهه گذشته و نیز خود دین اسلام در چهارده قرن گذشته ۳: وجود گرایش همجنس‌گرایی در بخشی از زنان و مردان در ایران و نیز شکل گرفتن جنبش و تشکل‌های همجنگسرایان ایرانی در خارج و ضرورت داشتن موضع در قبال این نوع تشکله‌ها و ۴: ضرورت تعمیق مفاهیم مدرنیته در ایران تحت سلطه شوکراسی اینها، عمده دلایل ما برای رسمیت بخشیدن به این حمایت و گنجاندن آن در مهم‌ترین سند سازمان بود.

هومان: بعد از هر کنگره‌ای، معمولاً ارگانهای انتشاراتی تشکیلات و همینطور مسئولین و دست‌اندرکاران، با درج مقالات و یا سخنرانی در واقع به تبیین، توضیح و بیشتر شکافتن تصمیمات گرفته شده در کنگره می‌پردازند. آیا سازمان شما چنین برنامه‌ای برای توضیح اهمیت رعایت حقوق همجنگسرایان ایرانی دارد؟

بابک: در رابطه با انعکاس مؤثر این مصوبه، باید بگویم که مقاله من با عنوان «با برسمیت شناختن حق گرایش جنسی با هموفوبیا مقابله کنیم» در سایت سازمان در اینترنت که در طول هفته هزاران نفر در خارج و داخل ایران از آن بازدید می‌کنند، معرفی شده و علاوه بر این مقاله و هم گزارش کنگره پنجم از رادیوی «صدای کارگر» برای داخل کشور پخش شده است. ضمناً شماره ۸۳ «تک برگ» هفته‌نامه سیاسی هیأت اجرایی سازمان

● ما از تریبونهای خود با صراحت گفته‌ایم که «شان نزول» این مصوبه، حمایت از حقوق همجنگسرایان و پایان دادن به تحقیر، سرکوب و اعمال تبعیض علیه آنها می‌باشد.

تماماً به انعکاس مسائل کنگره پنجم اختصاص داده شد. اینکه نشریه «راه کارگر» ارگان کمیته مرکزی و دیگر نشریات و

فراکسیون از میان آنها بی‌معناست، اما نه، اگر فکر می‌کنند که برنامه سازمان و ادبیات تشکیلاتی باید بیش از این اصلاح و تکمیل شوند، حق دارند که فراکسیون خود را داشته باشند و احدی حق ممانعت ندارد. با اینهمه فکر می‌کنم مدافعین حقوق همجنگریان همچون جنبشهای فمینیستی و سبز باید جنبشها و تشکلات مستقل و وسیع خود را ایجاد کنند و چه بهتر که فعالین احزاب سیاسی نیز همچون سایر عرصه‌ها و نهضت‌های اجتماعی در این جنبش شرکت کرده و به تقویت آن یاری رسانند.

● داینکه یک سلیقه یا گرایش شخصی به یک معضل اجتماعی بدل می‌شود، ناشی از این است که قدرت یا نیروهایی وجود دارند که مانع استفاده شخص از این حق فردی می‌شوند؛ یعنی گروههایی از مردم در رابطه با نوع عمل و یا تفکر خویش مورد تبعیض و بدتر از آن آزار قرار می‌گیرند.

هومان: شما و کلاً سازمان راه کارگر، چه نقشی برای نیروهای سیاسی ایرانی در رابطه با احقاق حقوق اجتماعی اقلیتها در ایران از جمله همجنگریان قائلید؟

بابک: در رابطه با نیروهای غیر سوسیالیست، بهتر است خودشان تکلیف خود را با حقوق همجنگریان و مبارزات آنست هموفیستی مشخص کنند؛ ولی در رابطه با جنبش سوسیالیستی ایران، باید گفت که ما در طول تاریخ ۸۰-۷۰ ساله فعالیت خویش گرچه در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان، مبارزه با سیادت فئودالها و بورژواها بر هست و نیست مردم کشورمان، دفاع از عدالت اجتماعی و برابری زنان و مردان و تبلیغ و ترویج مفاهیم سکولاریستی و مقابله با ستهای ارتجاعی و استبدادی و بسیاری مسائل دیگر نقش مثبت و پیشروئی ایفا کرده‌ایم اما در مقایسه با ظرفیتهای عظیم نهفته در ذات رهائی‌بخش و برابری طلبانه سوسیالیسم علمی و مارکسیسم، قادر نبوده‌ایم در عرصه‌های مربوط به دمکراسی، مدرنیسم و آزادیهای بی قید و شرط، نقش آنچنان فعالی داشته باشیم. بنابراین در نقد علل ناکامی همه انقلابات سوسیالیستی پس از انقلاب کبیر ۱۹۱۷، لازم است نه تنها همچون گذشته تکلیف خود را با رفرمیسم و اپورتونیسم راست مشخص کنیم، بلکه باید همزمان مبارزه قاطعی را با همه اشکال استالینیزم، آنارشیزم، پل پوتیسم، سکتاریسم و اپورتونیسم چپ به پیش بریم. در همین راستاست که باید همه جریانات مدعی سوسیالیسم را مضاف بر پذیرش عدالت اجتماعی و حق حاکمیت کارگران و زحمتکشان و استقرار نظام سوسیالیستی، در زمینه تعیین تکلیف در قبال موضوعاتی همچون بی‌حصر و استثنا بودن آزادیها، لغو کامل

اشاره به بخشهای متعدد آن نکرده‌ایم، بلکه مهمترین مطالبات جنبش کارگری را در این مرحله از مبارزات طبقاتی فرموله کرده‌ایم. اما اگر بحث در مورد تدوین اخص یک قانون کار باشد، طبعاً می‌بایستی به بسیاری از جزئیات مربوط به طبقه کارگر پرداخته شود. به همین ترتیب وقتی پای قوانین مدنی و قضایی در میان است، لازم است مثلاً در راستای به رسمیت شناختن خانواده همجنگرا و رفع تبعیضات از آنها در زمینه کار، بیمه، ارث، ازدواج و غیره با جزئیات بیشتری به شاخه‌های گوناگون گرایشات جنسی پرداخته شود. اما از حزب سیاسی نخواهید که در برنامه خود، که ویژه‌گی آن موجز و کلی بودن است، به همین جزئیات، هرچند ضروری، بپردازد. به همین خاطر در این مرحله فکر می‌کنم دفاع از حق گرایش جنسی، کافی باشد.

هومان: همجنگریان سیاسی کار در غرب، چه چپ و چه راست، معمولاً نوعی «فراکسیون» مخصوص خود در حزبی که عضو آن هستند بوجود می‌آورند؛ مثلاً همجنگریان حزب محافظه‌کار و یا همجنگریان حزب سوسیالیست و غیره؛ این فراکسیونها معمولاً نقش یک کانال ارتباطی بین کسل جنبش همجنگریان و حزب مربوطه را ایفا می‌کنند. با برسمیت شناختن حقوق همجنگریان از طرف سازمان شما، آیا راه برای ایجاد چنین «فراکسیون» توسط اعضا همجنگرای راه کارگر باز شده و یا اینکه همجنگریان چپ و منفرد ایرانی باگرایش به دیدگاههای سیاسی - اجتماعی راه کارگر می‌توانند وارد تشکلات شما شده و چنین فراکسیونی را بوجود آورند؟

بابک: در اساسنامه سازمان حق ایجاد «فراکسیونهای نظری» برسمیت شناخته شده است. یعنی اگر تعدادی یا بخشی از اعضا سازمان ضمن پذیرش کلیات برنامه و اساسنامه نسبت به اصولی از سندهای کلیدی و یا نسبت به سیاستها و تاکتیکهای رسمی سازمان و کمیته مرکزی آن اعتراض و یا نقد داشته باشند و در مقابل آنها از سیاست و نظرات دیگری پیروی می‌کنند، حق دارند که با همفکران خود اقدام به ایجاد فراکسیون نمایند و از طریق تریبونهای داخلی و بیرونی سازمان، نظرات خود را تبلیغ و ترویج کنند. اما کسی در یک حزب سیاسی به صرف تعلق داشتن به قشر معینی اقدام به ایجاد فراکسیون نمی‌کند مگر اینکه این قشر نظراتی داشته باشد که آن را در اسناد و سیاستهای جاری سازمان تأمین شده نمی‌بیند. برای مثال تشکیل فراکسیون آذربایجانیها و یا شمالی‌ها در سازمان ما بی‌معناست، مگر اینکه فرضاً رفقای آذری فکر کنند که عبارت مربوط به رفع ستم ملی و فرهنگی از اقلیتهای قومی کشور و دفاع از حق تعیین سرنوشت ملل کافی نیست و معتقد باشند سازمان باید مثلاً از استقلال آذربایجان و یا پیوستن آذربایجان شمالی و جنوبی حمایت کند. همین مسئله در مورد همجنگریان احتمالی درون سازمان هم صدق می‌کند؛ یعنی اگر آنها با نظرات رسمی سازمان مشکلی ندارند تشکیل

در خانه‌های تیمی دوره سلطنت پهلوی که حق ازدواج و عاشق شدن را هم نداشتند؛ چه رسد به داشتن سکس با رفیق سازمانی در خانه تیمی.

هومان: دیدگاه سازمان شما در رابطه با تشکلات صنفی و یا فرهنگی مستقل همچون هومان (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران) کدام است و چه نقشی در پاکبیری دموکراسی و فرهنگ مدرن در ایران، برای چنین نیروهائی قائلید؟

بابک: ما معتقد نیستیم که امر استقرار سوسیالیسم، تنها بوسیله جنبش کارگری متحقق می‌شود. اصولاً یکی از تحولات سیاسی مهم دوران کنونی، شکل‌گیری جنبشهای نوین اجتماعی است. نهضت‌های مردمی و ترقیخواهانه‌ای که لزوماً آرم و نشان داس و چکش بر پیشانی خود ندارند. جنبشهایی مثل حمایت از محیط زیست، دفاع از صلح در برابر جنگ‌افروزی و مسابقات تلیحاتی، حمایت از حقوق زنان و کودکان در برابر سیستم مدرسالار و پدرسالار، حمایت از برابری نژادی در تقابل با تبعیضات قومی، مذهبی و نژادی، دفاع از حق گرایش جنسی و جنبشهای دفاع از حقوق همجنسگرایان، اینها همگی جویبارهایی هستند که می‌بایست زیر پای بهره‌کشی سرمایه‌داری را خالی کنند و جهانی عاری از طبقات، تبعیض، نابرابری و ستم‌بنیان نهند. البته بدان معنا نیست که مثلاً هر انسان همجنسگرا خودبخود یک مبارز سوسیالیست نیز محسوب می‌شود، نه؛ در جهان مدرن کنونی میلیونرهایی را می‌توان نشان داد که همجنسگرا و یا دوجنسگرا هستند اما در عین حال سخت به ارزشهای نظام سرمایه مبنی بر بهره‌کشی از نیروی کار زحمتکشان باور دارند و ضد کمونیستهای دوآتشه‌ای نیز هستند. بهمین خاطر کمونیستها و سوسیالیستها وظیفه دارند که با شرکت فعال در جنبشهای نوین اجتماعی، قطب ضد سرمایه‌داری را در آنها تقویت کنند؛ بنابراین ما ضمن ارج گذاشتن به تلاشهای گروه هومان و تشکلهای مشابه خواهان آنیم که شما در کنار مطالبات ویژه خود، منافع عمومی جنبش آزادی و برابری را از یاد نبرید. بخاطر داشته باشید که اکثریت مردم کشورمان در زیر خط فقر بسر می‌برند و در سال ۹۹ پنج میلیون کودک زیر پنج سال، بنا بر گزارش اخیر سازمان فائو بر اثر گرسنگی و سوء تغذیه جان خود را در «جهان سوم» از دست داده‌اند. شما همانقدر به جنبش سوسیالیستی نیاز دارید که ما به شما. این کر واحدیست که می‌تواند باید لیخنه بر چهره سیاره زیبای ما بنشاند.

هومان: با تشکر مجدد، اگر حرفی و یا پیامی دارید؟

بابک: از شما بابت این مصاحبه و توجه به مصوبه اخیر سازمان ما تشکر می‌کنم و آرزو دارم که روزی در ایران فارغ از آزارگزمه و پاسدار، سربلند و مغرور، زندگی شادی داشته باشید. **هومان:** متشکرم.

سجازات شکنجه و اعدام، حق رأی همگانی و ضرورت برخورداری حکومت از حمایت اکثریت مردم، برسمیت شناختن جنبش فمینیستی و مطالبات برابری طلبانه آن، حق گرایش جنسی، حق تعیین سرنوشت خلقهای تحت ستم، تبدیل مذهب به امر خصوصی انسانها و آزادی کامل فعالیتهای مذهبی و ضد مذهبی و... تحت فشار قرار دهیم. در پرتو این روشنگری و افشاگری است که سرانجام زمینه برای خشکاندن هر نوع تبعیض علیه انسانها و بخصوص اقلیتها فراهم می‌شود و جنبش سوسیالیستی بار دیگر شانس آنرا خواهد یافت که انسانی‌تر، آزادتر، دموکرات‌تر و انقلابی‌تر از هر جنبشی، ایران و جهان را از شر نظام سرمایه‌داری و ستمهای پیشاسرمایه‌داری برهاند.

هومان: بسیاری از نیروهای ایرانی برای گریز از موضعگیری صریح در رابطه با حقوق همجنسخواهان، موضوع را صرفاً مسئله اتاق خواب و یا زندگی خصوصی فرد می‌دانند؛ در حالی که فشار اجتماعی و وضعیت فرهنگی طوری است که نشان می‌دهد که این درواقع یک معضل اجتماعی - فرهنگی است و باید همه نیروهای اجتماعی برای حل آن بسیج شوند. نظر شما در اینباره چیست؟

بابک: در یک جامعه آزاد و متکی به برابری انسانها، بالطبع چگونگی رفع نیازهای جنسی انسانها امری مطلقاً شخصی و مربوط به زندگی خصوصی است. اینکه یک سلیقه یا گرایش شخصی به یک معضل اجتماعی بدل می‌شود، ناشی از این است که قدرت یا نیروهایی وجود دارند که مانع استفاده شخص از این حق فردی می‌شوند؛ یعنی گروههایی از مردم در رابطه با نوع عمل و یا تفکر خویش مورد تبعیض و بدتر از آن آزار قرار می‌گیرند؛ از این نقطه بعد دیگر سخن گفتن از مقوله (در این مورد همجنسگرایی) در ایران بعنوان موضوعی صرفاً مربوط به «اتاق خواب» و یا «از کمر به پائین» یک کج‌فهمی عمیق است.

● بنابراین، ما ضمن ارج گذاشتن به تلاشهای گروه هومان و تشکلهای مشابه، خواهان آنیم که شما در کنار مطالبات ویژه خود، منافع عمومی جنبش آزادی و برابری را از یاد نبرید.

بنابراین باید با این پدیده نیز همچون موضوع «پیش‌پافتاده انتخاب پوشش و منع حجاب اجباری» به مشابه یک معضل اجتماعی برخورد کرد و متناسب با وزن آن دست به سازماندهی اعتراضات اجتماعی زد. این اما میسر نیست مگر اینکه رسوبات اخلاقی و فرهنگی پوسیده را نقد کنیم. بیاد داشته باشید که تا همین چند سال پیش نه تنها همجنسگرایی در یک سازمان مدعی چپ جرم بحساب می‌آمد بلکه هر نوع رابطه جنسی پیش از «سنت عقد» هم مذموم شمرده می‌شد. بگذریم از رفقای چریک

حسن شاهوردی خلبان سابق نیروی هوایی ایران: ایجاد انجمنی برای والدین همجنسگرایان ایرانی کار یک مسیح تازه می باشد

مقدمه

برخورد مثبت خانواده‌ها با فرزندان همجنسگرا یکی از مهمترین نیازهای جوامع مختلف است برای تغییر سنتهای همجنسگراستیز. شعب مختلف گروه پدر و مادرهای همجنسگرایان در اکثر کشورهای غربی وجود دارد که میتوان از طریق PFLAG.org تماس گرفت.

مشکلی پیش نیامد و بابام این را قبول کرد.
حسن: ما انسانها خیلی چیزها را نمی دانیم. انسان زمانی متعصب است که اطلاع ندارد. تعصب از بی اطلاعی ناشی می شود. همین همجنسگرایی اوایل برای هر کسی چیز عجیبی خواهد بود، اما همینکه فهمید که موضوع چیست کار راحت می شود.

هومان: واکنش اولیه شما به عنوان یک پدر چی بود؟
حسن: بگذار حقیقت را به شما بگویم، اولش بسیار ناراحت شدم، چون فکر می کردم که این یک نوع بوالهوسی است؛ ولی من آدمی نیستم که سریع تصمیم بگیرم، بلکه اول باید تمام جوانب مسئله را در نظر بگیرم. بله، دفعه اول خیلی ناراحت شدم تا زمانی که چندین مقاله خواندم، که البته چیزی به من ندادند که مرا قانع کنند، تا اینکه برنامه بی بی سی را دیدم و بعد مجله شما را خواندم. مخصوصاً یک چیزی برایتان عرض کنم، من در مورد شعر و اینجور چیزها حساسیت دارم، حساب کنید آدمی مثل مولانا در ادبیات فارسی عاشق شمس می شود. شمس آدمی بیسواد و بددهن بود؛ پس این حتماً یک چیز دیگری هم هست. ولی اعتراف می کنم که قبل از مطالعه مجله شما من به موضوع بطور کامل پی نبرده بودم.

هومان: علنی شدن همجنسخواهی دلارام چه تاثیری بر روابط شما داشته؟

حسن: احساس می کنم که رابطه ما صمیمی تر شده، چون فکر می کنم که باید حداکثر حمایت را از او بکنم.
دلارام: من و پدرم رابطه خیلی گرم و صمیمی با هم داریم و راحت هر مسئله ای را می توانم با او مطرح کنم. در ضمن می دانستم که اگر با طرح مسئله، ناراحت هم بشود، بهرحال صحبت خواهد کرد.

هومان: با شکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشته اید، لطفاً قبل از هر چیز خودتان را معرفی کنید و اگر ممکن است کمی از گذشته خود بپایمان بگویند.
حسن: من، حسن شاهوردی، خلبان سابق نیروی هوایی ایران و ایشان هم دخترم، دلارام هستند.

هومان: چطور شد که شما به عنوان پدر و فرزند راجع به موضوع همجنسگرایی با هم صحبت کنید؟ بخصوص که این یک امر معمولی در خانواده های ایرانی نیست.

حسن: من ابتدا نسبت به همجنسگرایی نظر خوبی نداشتم تا اینکه به برنامه بی بی سی گوش دادم. مجری برنامه موضوع را از نظر علمی توضیح و عنوان کرد که همجنسگرایان بطور کلی از نظر ژنتیکی با دیگران فرق دارند. وقتی که شما با یک واقعیت غیرقابل انکار روبه رو هستید، باید یک آدم خیلی بی منطقی باشید اگر که بخواهید واقعیتها را انکار کنید و مثل این می ماند که آفتاب هست ولی ما بگوئیم نه نیست.

دلارام: نظر من اینست که من با بابام راحت می توانم حرف بزنم. او بعد از ده سال زندگی در خارج، نظراتش با نظرات کسانی که در ایران زندگی می کنند، بسیار فرق دارد؛ خیلی بهتر درک می کند؛ البته اولش کمی مشکل بود و دادوبیداد می کرد، ولی بعد آرام شد.

هومان: چه مسائلی باعث شد که به این نتیجه بررسی که موضوع همجنسگرایی خودت را با پدرت مطرح کنی؟ و آیا قبل از آن کلی با خودت کلنجار رفتی؟

دلارام: نه. اتفاقاً چیز جالب اینکه من موضوع را یکدفعه با پدرم مطرح کردم، یعنی گفتم بابا من یک همچو مسئله ای دارم و نامه دوست دختر سابقم در ایران را برایش خواندم. گفت: «نه، تو شوخی می کنی!» گفتم: نه، اتفاقاً خیلی جدی میگم! بعدش هم

هومان: چون مدت زیادی نیست که شما از ایران خارج شده‌اید آیا می‌توانید توضیح دهید که زنان لزبین در آنجا چطوری همدیگر را پیدا می‌کنند؟

دلارام: من واقعاً نمی‌دانم. سوال مشکلی است چون در آنجا چنین گروهی برای زنان وجود ندارد. شاید مهمانیهای خاصی ترتیب می‌دادند و یا از راههای دیگر، نمی‌دانم.

هومان: ولی شما گفتید که در ایران دوست دختر داشتید. شما چطور با همدیگر آشنا شدید؟

دلارام: والله او همسایه ما بود و من احساس می‌کردم که یک جور احساس خاصی به او داشتم و باز احساس می‌کردم که او هم چنین احساسی نسبت به من دارد. به مرور با او صحبت کردم و بالاخره بهش گفتم که از او خوشم می‌آید و دیدم که او راغب بود.

هومان: شما حسن، توی ارتش بودید، هم در زمان شاه و هم در دوره خمینی. آیا تجربه‌ای از برخورد با نظامیان همجنسگرا دارید؟

حسن: حقیقت اینکه نه. من فقط یک برخورد داشتم و آن هم یک پزشک ارتشی بود به نام دکتر ب. حدوداً پنجاه ساله، که یک دکتر خوش تیپ و خوش لباس بود. این آقا همیشه می‌آمد و ما را با ماشین می‌رساند و یا با هم مشروب می‌خوردیم ولی هیچ فکر نمی‌کردم که باید همجنسگرا باشد؛ تا اینکه یکروز به من گفت که فلانی میدونی چرا من زن ندارم؟ گفتم تو احتیاجی به زن نداری، اینهمه پرستار که اطراف تو هست کافیه. گفت، تو نمی‌توانی حتی یک نفر از این پرستارها را نشان دهی که با من دوست باشد. گفتم، پس شما چکاره‌اید؟ اخته‌اید؟ گفت، نه. من همجنسگرا هستم. این تنها موردی بود که من داشتم و متأسفانه بعد از آن ما قطع رابطه کردیم.

هومان: نظر شما کلاً راجع به مفاهیمی همچون سکس، عشق، رابطه دو همجنس و یا دو غیر همجنس چیست و از کی به این نظرات رسیده‌اید؟

حسن: نظرات من با سابق کلاً فرق کرده. آنموقع شاید من ناثیر (ساده) بودم، یعنی به قول معروف معصوم بودم و عشق را صرفاً در احساس یک مرد و یک زن به هم می‌دانستم، ولی حالا دیگه نه و به شناختهای جدیدی رسیده‌ام.

هومان: چطوری؟ آیا زندگی در غرب عامل عمده بوده و یا چیزهای دیگر دخیل بوده‌اند؟

حسن: شاید نه. دختر من میدونه، من همیشه اهل مطالعه بوده‌ام و شاید این امر به من کمک کرده که به شناخت امروزی برسم. اولین بار که زندگی سافو را خواندم، فهمیدم که حتی قبل

هومان: بخشی از خانواده شما در ایران است. آیا آنها هم از این موضوع اطلاع دارند؟ نزدیکان شما در خارج چطور؟

حسن: آنها فعلاً چیزی نمی‌دانند، چون این مسئله را نمی‌شود با تلفن طرح و حل کرد؛ چون متأسفانه ما در اجتماعی زندگی می‌کنیم که اگر آب وضو را از اینور بگیری می‌گویند کافر شده‌ای. البته به قول معروف این را باید حل کرد و جلو مردم گذاشت، ولی با تلفن نمیشه.

هومان: شما به عنوان یک دختر جوان، از کی توانستید این مسئله را برای خودتان حل کنید و با اعتماد به نفس پای آن بایستید و کلاً چه مسیری را طی کرده‌اید؟

دلارام: در ایران من این احساس را داشتم ولی فکر می‌کردم که تنها من این احساس را دارم و در نتیجه یک انسان غیرعادی هستم و قمش فکر می‌کردم که چرا من اینطوری هستم. ولی وقتی به اینجا آمدم، دیدم که نه من تنها نیستم و این یک مسئله کاملاً عادی است و خیلی از آدمها هستند که این «مشکل» را دارند.

هومان: در ادبیات و هنر قدیم ایران، رد پای همجنسگرایی کاملاً مشهود است؛ اما فقط همجنسخواهی مردان، و از زنان لزبین اثری مشاهده نمی‌شود، در حالی که ما می‌دانیم همجنسخواهی مختص مردان نیست. آیا شما به این فکر بوده‌اید که در این باره کنجکاوی کنید و به دنبال موضوع بروید؟

دلارام: بله، من خیلی دلم می‌خواهد که به دنبال چنین کاری بروم اما فرصتی باید دست بدهد.

حسن: من از قدیمها فقط سافو را می‌شناسم و قبل از میلاد، او انجمنی هم به همین نام داشت.

هومان: می‌دانیم که در ایران، سالهاست که همجنسگرایان بخصوص جوانان همجنسگرا، به انواع مختلف فرهنگ جامعه و همینطور مأموران نهی از منکر رژیم را به چالش می‌خوانند، با آنها درگیر می‌شوند و وجود خود را به اشکال مختلف اعلام می‌کنند. (در برابر این تصور غلط بعضی‌ها که گویا در ایران همجنسگرایی وجود ندارد) اما ما از زنان و دختران لزبین در ایران خبری نداریم. می‌توانید در اینبار برایمان توضیح دهید؟

دلارام: راستش من تو ایران دوست دختر داشتم، اما کسی از این موضوع اطلاعی نداشت حتی مادر خودم. در رابطه با سوال شما من چیزی نمی‌دانم چون تو ایران همه زنان و دختران باید چادر بپوشند و تشخیص لزبینها کار سختی می‌شود. اما پسرها بهرحال راحت‌تر قابل شناسائی هستند. در ایران شما بهیچوجه نمی‌توانید تشخیص دهید که کدام دختر چنین احساسی دارد، چون نشانه‌ای وجود ندارد.

همجسگرا بود؛ ولی چه ضرری به ما زد؟ ایشان سیزده سال نخست وزیر بود، وقتی آمد، خودکار بیک سه ریال بود و روزی که رفت خودکار بیک همان سه ریال بود. حال میخواد همجسگرا باشه یا نباشه، چه فرقی داره، او به من خدمت کرد، خدا هم رحمتش کند.

هومان: سوال آخر اینکه شما چه نظری نسبت به مجله هومان دارید و نقاط ضعف و قوت آن کدامها هستند؟

دلارام: به نظر من نداشتن یک بخش دوست یابی در مجله یک نقص است وگرنه در مجموع از آن خوشم می آید.

حسن: شما از نظر علمی ضعیف هستید، یعنی نمی نویسید چرا مردم همجسگرا می شوند. منظور اینکه با زبان خود مردم مطرح کنید که موضوع چیست، که طرف بتونه این تکه مجله رو بریده و روی میز پدر و مادرش بذاره که بخوانند و بفهمند. یا اینهمه شما واقعاً زحمت می کشید و دستتان درد نکند.

هومان: با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشته اید، امر صحبت و یا موضوع دیگری دارید، بفرمائید.

حسن: مسئله مهمی که می خواهم عرض کنم، البته از نظر من؛ من هم آدمی هستم مثل دیگران با یک ذره اطلاعات کمتر و یا بیشتر، همه چیز را همگان دانند، ولی وجداناً، بیائیم از نظر شرافتی، از نظر مروت، یا حالا از هر نظر، آیا میشه یک انسان را به خاطر اینکه فقط از نظر احساسی با دیگران فرق میکنه، باید او را کشت؟ آیا واقعاً تو تمام گروههای اپوزیسیون اینهمه از مشروطیت و کمونیسم و کوفت و زهرمار دم می زنتند، یکی از اینها اینهمه شهادت نداده که بگه آقا من به راستی آزادیخواهم و از آزادی همجسگراها هم دفاع می کنم. چه اشکالی داره؟ آیا از شخصیت او کم میشه؟ نه والله! تازه اون آدمهاکه میفهمن میگن دَمش گرم. این حداقل شهادتش را داشت و برای اولین بار گفت. باید از یک جائی شروع کرد. کدامیک از اینها می خواهد اول شروع کند؟ من فکر می کنم هر کسی شروع کند، حداقل اسمش در تاریخ به عنوان یک آزادیخواه برده خواهد شد.

دلارام: من فقط از تنهایی دارم کلافه می شوم و واقعاً دلم می خواهد که جائی، محلی برای تجمع ماها وجود داشته باشد. چون هرچند من با پدرم یک رابطه باز دارم ولی بهرحال، یکسری چیزهایی هست که آدم نمیتونه با پدر خودش مطرح کنه. یا حداقل یک شماره تلفن که من زنگ بزنم و سئوالاتم را مطرح کنم. ولی ما فعلاً هیچی نداریم. مثلاً من دلم می خواهد که دوست دختر ایرانی داشته باشم، ضمن اینکه میدونم اینجا یک عالمه لژین های ایرانی زندگی میکنن، ولی هیچ راهی برای تماس گیری وجود ندارد. ما باید انجمنی برای خودمان داشته باشیم و از تجربیات همدیگر استفاده کنیم نه اینکه هر کدام در یک گوشه نشسته و نه تماسی با هم داریم و نه هیچ اطلاعی از همدیگر.

هومان: با تشکر مجدد و آرزوی همکاریهای بیشتر در آینده.

از میلاد هم این مسئله بوده و حتی در کشوری مثل یونان خیلی عادی بوده... بسیارید فیلسوفانی که نظرات آنها در امر سیاست در عرصه جهانی مورد احترام است، مثلاً هرودت، که تاریخ نویس معروفی است، ایشان هم همجسگرا بوده اند و من حقیقتاً اینها را نمی دانستم ولی با خواندن متوجه شده ام.

هومان: در غرب علاوه بر تشکلات خاص همجسگرایان، انواع گروههای حمایتی دیگر هم هستند، مثل انجمنهای والدین همجسگرایان و... اینگونه انجمنها ضمن اینکه در تغییر ذهنیت جامعه به سود همجسخواهان بسیار مؤثرند، در عین حال به والدینی که مشکل پذیرش همجسگرایی فرزند خود را دارند هم کمک می کنند. آیا فکر می کنید ایجاد چنین انجمنی برای ایرانیان هم ضروری است و اگر وجود داشته باشد، حاضرید با آن کار کنید؟

حسن: بلاشک، مانده به اینکه چه کسی مسئول آن باشد. اگر مسئول دلوز باشد و نه دنبال اسم و ریاست، یعنی احساس بکند که اینها هم واقعاً بشرنند با یکسری خواسته های متفاوت. بله، به نظر من تشکیل چنین انجمنی از نان خوردن هم واجب تر است. و اگر چنین انجمنی پا بگیرد، صد درصد و یا صمیم قلب با آن کار خواهم کرد و فکر می کنم این کار یک مسیح جدید است.

هومان: سرکوب همجسگرایان در ایران تنها دولتی نیست، اجتماعی هم هست. حقوق همجسگرایان یک مسئله اجتماعی است و نه موضوع اتاق خواب (که عده ای برای طفره رفتن از مسئله آن را عنوان می کنند). همه گروههای سیاسی ایرانی چه چپ و چه راست در اینباره سکوت کرده اند اما اخیراً یکی دو تا از نیروهای چپ به طرح مسئله علاقه مند شده اند. اما نیروهای غیر چپ مثل سلطنت طلبان، حزب مشروطه ایران، جبهه ملی و یا جمهوریخواهان همچنان سکوت مطلق کرده اند. نظر شما در اینباره چیست؟

حسن: عرض شود، متأسفانه پاکدامنی (ظاهری) در ایران هنوز از مُد نیفتاده. در حالی که ما می دانیم که بسیاری از آنها که در رأس این گروهها هستند (البته نه همه آنها) شاید از من نوعی خیلی کیفیت تر باشند. اما به قول معروف سرشان را در برف کرده اند و فکر میکنند که این به صورت یک امتیاز توی توشه سیاسی اشان میبونه. و متأسفانه نه تنها در رابطه با موضوع شما بلکه با بسیاری از مسائل دیگر هم همینطورند و این از خودخواهی آنهاست. چرا کسی شهادت ندارد از همجسگرایی یک نفر حمایت کند؟ اصلاً به گروههای ایرانی نگاه کنید؛ یکی مجاهدین رو قبول ندارد، مجاهدین مشروطه را قبول ندارد، مشروطه راه کارگر را قبول ندارد و همه اینها به دلیل خودخواهی اینهاست. انسان وقتی خودخواه باشد، نمی تواند یاد بگیرد. اول باید از خود گذشت و بعد یاد گرفت. اینها شهادت ندارند، یعنی اگر شهادت داشتند می گفتند آقا چه اشکال داره، اگر این شخص همجسگراست، بشر که هست. چه فرقی میکنه. هویدا بنا به قولی

سخنان شمس

الهام

پوشم... من در هیأت آقای شمس ف، حالم بهم می خورد...
شمس فحشی زیر لب داد و پتو را روی سرش کشید. مهدی
یک بلوز از کمد پیدا کرد و پوشید. به شمس نگاه کرد که حالا
دیگه فقط سفیدی موهایش از زیر پتو پیدا بود.



«سرکار آقای شمس ف. لطفاً از تخت بیرون بیائید. برایمان
دربارهٔ راز موفقیت ازدواج دختر و پسرهای مهاجر ایرانی
صحبت کنید... ما بسیار بهره‌مند می‌شویم. بیائید به‌عنوان یک
مرد محترم ایرانی از افتخارات جامعه‌مان سخن بگوئید.»
شمس سرش را از زیر پتو بیرون آورد و گفت: «خفه شو
دیگه مهدی... همینه دیگه... چی از جونم می‌خواهی؟ مگر
نمی‌فهمی...»

هنوز حرفهای شمس تمام نشده بود که صدای بهم خوردن
در دیوارهای اتاق را لرزاند. شمس دور و برش را نگاه کرد.
مهدی رفته بود.

ساعت یک بعد از ظهر بود. فکر کرد تا ساعت ۵ و ویسکی
حسین بعد از سخنرانی، چند ساعتی بیشتر نمانده است.

شمس آخرین قطره‌های ویسکی را به دهانش می‌ریخت که
صدای زنگ در را شنید. همه توانش را جمع کرد تا از صندلی
جدا شود ولی به محض ایستادن انگار با پُنگ بر سرش زده‌اند،
دوباره به درون صندلی فرو رفت. دستش به جعبه سیگار خورد
و سیگارها پخش زمین شدند. منظره هولناکی بود. حالا دیگر باید
سیگار هم می‌کشید تا حسابی «حال» کند. بعد از پک سوم و
چهارم احساس کرد الکل به زیر پوستش دویده و کرختی پیشانی
و سرش را فراگرفت.

زنگ در دوباره صدا کرد. شمس گوشی را برداشت و بدون آنکه
بپرسد کیست، شاسی در را فشار داد. دوباره به درون صندلی فرو
رفت و آخرین پک‌های سیگار را کشید.

مهدی با یک بطری نیمه خالی ویسکی وارد خانه شد.
شمس از عمق صندلی خودش را بر روی مهدی پرت کرد و میان
بوسه‌هایش گفت: «دیر آمدی... کجا بودی؟» قبل از آنکه مهدی
فرصت جواب دادن داشته باشد، شمس پیراهن او را از وسط به
دو طرف کشید و سینه‌چپ مهدی را با ولع مکید.

نور آفتاب به وسط اتاق رسیده بود. صدای تلفن فضا را پر
کرد. مهدی با زحمت خود را از زیر دست و پای شمس بیرون
کشید، گوشی تلفن را برداشت و مستقیم به طرف شمس برد.
شمس که تازه چشمهایش را باز کرده بود، با سرفه‌ای سینه‌اش را
صاف کرد و گفت: «الو...» صدا از پشت تلفن گفت: «سلام سرکار
آقای ف. زنگ زدم خدمتون یادآوری کنم امشب حتماً تشریف
بیاورید. ما همه بهره‌مند می‌شویم.» شمس دست و پایش را از زیر
مهدی جمع کرد و گفت: «بله، بله، حتماً.»

مهدی در حالیکه زیرشلواریش را می‌پوشید، گفت: «خوب،
شمسی خانم! دوباره امشب می‌ری سخنوری؟» شمس با رخوت
و بیحالی سرش را توی بالش فرو کرد و گفت: «آره... اما امشب
حسین گفته ویسکی را بعد از سخنرانی روپراه می‌کنه.»

مهدی به دگمه‌های بلوزش نگاه کرد که پخش زمین شده
بودند. «شمس می‌شه دیگه دگمه‌های بلوزم را اینستوری
بی‌صاحب نکتی؟ دوباره باید یکی از بلوزهای خودت را

اشعار

ساویز شفایی

«شبنامه»

دستی به کلک خشم
بر لوح تار شب
سرودی رسا نوشت

شبنامه داستان شهادت بود

بر پرده‌های شب
پوشیده در پرند سیاهی
بیدار مردمان همه آوارند
بر موج شب صدای سرودن رساتر است

بر راههای تار

قدمهای بی هراس
در رهگذار خویش توانمند و پر تلاش
گام بلند روز به راه است
شب خون خشم دارد
شب رنگ انتظار
تا انفجار صبح

زمانی نمانده است. ■

«طالع امروز»

میلمد آرام
رام ناب تن
در تبی مطبوع

عشق را انکار نتوان کرد
شرمگین از شرم باید بود
طالع امروز
آغاز نوین ماست
پرسه‌ای تا وادی فردا. ■

اوایل دهه ۹۰

قباد

از عمق تاریکی مخفیگاهها
پیغام های طاعون را
با مگس های نامه بر می فرستند.

«بختک»

بوی آدمیزاد
بوی گوشت تازه
دیوها تنوره کشان می آیند.

زمین با سرگیجه سرسام آور خود
می زاید،
در دامنه ها
چیزی می پیچد
می خزد
می آید.

□
بادنها
بر محور خود می چرخند تند،
زمین
با سرگیجه خود می زاید تاریخ را،
در دامنه ها
چیزی می پیچد
می خزد
می آید.

برج دیده بانی
شیشه پنجره اش
آغشته به چیزی لزج و منفور است.

از شبح پرسیدم:
چه شد آن برج سفید
که زمانی
برای پیچک و یاس
نردبانی به سوی آفتاب بود؟
از کجا آمده این جسم غریب
که چنین زشت و عبوس
دیواری بر وزش نور است؟

خاک
اطرافگاه مگسانی ست
که آلوده به مدفوعند
هضم، جذب، هضم، جذب.

در این تاریکی مرطوب و متعفن
این چیست که تنفس می کند؟

چشم، سکوت. چشم، سکوت.
چه تماشایی دارد

نور نه
آب نه
باغ نه
آبادی نه
ویرانی ست که می آید.

محفل مارمولک ها.
چشم بانی نی نیرنگ
می چرخد در حفره ای سرد
و سکوت
با زبان بی زبانی
دسیسه را توجه می کند.

برج دیده بانی
متروک متروک است.

بوی آدمیزاد
بوی گوشت تازه
دیوها تنوره کشان می آیند.

آیا پرستو
آیه نجات را خواهد آورد؟ ■

۱۸ فوریه ۲۰۰۱

موش های نر بزدل
دانشنامه ها را می جویند
و از خرابه های لوط

دو شعر از امیر

چهار شعر از کتاب «حس»، مجموعه شعر

□

نگاهم را

در گِل آلوده آب خیالت تر می‌کنم

نشانه‌ای از تو نمی‌یابم

دیگر خاطره کلام خشکت حتی

گونه‌ایم را سیر آب نمی‌کند

صنوبر

□

مرا بیوس،

تا در جس خود بسوزانم

قانون منع

عشقبازی دو زن را. ■

سپتامبر ۹۷

□

من از سرزمینی می‌آیم

که زن سبز نمی‌پوشد

من از سرزمینی می‌آیم

که زن بی‌ترانه است

و سالهاست می‌ستیزد

با قانون سیاه

زنده در گورِ خویش. ■

مارس ۹۵

□

اگر روزی خوشبختی

از پشت کوچه ما بگذرد

به پیش‌بازش خواهم شتافت

و خواهم آویخت گریوانش را

غمگین ولی پر امید

همگام با گامهایش

تا آنسوی گردنه گناه

و خالصانه در وجودش خواهم ریخت

و در حین تلاوت خطبه عقد

پیش از آنکه «بلی» با هلله بیامیزد

سر به صحرا خواهم زد

فرا تر از سرزمین تعصب

و از آغوش طبیعت

برای پدرم گلی می‌چینم

که تنها بر اندیشه‌های آزاد می‌شکند

بلی...

نام این گل گوناگون نیست...

پدرم، جانت بی‌بلا. ■

فوریه ۲۰۰۰ - مونترآل

□

در دریا جاریست

رودخانه چشمانم

در قطره قطره آب

طعم گریه

نوشت باد! ■

آوریل ۹۷

□

در گذار عاشقانه مستی

به جای ملاغه،

قلم

به جای قابلمه،

بسته‌ای کاغذ

به جای اجاق گاز

کامپیوتر

به جای سنگینی وزن یک مرد

بر حساسیت‌های تنم،

با سرانگشت ظریف یک زن

عمق احساس زمین را دریافته‌ام. ■

دسامبر ۹۷

«بازی ساده عشق»

لیلا

□

دستانم را در دستانت گرفته بودی که سنت را بر آستانه ورود عشق به قلبت یادآور شدی
نگاهت را به چشمانم دوخته بودی که بستر مشترک مردانه‌ای را در جستجو بودی
لبانت را بر لبانم فشرده بودی که زندگی را در آغوش دیگری به امنیت رساندی
و چه می‌دانستم که تو اینچنین با عشقمان به بازی نشسته‌ای
و چه می‌دانستم که حضور بهار در کنار ما حقیرتر از آنچه تو بدنبالش می‌گردیست
و چه می‌دانستم که لطافت کلامت در انتهای بازی ساده‌مان گم خواهد شد
و به صداقت دیدم که خدای من در برابر خدای تو به زانو نشسته است
سوگند که دیگر به اندیشه کردن از کشیدن غم خویش عاجز مانده‌ام
تو، ای از دیار خوبان، ای خوب، ای بد، ای دوست، ای دشمن، ای عشق، ای نفرت
تو هم عشق را با تلقی دنیا آشنا کردی
تو هم عشق را قربانی فردا کردی. ■

فوریه ۲۰۰۱

«ناتمام»

پرنده

□

ماه‌هاست که ترکت میکنم
و تو هنوز اینجایی
در محفل دوستانم
در غیبت ضیافت آغوش
بدون گرمی افکارت
و جسارت کلامت.
تو هنوز اینجایی
در زمستان تکراری قلبم
که دوستی‌ات را از دست داده
در افسردگی
روزهای طلایی آفتاب
در تکاپوی زندگی روزانه
که دیگر هیچ روزش آرام نیست
تو هنوز اینجایی
تا هر روز دوستی‌ات را از من بگیری! ■

«خانه دوست» کجاست؟

نیلوفر

مواجه شدم. باور عدم وجود انگیزه فعالیت و حس همبستگی بین همجنسگرایان ایرانی برایم مشکل بود. آیا این افراد از موقعیت اجتماعی خود در اجتماع ایرانیان راضی هستند؟ آیا از مشکلات همجنسگرایان در ایران بی اطلاع هستند؟ آیا مشکلاتی که همجنسگرایان در ایران با آن مواجه هستند، برایشان بی اهمیت است؟ یا شاید باور نمی کنند قدرت ایجاد تغییر در شرایط موجود داشته باشند؟

پس از ورود به آمریکا و ایجاد «خانه دوست»، امکان آشنایی بیشتر با گروه هومان و افراد علاقمند به فعالیت را پیدا کردم. اما متأسفانه به نظر می رسد اکثر ایرانیان همجنسگرا نیازی به فعالیت و ملحق شدن به این نوع جریانات را حس نمی کنند. شاید یکی از دلایل آن برخورداری از حقوقی است که کشور محل اقامت آنها در اختیارشان گذاشته است. اما حقوق بدست آمده توسط همجنسگرایان آمریکایی و اروپایی گرچه راه را برای ما هموار می کند، و فقط ظاهری از آزادی به زندگی ما می بخشد، تا زمانی که یک ایرانی در خانواده خود و اجتماعات ایرانی حتی جرأت بروز و بیان گرایش جنسی خود را ندارد نمی توان واقعاً صحبت از آزادی کرد. جامعه همجنسگرای ایرانی اگر خواستار جایگاه و حقوقی برای خود در ایران و جامعه ایرانی است، باید برای آن تلاش کند چرا که این امر به خودی خود اتفاق نمی افتد.

امیدوارم در آینده شاهد حس مسئولیت و آگاهی بیشتر و فعالیت چشم گیرتر زنان و مردان ایرانی نسبت به مسایل همجنسگرایان باشیم و تک تک افراد خود را مسئول و قادر به بوجود آوردن تغییر در جهت دنیایی بهتر برای خود و دیگران بدانند.

انگیزه بوجود آوردن سایت «خانه دوست»، آغاز حرکتی در جهت ایجاد همبستگی بیشتر و پشتیبانی برای زنان همجنسگرای ایرانی بود. بعلمت جو خفقان حاکم در ایران، تابو بودن مسأله همجنس گرایی بین ایرانیان و پراکندگی جغرافیایی ایرانیان خارج از کشور، برقراری ارتباط از طریق اینترنت و شروع این حرکت در Cyber world عملی ترین راه به نظر می رسید.

زمانی که ایران بودم، بطور کاملاً اتفاقی با سیاست های مربوط به همجنس گرایان بر روی اینترنت برخورد کردم. کشف این سایت ها و آشنایی با دنیای همجنسگرایان در خارج از ایران باعث بوجود آمدن تحول عظیمی در من شد. برای نخستین بار باور کردم که می توانم خود را بدون احساس گناه بعنوان یک فرد همجنسگرا قبول کنم. متوجه جایگاه اجتماعی و حقوقی که همجنسگرایان در خارج از ایران بدست آورده اند شد. در جریان فعالیت ها و مباحث آنها قرار گرفتم و امیدوار شدم که روزی همجنسگرایان ایرانی هم جایگاه خود را در جامعه ایرانی بدست خواهند آورد. اما پس از مدتی شادی اولیه من جای خود را به نوع دیگری از حس بیگانگی داد. مباحث و مسایل مطرح شده در این سایت ها گرچه بسیار جالب توجه و خواندنی بود، اما مسایل من بعنوان یک فرد همجنسگرای ایرانی مقیم ایران نبود. بنابراین مصمم به برقراری ارتباط با همجنسگرایان ایرانی دیگر از طریق اینترنت شدم، تا بتوانم مسایل و تجربیات خود را با هم مطرح کنیم، پشتیبان یکدیگر باشیم و فکر راه حل برای آینده ای بهتر کنیم. متأسفانه با حس همبستگی ضعیف، فعالیت کم رنگ همجنسگرایان ایرانی بطور کلی و غیاب کامل زنان همجنسگرای ایرانی - لااقل در حدی که بر روی اینترنت انعکاس پیدا کند -

Khanaye Doost.

A Site for Iranian Lesbians...

<http://www.geocities.com/khancyc-doost/>

وبسایت خانه دوست

متعلق به همه زنان همجنسگرای ایرانی است
از خانه دوست دیدن کنید و در گسترش ارتباطات بین
لذبین های ایرانی ما را یاری دهید.

دیدار با مردمانی با فرهنگ کهن! - ایرانیان

مقدمه

هستند و ناخودآگاه احساس کردم که ما در ایران هستیم و اینها دارند بعنوان طعمه به ما نگاه می‌کنند. مثل اینکه ارزشهای مردسالاری با رفتن زنان به رستوران آنهم در آخر شب همخوانی ندارد. با اینهمه به راهنمان ادامه دادیم و حالت خصومت نگاهها را ندیده گرفتیم.

از در رستوران که وارد شدیم، صدایی با لحنی تند از پشت سر شنیدیم که می‌گفت: «اینها لژیون‌اند». همان واکنش مشتریان بیرون، داخل رستوران هم تکرار شد. آقایان سرها را بلند کرده و نگاههای تحقیرآمیز تحویلمان دادند. با مشاهده چند زن دیگر توی رستوران، نفس راحتی کشیدیم، که دوباره و اینبار از داخل رستوران حمله «اینها لژیون‌اند» را شنیدیم. بی‌اعتنا اما پرخشم سر میز نشستیم. این دفعه مردی که پشت سر من نشسته بود، تمام تنه‌اش را روی صندلی چرخ‌دار داد و به دو تا از دوستان همراه ما که حالا رو بروی او بودند، خیره شد و با لحنی آنچنانی خطاب به این دو دوست پرسید: «آیا شما مسلمانید؟!» حس کردم که آتشی در درونم گریز گرفته و مطمئن نبودم که هدف او از این سؤال چی بود، بخصوص بعد از این همه درگیری و خصومت و رنج و بدبختی که به اسم مذهب بر همه ما روا شده و تجاوزات و تعدیاتی که مسلمانان در حق دیگر اقلیتهای مذهبی در ایران کرده‌اند، بی‌بردن به هدف او از این سؤال برایم سخت بود. خوشبختانه، دوستان همراه من، با خوشرویی با موضوع رو برو شده و یک مسیر صلح‌آمیز را در پیش گرفته بودند به این دلیل که لژیون بودن ما بهرحال «علنی» شده بود و به این جمع نمیشد اعتماد کرد. تمام مدتی که ما آنجا بودیم، این مرد همچنان با نگاههای آنچنانی خود به ما خیره بود و همراهان او هم هیچ مانع او نمی‌شدند. و او گاهی کلماتی هم با این دوست ردوبدل می‌کرد. مثلاً یکبار به او گفت: «حُب، فقط کلیمی نباشی، کافیه.»

این روزها که تلاطم فکری حادی در ایران به راه افتاده و جامعه فرصت بررسی و درگیری با مسائل سیاسی و اجتماعی را دارد ما هم باید مطمئن باشیم که از خفقان مسائل جنسیت که در ایران موجود است پرهیز کنیم و روابط احساسی هم‌جنس‌گرایان را به طور جدی و معنوی در جامعه خارج از کشور مطرح کنیم. این برخوردها لازمه هر نوع پیشبرد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ما هستند. گروههای ایرانیان خارج از کشور تا حد زیادی از در نظر گرفتن مسائل روزمره که لزوماً احتیاج دارند به آزادی فکری و گریز از سنتهای فرهنگی که حقوق انسانها را ندیده می‌گیرند طفره می‌روند. این اواخر هر شماره مجله هومان این نکته را به خوانندگان یادآوری می‌کند ولی معلوم نیست که به چه طریق می‌توانیم از خفقان سنتی که گریبان آزادی بیان، جنسیت و مذهب ما را گرفته رها شویم. راهنمان دراز و پر پیچ و خم است و این ماجرا یادآور مشکلات این راه.

شب قبل از اولین کنسرت گورگوش در لس‌آنجلس، در اواسط ماه هشتم میلادی سال ۲۰۰۰، دیروقت با سه دوست زن ایرانی برای صرف غذا به منطقه Westwood رفتیم. از قبل می‌دانستیم که در آن وقت شب فقط یکی دو جا برای غذا باز هستند و چون یکی از دوستان همراه ما از خارج از شهر آمده و مهمان ما بود، تصمیم گرفتیم که او را به رستوران ایرانی دعوت کنیم. ماشین را در چند قدمی رستورای «قناری» پارک و در هوای خنک بعد از نیمه‌شب لس‌آنجلس که یادآور شبهای خنک تابستان تهران بود، قدم‌زنان به طرف رستوران رفتیم.

هنوز به در رستوران نرسیده، متوجه شدیم که تمام مشتریانی که بیرون رستوران و توی پیاده‌رو نشسته بودند، با حالت خاصی سر خود را بطرف ما چرخاندند. متوجه شدم که همه مشتریان مرد

فعالیت‌های گروه ایران - شادمان در مونترال

کانادا و سازمان ملل متحد - می‌نمودند.

راهپیمایی روز غرور

یکشنبه، ششم آگوست، «راهپیمایی غرور» به شکل کاروانی متشکل از دهها گروه‌گروه گون از مونترال و بعضاً سایر شهرهای استان کبک و کانادا به وقوع پیوست. در میان این صف طولانی و رنگارنگ جامعه ایران - شادمان با رنگ و بویی کاملاً شرقی با تشویق نظاره‌کنندگان - که تعداد آنها بر اساس آمار جراید به بیش از ششصد هزار نفر می‌رسید - روبرو گردید. همچون «روز کامیونیتی»، تعدادی از فعالین هم‌جنس‌گرایی عرب و اسرائیلی - به درخواست خود - که هر یک با لباسهای سنتی و پرچم کشورهایشان به رقص و پایکوبی مشغول بودند، در میان ایرانیان جای داده شدند و این ادغام باعث هرچه زیباتر و غنی‌تر شدن جامعه ایران - شادمان گردید.

از دیگر مشخصه‌های چشمگیر گروه ایران - شادمان در این مراسم، پلاکاردهای پرمعنی و زیبای آنها بود. پنج پلاکاردهای موجود سمبلی بودند از پیام سیاسی گروه که حاکی از انتقاد ما نسبت به اقتصاد سیاسی حاکم در دنیا - جهانی شدن اقتصاد به شکل امروزی (Globalization) - و پیامدهای نافرجام آن در زمینه دامن زدن به نابرابریهای اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی - سیاسی در عرصه جهان امروز می‌بود. روی چهار یک از پلاکاردها - که به شکل یک مستطیل فرضی حمل می‌شدند - پیکانهایی با رنگهای مختلف و بطور افقی و عمودی رسم شده بودند و در میان این مستطیل فرضی پلاکارد پنجم قرار داشت که بصورت علامت «ایست» در علائم رانندگی ساخته شده بود. روی این پلاکارد نوشته شده بود: «ما گونه‌گون هستیم. شرکتهای بزرگ را از یونیفورمیزه کردن ما بازدارید».

یادآوردنی است که امسال، در برگزاری «مراسم غرور»، جامعه ایران - شادمان از همکاریهای بیشتری از جانب افراد و بعضی نهادهای جامعه ایرانیان مقیم مونترال برخوردار گردید که برای ما قابل ارجح می‌باشند. از جمله این کمکهای بی‌دریغ، همکاری‌های هنرمند بنام شهر، آقای کیوان مهجور و نهاد «دفاع از حقوق بشر در ایران - مونترال» را می‌توان نام برد که به ما یاری بسزایی بخشیدند و ما از ایشان بسیار سپاسگزاریم.

پس از اجرای مراسم «هفته غرور» کانال تلویزیونی TV-5 برای ساختن برنامه‌ای برای سریال مستند تلویزیونی Sortie-gaie و همچنین نهاد National Film Board of Canada برای ساختن مستندی دیگر راجع به «Coming-Out» از جامعه ایران - شادمان دعوت به همکاری نمودند. برنامه اول در ژانویه سال 2001 و برنامه دوم حدود ماه مارچ سال آینده مسیحی قابل دسترس خواهند بود.

شرکت جامعه ایران - شادمان در هفته غرور

هم‌جنس‌گرایان، دو‌جنس‌گرایان، و دگرجنس‌شدگان

مونترال

در سومین سال شرکت خود در هفته غرور مونترال، جامعه ایران - شادمان با فعالیتی چشم‌گیر درخشید.

هر ساله هفته اول آگوست در مونترال مراسم بسیار متنوعی تحت عنوان «هفته غرور» هم‌جنس‌گرایان، دو‌جنس‌گرایان و دگرجنس‌شدگان» توسط نهاد Divers-Cité برگزار می‌گردد که جامعه ایران - شادمان نیز از سه سال پیش در این مراسم شرکت می‌جوید. دو روز آخر این هفته به «روز کامیونیتی» و «راهپیمایی غرور» اختصاص داده شده بود. روزهایی که جامعه ایران - شادمان فعالانه در آنها شرکت جست.

روز کامیونیتی

شنبه پنجم آگوست، به فعالیتهای فرهنگی - هنری - اجتماعی - سیاسی گروههای مختلف فعال هم‌جنس‌گرا اختصاص داده شده بود. در این روز خیابان اصلی محله «Gay Village» در شهر مسدود شده و در دو طرف خیابان، هر یک از طریق غرفه و یا میزکتاب خود به دیدارکنندگان اخبار و اطلاعاتی راجع به هویت و نوع فعالیتهای خود می‌رساندند. در میان دهها غرفه در امتداد خیابان بلندی Ste. Catherine، غرفه «ایران - شادمان» تعداد کثیری از بازدیدکنندگان را به دور خود جمع کرده بود. تزئین زیبای غرفه، موسیقی شاد و اطلاعات شنیدنی این گروه از جمله مواردی بودند که توجه بسیاری را به خود جلب می‌نمود. نمایی بیرونی غرفه ایرانیان، به شکلی چادری بود که دیواره‌های آن از پارچه‌های حریر به رنگهای پرچم ایران ساخته شده بود. از آنجائیکه امسال گروه ایران - شادمان به حمایت از سایر گروههای قومی - نژادی «خاور میانه‌ای» شهر نیز پرداخته بود، تزئین داخلی چادر متشکل از انواع لوازم زبستی عربی، اسرائیلی و ایرانی بود که زیبایی مخصوصی به آن مکان بخشیده بود. به همین منوال، از طریق موسیقی و رقص این فرهنگهای غنی، فضای اطراف چادر پر از شور و شعف شده بود، بطوریکه جمعیت زیادی به دور غرفه جمع شده و بسیاری از آنها به همراه افراد گروه به رقص و پایکوبی مشغول می‌شدند. در عین حال، مردم اطراف از طریق اطلاعیه‌ها و مجلات موجود به چگونگی اوضاع هم‌جنس‌گرایان در کشورهای «خاورمیانه» اطلاع می‌یافتند. بطور اخص، درباره وضعیت اسف‌بار هنکی حقوقی هم‌جنس‌گرایان ایران - توسط جمهوری اسلامی - اعلان هم‌بستگی و تمایل برای همکاریهای مبارزاتی - از طریق پارلمان

نامه های رسیده

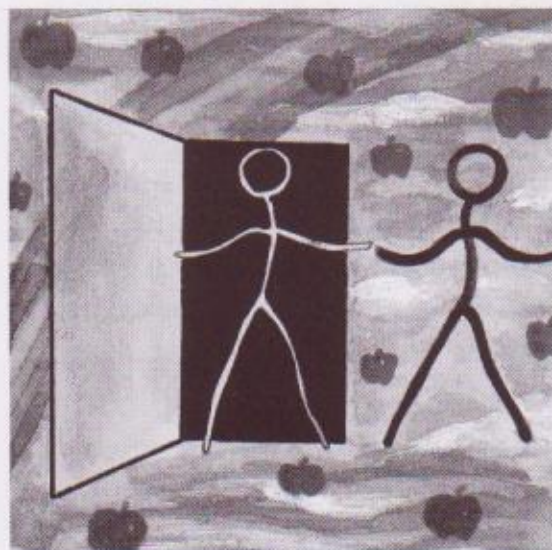
آیا بیرون نیامدن بی بی از بی چادری است؟

ترکیه. بعد از پایان کار، می گویم، اینبار البته به فارسی، اسم من فلان است و تو هم... هستی. چه اشکالی دارد با هم فارسی حرف بزنیم، صورتش مثل گنج سفید می شود، سعی می کند خود را نبازد، با زبان خارجی چیزی می گوید و مثل برق ناپدید می شود. دوستی تعریف می کرد که دو نفر از فعالین سیاسی گروه... که گمی هم هستند، را در یک گمی بار دیده و خوشحال از کشف خود، میخواستند با آنها حرف بزنند، اما آنها با زبان خارجی، او را از خود میراندند. آقای مهندس گمی ایرانی، ضمن تماس و اظهار آن همه خوشحالی از آشنایی با هومان و ستایش از جرأت دست اندرکاران گروه، می خواهد که مجله هومان برایش ارسال شود و وقتی جواب می گیرد که قیمت نشریه یکی دو تا چندرغاز است، دیگر خبری از او نمی شود.

آقای ایرانی گمی با پول هنگفت با آنهمه زندگی مجلل، پرداخت چند دلار حق عضویت هومان را گران می داند، از طرف دیگر سالی به چندین مسافرت می رود، میهمانی های مجلل می دهد اما برای شرکت در جلسه هومان «پول بلیط ندارد». آقای نویسنده ای که این همه از عشق و صفا می گوید و فیلسوفانه در مدح عشق انسانی کتاب می نویسد، و کسی که نمیداند این آقاگی است همانا خواجه حافظ شیرازی است؛ در پاسخ سوال مستقیم من که چرا برای مجله هومان مقاله ای نمی نویسد، آنچنان خود را به کوچه علی چپ می زند و با نگاهی عاقل اندر سفیه به من می نگرند که نگو و نپرس.

مرد چرم پوش و گمی ایرانی که در یک گمی بار هم کار می کند و علنی است، در جواب سوال یک خارجی حامی هومان که چرا عضو هومان نمی شود، می گوید: «نگویی که من ایرانی هستم ها». دو نفر دست اندرکار امور سینمایی و گمی، برای دریافت پناهندگی حداقل هفته ای یکبار برای هومان نامه فدایت شوم می نویسند اما به محض اینکه خورشان از پل گذشت، انگار نه انگار که این همه قول همکاری و کمک داده بودند. دو دختر لژبین ایرانی برای دریافت کمک در امور پناهندگی به جلسات هومان می آیند، از بی مهری و بی علاقه گمی ایرانیان شکوه ها دارند و... اما پاسپورت پناهندگی که می گیرند دیگر هومان را نمی شناسند و در فعالیتهای فرهنگی بعدی که وارد می شوند از

دوست عزیز، این نامه هم درد دلی است با شما، هم تحسینی از صبر ایوب شما و هم سخنی است با همجنسگرایان ایرانی. امیدوارم که آن را در مجله هومان چاپ کنید. چند شب پیش که «دلم گرفته» بود، بجای رفتن به «ایوان و کشیدن انگشتانم بر پوست کشیده شب» به پارک می روم؛ بله درست خوانده اید پارکی که شبها همجنسگرایان «آزادی» خود را در آن تجربه می کنند؛ در پشت بته ها و یا درختی متروک، بدون هیچ بیجی، برای لحظاتی کوتاه، نقاب از چهره می گیرند تا کامی بیابند و دوباره همچون عروسکاتی مطیع و البته



ماسک زده، به دنیای زمخت و بی ریخت دگر جنسگراها برگردند؛ که گویا گریزی هم از آن ندارند. عده ای جوان ۳۰-۲۵ ساله را می بینم که در گوشه پارک بین «آزادگان» کاپوت پخش می کنند. یک ایرانی بین آنهاست. همدیگر را می شناسیم و چند کلمه ای به فارسی رد و بدل می کنیم. نیم ساعت بود، مردی را می بینم با صورتی جذاب، مرا که می بیند، دستش را روی کیرش می کشد. حرکتی و علامتی آشنا. به سوی می روم. نزدیک تر که می روم، تعجب می کنم، یک ایرانی است که در گروه تئاتر کار می کند. البته او مرا نمی شناسد، با زبان خارجی جمله اش را شروع می کند: کجائی هستی؟ اما منتظر جواب نمی ماند و دستش به سمت زیپ شلوارم می رود. اینبار من از او می پرسم که کجائی است: اهل

تنها موضوعی که حرف نمی‌زنند همانا همجسگرایی است. یارو در هیئت تحریریه... کار می‌کند. گی هم هست. اما این مجله از معدود مجلات ایرانی خارج از کشور است که راجع به هومان و یاکلاً همجنسخواهی مطلبی نمی‌نویسد.

باور کنید در نمونه‌هایی که برشمردم یک غلو هم وجود ندارد و بخشی از آن را تجربه و بخشی هم از دیگران شنیده‌ام که به صحت گفته آنها شک ندارم. بطور حتم هر کدام از شماها هم چنین تجربیاتی دارید.

چنین به نظر می‌رسد که گفته مگنوس هیرشفلد، همجسگرایی کمونیت یهودی آلمانی مبنی بر اینکه همجسگرایان از کمترین استعداد تشکیلاتی برخوردارند، متأسفانه در مورد ما همجسگرایان ایرانی کاملاً صدق می‌کند. در غرب اگر نویسنده، هنرمند و یا حتی اشخاص عادی همجسگرا به عضویت گروه‌های مختلف همجسگرا در نمی‌آیند ولی حداقل مخفیانه از آنها کلی حمایت مادی و معنوی بعمل می‌آورند و یا در فعالیتهای آنها بشکلی شرکت می‌کنند. اما همجسگرایان ایرانی چی؟ آیا بیرون نیامدن بی‌بی از بی‌بی چادری است و آیا عدم نزدیکی و یا حمایت از هومان ناشی از این است که اینان هنوز موضوع همجسگرایی خود را نپذیرفته‌اند؟ به اعتقاد من در مورد هفتاد درصد از همجسگرایان ایرانی خارج از کشور، واقعیت این نیست. آنها راحت گی بودن خود را پذیرفته‌اند، شنبه - یکشنبه‌ها به بارهای گی‌ها می‌روند، دوست پسر دارند، از کشوری به کشوری برای شرکت در کارناوال غرور همجسگرایان می‌روند و... اما با هومان و یا هر شکل دیگر همجسگرایان ایرانی کاری ندارند. آیا واقعاً اینها فکر می‌کنند که عده‌ای با نیروی مافوق انسانی و بصورت تمام وقت گروه هومان را می‌گردانند که احتیاج به کمک و حمایت ندارند، استراحت نمی‌خواهند و... آیا اینها نمی‌دانند که گردانندگان هومان افراد عادی‌ای هستند که همگی روزی ۱۲-۱۰ ساعت برای گذران زندگی باید کار کنند و در وقت آزاد خود بجای استراحت کردن باید پای تلفن بنشینند که پول آن را هم از جیب خود می‌دهند، وب سایت هومان را درست کنند، به نامه‌های رسیده جواب دهند، مطالب مجله را آماده کنند، مجله آماده شده را پست کنند، اینور و آنور بدنبال دریافت کمک مالی برای گروه باشند، از جیب خود پول اشتراک کلی مجله و روزنامه ایرانی بدهند و وقت خود را برای خواندن آنها صرف کنند تا اگر مطلبی راجع به همجسگرایی در آنها بود، واکنش مناسب نشان دهند، در کنفرانسهای مختلف شرکت کنند، به همجسگرایان پناهنده کمک کنند، با گروه‌ها و کارکنان فرهنگی ایرانی برای طرح مسائل همجسگرایان نوعی مشاجره قلمی به پیش ببرند و غیره. آیا

کسانی که این همه زحمت و تلاش می‌کنند سزاوار حمایت نیستند؟ آیا حداقل نباید پول خرید مجله هومان را پرداخت کرد؟ (خیلی‌ها از طریق نامه خواستار دریافت مجله می‌شوند اما پول آن را پرداخت نمی‌کنند.)

شاید خطاهای احتمالی هومان عده کمی را نازاضی و یا «حاشیه‌نشین» کرده، اما اگر کسانی از هومان و یا سیاستهای آن نازاضی‌اند، زمین مبارزه که ارث هومان نیست، خود می‌توانند در گروه‌های جداگانه متشکل شوند و کار کنند. اکثریت مطلق همجسگرایان ایرانی خارج از کشور به اینترنت دسترسی دارند. خوب درست کردن یک وب سایت که نه کاری دارد و نه چندان هزینه‌ای، در عوض راحت‌ترین کاری است برای تماس با دیگران و بخصوص دادن اطلاعات به همجسگرایان داخل کشور. و یا اینکه در حد توان خود، به هومان کمک مالی کنند، برای مجله عکس و یا مطلب و یا خبر بنویسند و یا اگر خبری یا مطلبی در رابطه با همجسگرایی، هومان و یا... در مجله و روزنامه‌ای دیدند، کپی آن را برای آرشیو هومان بفرستند و اینکه خودشان قلم و کاغذ برداشته، دو خط برای مجله و یا روزنامه مربوطه بنویسند.

بهرحال، مهمترین عامل به نظر من این است که فرهنگ تشکل‌پذیری و مبارزه گروهی برای احقاق حقوق اجتماعی در بین ما ایرانیان رسم نیست. دلیل اینکار عقب‌ماندگی فرهنگی است که ما همجسگرایان هم بدان مبتلا هستیم. دلیل دیگر اینکه بهر حال به قول معروف همیشه کسانی بوده‌اند که تاریخ را می‌سازند و عده‌ای هم نظاره‌گرند. در روزگار ما تعداد نظاره‌گران بدبختانه بسیار بیشتر از تعداد سازندگان است. این موضوعی است که حل آن تنها از عهده من و شما بر نمی‌آید. جامعه‌شناسان، روانشناسان، اهل قلم و... باید این پدیده کهنه و نامیمون در فرهنگ ایرانی را بشکافند و راههای غلبه بر آن را پیدا کنند وگرنه ما ایرانیان در مقابل حکومت‌های عوضی و فرهنگ پوسیده همچنان «صبور» خواهیم بود.

علیرغم همه آنچه گفته شد، دست‌اندرکاران هومان نباید دل‌سرد شوند. این موضوعی است که باید آرام، باحوصله و حتی بدون توقع، حول آن کار کرد. چون این کاری است فرهنگی و شما باید بر خود بیایید که مسئله به این شکلی را با این تعداد معدود افراد، که از همه چیز خود مایه می‌گذارند، دارید به پیش می‌برید. امثال من یکی قدر شماها را میدانیم و در حد توان در کنارشان خواهیم بود. دستان درد نکند والحق که خسته نباشید.

یک هوادار هومان

خدمت نویسنده گرامی «گرگها»:

آقای پیام رفیقی

نیست که شما نمی دانید، نمی دانید و نمی دانید که نمی دانید، درد اینجاست.

تا زمانیکه عدم آگاهی در سطح جامعه ایرانی سایه افکنده، تا زمانیکه وحشت اتهام به هم جنس گرایی و خروج از مرسوم در جامعه باقی مانده، تا زمانیکه فشارهای ناسالم خانوادگی و عدم آگاهی جامعه، زندگی خصوصی را از هم جنس گرایان گرفته و آنها را به سکوت و تسلیم واداشته و تا زمانیکه هر دروغ گو، حيله گر، نادان، مؤمنان بی ایمان و یا متعصب کینه ورزی بتواند با تهدید و ارعاب، آزادی طبیعی و خدائی هموعان خود را لگدمال نموده و آنها را به وحشت بشارد بی آنکه خود از دانش و آگاهی بهره مند باشد، وجود نشریه هومان یک امری واجب است و جای بسی افتخار است که سازمان بین المللی هومان و نشریه آن برای دفاع از حقوق هم جنس گرایان و آگاهی دادن به خانواده های فارسی زبان بیش از پیش به فعالیتهای سازنده خود ادامه می دهد و من برایش در این راه انسانی و حقانی آرزوی موفقیت روزافزون دارم.

در خاتمه لازم می دانم به تهدید حضرتعالی در نامه شریفان اشاره ای کنم. شما در نامه خود تهدید فرموده اید که اگر نام جزوه ارسالی شما برای هومان، در مجله این سازمان چاپ شود، «بنابر قانون بین المللی مطبوعات» و «مشور خبرنگاران ایران» این تخلف را پیگیری می کنید. جای بسی تعجب است که فردی ادعای نویسندگی در یک کشور غربی را داشته باشد ولی از ابتدایی ترین قوانین بین المللی مطبوعات بی اطلاع باشد. در مورد جمله «پیگیری بر طبق قانون مشور خبرنگاران ایران» سخنی ندارم و آن را یک شوخی بی مزه کودکانه تلقی نموده و از توضیح در مورد آن می گذرم.

سولند، سپتامبر سال ۲۰۰۰

لوکاس

مطالعه نامه جنابعالی، این حقیر را بر آن داشت که با مطالب «تهدید آمیز و خصمانه» شما برخوردی صریح نموده و نظر خویش را در چند جمله به عرض برسانم.

از آنجا که حضرتعالی خود را نویسنده دانسته و هر نویسنده در درجه اول یک متفکر اجتماعی نیز باید باشد، انتظار دارم که مطالب حقیر را، با منطق و بی طرفی و بدون هیچ نوع غرض ورزی مورد تعمق و تفکر قرار دهید. کپی نامه جنابعالی را جهت یادآوری مطالب مندرج در آن ارسال می دارم.

حضرتعالی در نامه خود، همجنس گرایی را پدیده ای «خشونت طلب، غیر اخلاقی و روان پریش» قلمداد کرده اید. برای من بسی شگرفی است که آدمی مانند شما از یک سو خود را نویسنده و متفکر بدانند و از طرف دیگر با بکار بردن کلمات فوق، خود را تا سطحی که نادانی و بی اطلاعی هم نمی تواند باشد سقوط دهد. با بکار بردن این کلمات، شما خود را در مقابل کلیه تحقیقات علمی و ژنتیکی، روانشناسی و اجتماعی که پدیده هم جنس گرایی را بصورت یک غریزه طبیعی به اثبات رسانده اند قرار می دهید. آیا شما می خواهید صدها هزار هنرمند، موسیقی دان، شاعر و نویسنده هم جنس گرا را افسردگی خشونت طلب، غیر اخلاقی و روان پریش بدانید؟ آیا نمی دانید یا نمی خواهید بدانید که غریزه هم جنس گرایی یک غریزه طبیعی و ذاتی است که در انواع مختلف موجودات روی کره زمین وجود دارد؟ اگر قدرت آن را ندارید (و یا صلاح نمی دانید) که به این واقعیت اعتراف کنید، حداقل می توانید از بکار بردن صفات «غیر اخلاقی، خشونت طلب و روان پریش» خودداری کرده و حرمت خود، انسانیت، حقانیت و علم را محفوظ نگهدارید. چگونه به وجدان خود اجازه می دهید که با بکار بردن کلمات نسنجیده خود به سنگ پرانی به سوی افراد بی گناه بپردازید؟ آیا این یک وجدان مخوف و عقب افتاده نیست؟ تأسف در این

«در ایران می‌گفتیم: دروشنفر و هنرمند ایرانی فردی است که از زمان خود جلوتر باشد. در برون مرز باید گفت: روشنفکر و هنرمند ایرانی فردی است که از زمان خود عقب نیفتاده باشد.»

«حکمت»

فتوکپی نامه آقای پیام رفیقی به هومان

بسم خدای
 نشر مستقیم هومان
 «وا از روابط جنسی به غیر از
 تک همسران پشت خود دارا
 نمائید...» مان بیامیز کفالا یا
 من کتاب «استانهای کوتاه هم را برای این ارسال داشته‌ام»
 اما اخیراً شنیده‌ام نشریه شما با سبیده غیر اخلاقی و خشونت طلب
 و روان پریش همجنسگرایان مرتبط است.
 آیا این اطلاعات صحیح است یا این تنها یک
 تشابه نام شما با سازمان HOMAN است؟
 بدلیل عدم برهمنیت شناختن همجنسگرایان از
 جانب این حقیر، در صورت درست بودن
 «اطلاعات این حقیر» خواهشمندم دستور
 فرمائید بنابر قانون بیت‌المالی مطبوعات،
 «در منشور خبرنگاران ایران» از نام بردن کتاب
 این حقیر در مطبوعه خود خوددارا فرمائید. برپی
 است هرگونه تخلف از این درخواست را پیگیری می‌کنم
 پیام نویسنده

از مطبوعات ایرانی

خدمت و خیانت روشنفکران از دیدگاه احسان نراقی

کیهان لندن - شماره ۸۱۶، ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۰/تیرماه ۱۳۷۹

میشل فوکو کنجکاو بود که در حکومت

اسلامی همجنس‌بازان چه می‌کنند!

در گفت و گوی ابراهیم نبوی طنزنویس مشهور با احسان نراقی مشاور یونسکو راجع به روشنفکران ایرانی و خارجی که در انقلاب اسلامی نقشی داشتند و یا بر نسل جوان ایران تأثیر گذاشتند سخن رفته است. در این شماره نظریات احسان نراقی را درباره میشل فوکو فیلسوف و نویسنده فرانسوی می‌خوانید که ابتدا مجذوب انقلاب بود و سپس برگشت.

نبوی: این جریان، میشل فوکو در اول انقلاب چه بود؟ یک‌دفعه میشل فوکو آمد طرف انقلاب ایران و از آن دفاع کرد و شنیدم در فرانسه هم به همین دلیل مغضوب شد.

احسان نراقی: می‌دانید که میشل فوکو همجنس‌باز بود و این امر روی ایدئولوژی و طرز فکرش خیلی مؤثر بود. خُب من او را از کالج دوفرانس می‌شناختم. با هم رفیق بودیم و سابقه داشتیم. در حدود ۳، ۴ ماه پیش از پیروزی انقلاب، نمی‌دانم برای بار اول یا دوم آمده بود ایران. یک روز به من تلفن زد که می‌خواهم با چند تن از انقلابیون بنشینم و صحبت کنم. گفتم بسیار خوب. امشب به منزل ما بیائید. او هم موافقت کرد. ولی گفت تنها نیستم و یک دانشجوی جوان و منشی‌ام همراه من هست. من هم فهمیدم که منظورش چیست. به‌خانم هم نگفتم، چون به این آدم‌ها خیلی حساسیت داشت. از آن طرف من هم برای این که او با افراد اسلامی معتقد و آشنا به انقلاب صحبت کند با دو نفر یکی آقای حداد عادل و دیگری آقای پورجوادی تماس گرفتم تا بیایند و او ببیند که چه می‌گویند. اینها آمدند و همسر من هم در جلسه شرکت داشت و صحبت می‌کرد. این میشل فوکو خیلی کنجکاو و حساس بود به این موضوع و یک مرتبه گفت که رفتار اسلام و این رژیم اسلامی، که در آینده ساخته خواهد شد، نسبت به افرادی که به آنها اقلیت می‌گویند چگونه خواهد بود؟ همسر من و آن دو نفر دیگر گفتند که در اسلام احترام به اقلیت واجب است. چند تا دین هم هستند مثل یهودیت، مسیحیت و دین زرتشت که اینها می‌توانند باشند. اینها منظور او را از آن سؤال متوجه نشدند، من همان اول فهمیدم که چه می‌گوید. در جواب گفت که نه، منظورم نسبت به آن افرادی که در جامعه به آنها می‌گویند غیر طبیعی و فلان چیز و... تا اینکه خانم من متوجه شد

که جریان چیست. او هم که مادر سه پسر است و حساس است، بلافاصله بلند شد و رفت و یک تفسیری از قرآن به زبان فرانسه آورد و گذاشت جلوی میشل فوکو و با صدای بلند گفت: اعدام. میشل فوکو دهانش باز مانده بود و ناراحت شد و آن شب رفت. ولی این اولین ضربه‌ای بود که از اسلام خورد. چون او تا آن زمان اسلام را نمی‌شناخت. گمان می‌کرد که اسلام همجنس‌بازی را تأیید کرده است و من از منابع دیگر هم اطلاع دارم که او برای توجیه این مسأله خیلی اصرار می‌کرد. بعداً وقتی که انقلاب شد بعد از دو سه هفته که خلخالی عده‌ای از این همجنس‌بازان را اعدام کرد، خانم من گفت که آدرس این رفیقت را بده من به او بگویم که آن جامعه ایده‌آلی که تو فکر می‌کردی همجنس‌بازی در آن مورد تأیید است، این است و می‌خواست بریده روزنامه‌ای را که در آن خبر اعدام همجنس‌بازان چاپ شده بود، برایش بفرستد.

نبوی: میشل فوکو مدت زیادی مورد قبول گروهی از کسانی بود که اتفاقاً فرید را قبول داشتند؟

احسان نراقی: عده‌ای آدم بی‌اطلاع بودند. آدم‌هایی که می‌خواستند مستفرنگ بازی در بیاورند ولی فرهنگ غرب را نمی‌شناختند یا اطلاعاتی که داشتند از طریق اشخاص مغرضی مثل فرید بود که دروغ می‌گفت و جعل می‌کرد. به هر صورت اولین اعدام‌هایی که در ایران در مورد همجنس‌بازان انجام شد به نظر من مهم‌ترین عامل در ایجاد دشمنی میشل فوکو با جمهوری اسلامی بود. از فروردین ۵۸ که اعدام‌ها شروع شد، او هم برگشت.

* * *

رادیو پژواک در ونکوور، کانادا در ۷ آگوست ۲۰۰۰

برنامه رادیویی ویژه کارنوال و راه‌پیمایی سالانه همجنس‌گرایان ونکوور را بخش کرد. برنامه رادیو پژواک شامل بحثی راجع به قوانین آزادیخواهانه کانادا بود و این قوانین را با بعضی از قوانین همجنسگراستیزی در ایران مقایسه کرد. این گفتگو شامل صحبتی راجع به ترس از اعدام در ایران بود. این ترس باعث می‌شود که ایرانیان همجنسگرا در امریکا و کانادا تقاضای پناهندگی کنند و به گروه‌هایی مانند گروه هومان برای کمک در امور پناهندگی رجوع کنند. در یک قسمت برنامه قطعه‌ای از سخنان منصور صابری، سردبیر شماره ۱۳ مجله هومان خوانده شد. به امید سرفرازی هرچه بیشتر همجنسگرایان ایرانی.

* * *

امید که جسارتی نشده باشد

من یک جوان ایرانی مقیم اروپا هستم و مدت چند سال هست که روزنامه شما را از طریق کتابخانه شهرمان می خوانم. نکته ای که بارها توجه مرا به خود جلب کرد توهین شما به گروه های همجنسگراست که بارها با لحن مسخره به مناسبت های مختلف از آنها یاد کردید.

در آخرین شماره خود آنها را در کنار تروریست های که شما را به مرگ تهدید کرده بودند قرار دادید. دوستان، انجام این کارها در قرن ۲۱ لطمه اش فقط به خودتان خواهد خورد که حیثیتان را مخصوصاً نزد جوانان ایران از دست بدهید و در کنار روزنامه های کیهان تهران و «رسالت» قرار بگیرید.

من فکر می کنم که شما دست کمی از حزب اللهی های که تهدید به مرگتان کردند ندارید. چرا که شما گروهی اجتماعی را که آن را کمتر از خود می دانید به باد توهین و تمسخر می گیرید. حزب اللهی های هم که شما را تهدید به مرگ می کنند، نیز گروهی را تهدید می کنند که آنها را از خود کمتر و پائین تر می دانند.

من واقعاً متأسفم و اگر در شماره آینده کیهان این عذرخواهی را از همجنسگرایان نبینم (با لحن شایسته و نه با مسخرگی) هیچوقت دیگر آن را نمی خوانم و به دیگران هم توصیه می کنم آن را نخوانند.

در ضمن اگر به یک متخصص کامپیوتر دسترسی دارید پیدا کردن ارسال کننده «ای میل» تهدید آمیز (که از آلمان ارسال شده) را به راحتی می توانید پیدا کنید. من مهندس کامپیوتر هستم و اول خواستم در این زمینه (و همچنین بهتر کردن سایت اینترنتان) به شما کمک کنم ولی راستش شما را لایق این کمک ندانم.

با احترام
یکی از خوانندگان کیهان

پستی - معاذ الله که ما قصد جسارت یا اهانت داشته باشیم. متأسفانه زبان پستخانه زبانی است خاردار که خوشایند طبایع لطیف واقع نمی شود و الا امر به معروف و نهی از منکر و مداخله در زندگی خصوصی دیگران اصولاً از وظایف پستخانه نیست. ما خودمان از پیروان وفادار خواجه شیرازیم که فرمود:

منع رندی مکن ای پستی نیک سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
و بالاخره:

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنش!



روزنامه کیهان لندن، دیدگاه هم جنس گراستیز خود را همچنان ادامه می دهد...

پست کیهان - پیام و پاسخ
شماره ۸۱۸، پنجشنبه ۳ اوت ۲۰۰۰

پیامهای اینترنتی

از طریق e-mail پستخانه مبارکه دو پیام دریافت کرده ایم خطاب به همکاران کیهان. پیام اول، پیام مهر و محبت است از جانب «هومان» که عبارت باشد از سازمان همجنسگرایان ایران (مرکز لندن). هومانیان، وارد شدن «کیهان» را به شبکه اینترنت تبریک گفته و آرزو کرده اند کیهانیان اینک که از حیث ارتباط فنی وضعیتشان را با شرایط زمان تطبیق داده اند از حیث ارتباطات جنسی هم تغییری در افکار و رفتار خود بدهند و چشم به پیشرفت های جهان بکشایند.
پیام دوم، به شرح ذیل از طرف حزب الله دریافت شده است:

From: OD18 <b12345@dvz.fh-koen.de>

to: <info@kayhanlondon.com>

Sent: Saturday, 10 July. 1999 15:14

HEZBOLLAH DAR WAGHTE MONASEB
SARHAYE SHOMA RA AZ BADAN
DJODA MIKONAD. MA SHOMA RA
MIBINIM SHOMA MA RA NEMIBINID.

«حزب الله در وقت مناسب سرهای شما را از بدن جدا می کند. ما شما را می بینیم. شما ما را نمی بینید»
به قول همکار با ذوقمان آقای کمال، حالا هم سرمان در خطر است و هم...

نشریات و کتابهای رسیده به شعب هومان در کشورهای مختلف

اتحاد کار، (ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران)،
شماره ۸۱

هماهنگ (فمینیسم در ایران)، شماره ۹.
تهیه: پیمان نعمتی

P.O. Box 79578
1995 Weston Rd., Weston, Ont. M9N 3W9.
Canada.

دنا، نشریه سیاسی-فرهنگی-ادبی و هنری، شماره ۶
مدیر مسئول: مهندس علی اکبر راستگو

Dena,
Postfach 903173, 51124 Köln -
Germany.

زنان در ایران بعد از انتخابات

تهیه: پیمان نعمتی، دانشجوی مطالعات زنان در دانشگاه نیویورک
P.O. Box 79578
1995 Weston Rd., Weston, Ont. M9N 3W9.
Canada.

میواث ایران، فصلنامه فرهنگی-ادبی-تاریخی-
غیرسیاسی-غیرمذهبی - مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی
Persian Heritage, Inc.,
110 Passaic Ave., Passaic, NJ 07055 USA.

همبستگی

نشریه فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی
سردبیر: فاتح بهرامی

GPO - P.O. Box 7051
New York, NY 10116, USA.

پیوند، نشریه ماهانه کانون سیاسی-فرهنگی پیوند
مدیر مسئول: مهدی خوشحال

Peyvand
Postfach 3663
65026 Wiesbaden - Germany.

ماهنامه خانه ایران

سازمان غیرانتفاعی، غیرسیاسی، غیرمذهبی
241 E. 59th St.
New York, NY 19922, USA.

نوشتار، (ادبی)، شماره ۴، سال ۲۰۰۰

Robubi
Postfach 23007,
55051 Mainz, Germany.

نیمه دیگر

نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان
ویراستار: افسانه نجم آبادی

Nimeye Digar
c/o Dept. of Women's Studies,
Barnard College, Columbia Univ.
3009 Broadway, New York, NY 10027-6598,

راه کارگو (ارگان مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران)،
شماره ۱۶۶.

Postfach 103707
50477 Köln, Germany.

آوای زن (نشریه زنان ایرانی)، شماره ۴۰.

Avaye Zan,
Postboks 3940, 0805 Oslo, Norway.

راه کارگو (ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران)،
شماره‌های ۱۶۵-۱۶۳
BP 195, 75563 Paris Cedex 12, France.

پیام زن (نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان) شماره ۵۱.

RAWA,
P.O. Box 374, Qutta, Pakistan
پیوند (نشریه کانون سیاسی-فرهنگی پیوند) شماره‌های ۲۴-۲۶.
Peyvand, Kroneburg Singel 251
6831 Gh Amhem, The Netherlands.

کتاب دیاد یار و دیاره (سه دیدار از ایران)

نوشته: مرتضی نگاهی. ناشر: نشر کتاب - لوس آنجلس

نشریه گلچین

ناشر و سردبیر: عبدالله سمندری زاده

P.O. Box 572943
Houston, TX 77257

رد پای سنتهای مذهبی در تعلیم و تربیت و رفتار جنسی در ایران
نویسنده: اکبر محمودی، آدرس:

Nima Verlag
Lindenalle 75
45127 Essen-Germany.
Email: dr.a.mahmoudi@cityweb.de

Publications Received:

* **Action Alert** (Emergency, Response, Network), Volume IX, No. 1-3, 2000. International Gay And Lesbian Human Rights Commission.

IGLHRC, 1360 Mission Street Suite 200,
San Francisco, CA 94103, USA.

* **ILGA BULLETIN**, International Lesbian & Gay Association, Issues 1-4, 2000
c/o Administrative Office, 81, rue
Marche-au-chabon, B-1000 Brussels, Belgium.

* **KI Pukaar**, the newsletter of NAZ Foundation International, issues 29-31, 2000. An HIV/AIDS journal with international news and features.

Naz Foundation, Palingswick House, 241
King Street, London W6 9LP, U.K.

* **Muttertag**, (Roman in German), Yves Navarre, ISBN 3 - 910069 - 45 - 2.

حقوق بشر (ارگان جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران) شماره ۴۶.
Liga - Iran,
P.O. Box 150 825, D-10670 Berlin, Germany.

طرحی نو (شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران)،
شماره‌های ۳۵-۴۳.
Tarhi No, Postfach 1402, 55004 Mainz,
Germany.

نیورد خلق (ارگان چریک‌های فدایی خلق ایران)، شماره‌های
۱۷۶-۱۸۳
Nabard, B.P. 20, 91350 Grigny Cedex, France.

واژه (گاهنامه اجتماعی - ادبی به فارسی و دانمارکی)،
شماره‌های ۲۰-۲۲.

Wazheh, P.O. Box 87, 2730 Herlev, Denmark.

هشت مارس (فصلنامه زنان ویژه کنگره مؤسس سازمان زنان
هشت مارس (ایرانی و افغانی)). شماره ۱.
Zan, Postfach 850442, 51029 Koln, Germany.

کتابها:

خانمی که از نو باید شناخت (نگاهی به کتاب «عبور از بحران»
به قلم هاشمی رفسنجانی). علی اصغر حاج سیدجوادی،
فوریه ۲۰۰۰.

Hadjseddjawi, 40, Ave d'Italie/Apt. 214,
75013 Paris, France.

وتنها ماهی‌های مرده با طوفان همراهی می‌کنند.
نویسنده ناشناس - چاپ آرش، سوئد

Arash Forlag
Vattu gatan 13, 17273 Sundbyberg, Sweden.

بنیاد پژوهشهای زنان ایران
The Iranian Women's Studies Foundation

بنیاد پژوهشهای زنان ایران سازمانی است غیرانتفاعی که به هیچ گروه و سازمان سیاسی و مذهبی بستگی ندارد. این بنیاد، فعالیتهای گوناگون زنان ایرانی را دربرمیگیرد و شبکه ارتباطی گستردهای بین گروههای زنان ایرانی در سراسر جهان به وجود آورده است.

از آنجاکه تاریخ ایران بیشتر بیانگر شرح حال، رشادتها و پیروزیهای مردان است، بنیاد کوشش میکند که از طریق چاپ نشریات و حفظ و اشاعه آثار زنان ایران دیدگاه متفاوتی از گذشته تاریخی ایران را ارائه دهد.

بنیاد پژوهشهای زنان ایران از سال ۱۹۹۰ هر سال کنفرانسهایی بینالمللی خود را با شرکت دوستان مقیم سراسر جهان برگزار میکند و آثار ارائه شده و گزارش تحقیقات این کنفرانسهها را منتشر میکند. بنیاد پژوهشهای زنان ایران اهداف و برنامههای خود را با مشارکت و حمایت علاقه‌مندان به وجود آورده و با پشتیبانی مالی و معنوی آنان به کار خود ادامه می‌دهد. بنیاد از کلیه علاقه‌مندان دعوت می‌کند با این نهاد پژوهشی و غیرانتفاعی همراهی و همگامی کنند.

IWSF

P.O.Box 380882

Cambridge, MA 02238-0882 USA

Tel: (617)492-9001 Fax: (617)492-0111

E-mail: IranianWSF@aol.com Website: IWSF.org

IWSF 12th International Conference 15-17 June 2001, Stockholm, Sweden.

"IRANIAN WOMEN, IRAN AND ABROAD: WHAT IS TO BE DONE?"

دوازدهمین کنفرانس بین‌المللی سالیانه بنیاد پژوهشهای زنان ایران

«زنان ایرانی در داخل و خارج کشور: چه باید کرد؟»

در تاریخ ۱۷-۱۵ جون ۲۰۰۱ در استکهلم - سوئد برگزار خواهد شد.

کمیته تصمیم‌گیرنده در سوئد: IWSF 2001, Kvinnors Natverk, P.O. Box 2019

103 11 Stockholm, Sweden. www.Kvinnonet.org

Tel/Fax: 46-8-411-7855/E-mail: haideh@kvinnonet.org

سفارش نشریات بنیاد:

- * ۱۹۹۰ کمبریج، دزن ایرانی پس از انقلاب،
 - * ۱۹۹۱ کمبریج، پژوهشها و هنرها،
 - * ۱۹۹۲ لس آنجلس، «چهره زن در فرهنگ ایران»
 - * ۱۹۹۳ اطریش، «زن و خانواده در ایران و مهاجرت»
 - * ۱۹۹۴ لس آنجلس، «زن و سیاست در ایران معاصر»
 - * ۱۹۹۵ کانادا، «زن، جنسیت و اسلام»
 - * ۱۹۹۶ سیاتل، «زن ایرانی و حقوق بشر»
 - * ۱۹۹۷ پاریس، «فمینیسم و جنبش زنان ایران»
 - * ۱۹۹۸ واشنگتن دی سی، «زن ایرانی و مدرنیته»
 - * ۱۹۹۹ مونترال، «زن ایرانی در آستانه سال ۲۰۰۰»
 - * ۲۰۰۰ برکلی، «بررسی مطالعات و مبارزات فمینیستی زنان ایرانی در دو دهه اخیر و چشم‌انداز آینده»
- برای دریافت هر یک از ۱۱ مجموعه بالا، لطفاً با ذکر اسم و آدرس، تلفن و فکس و تعداد مورد نظر، چکی به مبلغ ۱۰ دلار امریکایی به علاوه سه دلار هزینه پستی برای هر نسخه (برای مؤسسات، هر نسخه ۲۰ دلار به اضافه هزینه پستی) به نشانی بنیاد پژوهشهای زنان ایران IWSF در کمبریج - ماساچوست، آمریکا ارسال فرماید.
- * «دکتابنامه موضوعی: دو دهه مطالعات زنان ایران در تبعید» (در دو جلد فارسی و انگلیسی - با متن کاملاً متفاوت)، از انتشارات IWSF بنیاد پژوهشهای زنان ایران است. بهای هر نسخه کتابنامه: ۲۰ دلار. بهای دو جلد فارسی و انگلیسی با تخفیف مخصوص: ۳۰ دلار امریکایی (+ ۳ دلار هزینه پستی). نشانی سفارش: IWSF در کمبریج - ماساچوست آمریکا.

بہجت رضایی

چون ماہ

یک قصہ عشق لزبین کہ در ایران زمان شاہ سابق

رخ میدہد

قیمت ۲۰ پوند ۴۰۰ صفحہ

مرگ در لندن

یک قصہ عشق لزبین ایرانی کہ در لندن

رخ میدہد. برای خرید آن با تلفن

۰۷۸۵۵۰۵۲۰۴۸ تماس بگیریید.

قیمت ۲۰ پوند - ۴۰۰ صفحہ

برا بوکز

BRA BOOKS

LONDON

ENGLISH CONTENTS

- 5. ● Contents of the Persian Language Section
- 8. ● Islamic Laws
- 10. ● Saviz Shafaie: Persia's Pioneer
By: Jack Nichols
- 13. ● A Mother Takes On The Ayatollah
- 15. ● Holy Hatred?
By Anissa Helic
- 16. ● Short Story "Darius"
By Tavallani
- 17. ● News Around The World

اگر مایل به ارائه رساله جهت انتشار در شماره هجدهم هومان می باشید،
می توانید مقاله، شعر، و یا داستان خود را به آدرس زیر ارسال نمایید:

هومان لس آنجلس

توجه: ویراستار شماره ۱۸

P.O. Box 480691

Los Angeles, CA 90048

The following press reports are reprinted from BadJens online magazine

TEHRAN, Oct. 16 (AFP) - A woman in Tehran is raped, murdered and mutilated every six days as the capital faces an escalating crisis over runaways, a government newspaper said Sunday.

The Iran paper said the bodies of 30 women, some of them underage, have been found in the past six months, all of them with their faces burned and all of them victims of rape.

Most of the victims were between 25 and 35 years old, it said, adding that the youngest was a 15-year-old who had run away from home and was believed to have fallen into the clutches of a local gang.

The paper cited police statistics saying the number of runaways in the capital had risen 30 percent in the last year, with more than 900 girls and 700 boys fleeing home for a variety of reasons.

Woman of "loose morals" burned to death by dad and brother: paper

TEHRAN, Nov. 18 (AFP) - A young woman suspected of "loose morals" was beaten and then burned alive by her father and brother, press reports said Saturday.

The pair tied her down, beat her and then immolated her at the family home in the western city of Kermanshah because they suspected her of corruption and loose morals, the Hambastegi paper said.

She died before friends and neighbours could save her. The paper said such incidents have been regular occurrences in certain parts of the country, where traditional customs play a big role in tribal life.

IQC * ایران - شادمان *

کوش شنوا برای درد دل و موارد مربوط به هم جنس گرایی

تلفن: (514) 528 - 84 24

آدرس پستی:

Mailing Address: Iranian Queer Collective

476 Succusale "C"

Montreal, Quebec, H2L 4K4

پست الکترونیکی: e-mail: Iran_Shademan@hotmail.com

BRA BOOKS
LONDON

NEWS AROUND THE WORLD

10,000 Iranians believed to be infected with HIV: official

Iran - Monday 27 November 2000 - Agence France Press

Tehran, Nov. 27 (AFP) - Some 10,000 Iranians are believed to be infected with the deadly HIV virus which causes AIDS, an official from the health ministry said Monday, cited by the official IRNA news agency.

Abbas-Ali Javadi, from the ministry office in the central city of Isfahan, said that according to official statistics, however, there are just 2,207 registered cases of HIV-positive people.

On Sunday, the ministry announced it had banned tattooing in a bid to control the "time bomb" of the fatal virus.

"There is a time bomb ticking in Iran and we have to take it seriously," Health Minister Mohammad Farhadi said at a Tehran conference ahead of World AIDS Day on December 1.

Tattoos have become a popular fashion accessory among athletes and the nation's well-to-do youth, though the sharp rise in drug use is the greatest cause for concern among authorities here.

Intravenous drug use accounts for 65 percent of HIV infections in Iran, according to official statistics.

Iran is a major transshipment point for narcotics coming from neighbouring Afghanistan and Pakistan destined for the markets of Europe, central Asia and the Persian Gulf.

REPORT: IRAN-SHADEMAN AND THE MEDIA

In its third year of activities, the Iranian Queer Collective in Montreal (IQCM) was well received by the local media. Indeed, the exquisite and profound participation of the IQCM - thanks to its members and friends - in the Montreal's 2000-LBGT-Pride-Week, particularly on the "Community Day" and the

"Pride Parade," notably, drew the attention of various written and electronic media in Montreal. A variety of the "mainstream" journals in Montreal, namely, *The Gazette*, *Le Devoir*, *Le Journal De Montreal*, and *La Press*, as well as some of the GLBT-related "alternative" papers, such as, *Le RG* and *L'Orientalion* reflected the IQCM's participation. The common point in all these reportage was raising consciousness about the systematic state-run homophobia under the Islamic Republic Regime of Iran.

The IQCM also enjoyed the cooperation of the electronic media in Montreal. A GLBT-television-program, namely, "Sortie-gai," which is a part of the "Vie" channel station in the province of Quebec, made a 20-minutes documentary regarding the IQCM and its concerns, that was broadcast in the early November 2000.

Iran-Shademan Tel: 514-528-8424

Reprinted from Cangay.com Zimbabwe Agents Bash Activist As He Attempts To Arrest President Mugabe

Gay rights campaigner Peter Tatchell was beaten up and briefly knocked unconscious as he attempted to stage a citizen's arrest of the Zimbabwean President, Robert Mugabe, in the lobby of the Hilton Hotel in Brussels today, Monday 5 March 2001.

As Mr. Tatchell tried to arrest the President on charges of torture under the 1984 UN Convention Against Torture, he was punched and kicked by Mugabe's bodyguards, who knocked him to the ground three times.

Belgian secret service agents stepped aside and gave the President's security men free rein to beat Tatchell until he blacked out and fell into the gutter outside the Hilton Hotel.

"This protest was an attempt to remind Mugabe that sooner or later he will be arrested and put on trial for torture and other human rights abuses, such as the massacres in Matabeleland, the terrorisation of the judiciary and political opponents, and attacks on the lesbian and gay community".

Ari would swiftly climb the oldest fig tree and start throwing down ripe and sappy figs to us. Once he and Ari tied a rope to a thick oak branch and we took turns to see who could swing the highest.

When the grownups had risen from their afternoon nap we would be finally allowed to go for a dip. The water would splash all over the back terrace where everyone was having tea. "Knock it off," Kambiz would roar, but a minute later we could hear him laughing at us with the others.

I stood on the edge of the pool trying to peek and see who was playing backgammon. I gasped with terror, but the hand that was pushing me was relentless. My arms grabbed the air and I tumbled backwards into the deep blue waters. When I came up, all were screaming with laughter. I caught Darius's eyes; he winked at me, smiling. I dove again to the depths of the pool now glistening white in the afternoon sun. I was blushing.

With everyone still fighting over the innertube, Darius whispered, "Let's have some watermelon." We dried ourselves and went inside. Uncle Syavosh was sitting up and snoring to the sound of the four o'clock news. Darius quietly removed the eyeglasses from the old man's face and hid them on top of the book shelf. I held my nose and tiptoed to the kitchen, laughing. We sat on the hot gravel in the garden and tried to spit the black seeds as far as we could. I asked him about the schools in Germany. I asked if they start as late as October. He did not answer; "That's months away," he had once said. He rose, "come."

From the balcony of the old house we could pick the blackberries that would burst and bleed on our bare skins. Darius said that he would be back for the summers. It looked like we'd picked on this tree enough for that year. There was nothing left.

Darius said that there was something in the basement for me and he pulled my arm to follow him. He had said that he would give me his train set before

leaving for Germany. But that was last year. I thought I had grown out of train sets by that point, as he had before me. I said something to that effect but he did not respond.

The sun, now setting, had heated up the furnace room. I noticed that someone had forgotten to switch off the train set. Suddenly Darius clasped both my hands and turned me to face him. Alarmed, I looked up at his black eyes. He smiled and pulled me toward him. My face in his chest, he then let go of my hands and wrapped his arms around my back.

Now, he pressed me against his chest, squeezing hard. Pressed against his breasts I smelled the chlorine on his bare skin. I let out a sigh. His grip loosened. He reached for my hands again, and as he clasped his fingers around mine, he bent down slightly and gently pressed his lips on my neck. It tickled. At last, my heart started to pound. Darius was kissing me. I shrugged my shoulder, pressing my face, now tingling, against his...

"Darius!... Darius!" The footsteps were on their way down to the basement.

"Yes" he replied, pulling away from me.

"Mahmood is here to pick-up the bicycle. Please go and deal with him."

I remained frozen, my eyes fixed, until Aunt Sudi appeared around the corner. There was a large spider dangling near the ceiling reflecting the afternoon sun like an emerald.

Aunt Sudi asked me to come to the terrace to have tea and cake. "Come before these vultures polish it off." She said.

After Darius appeared again, just before dinner, I tried my best to avoid his eyes. He caught mine, later as I ran to the waiting car by the gate. I remember him smiling at me.

That October Darius flew to Munich. Akbar Agha, with the help of a sledgehammer, almost single handedly demolished the old house in less than two weeks.

Darius

By: Tavallani

I remember the old house where Darius grew-up. In the middle of the garden, the swimming pool and the main building remain, but the old two story house by the northern gate was demolished years ago. It was there in the furnace room, the last time I saw Darius', that I finally became aware of his watchful eyes on me. It was there when we were very little, that Ari, Amalia, and I, had helped Darius set-up his train set underneath the dusty pipes. Kambiz had brought back the elaborate set for him from Munich and Darius proudly supervised the rest of us in its assembly.

My family used to visit Kambiz's household often during the summers, taking advantage of the cool gardens. The estate, which covered some six city blocks was like a heaven in the midst of the poverty and filth of the neighborhood bordering Chahar-rah Ghasr. It was where Aunt Sudi lived. Throughout the summer her gardens were ripe with sour-cherries, peaches and pistachios; the flowerbeds overflowed, the swimming pool remained deep blue. Akbar Agha, the gardener, would tell us how deep the pool used to be years before, where the water remained green all year. In those days the water was used to irrigate the garden. Later with plumbing, and after Kambiz had come back from Germany this pool was renovated and used only for swimming. Some years after that Kambiz decided that it was time to send Darius abroad to finish school. It is that last summer that I remember.

I must have been about ten or eleven. Darius was the oldest of us "troublemakers"--seven or eight cousins who would take refuge in the basement of the old house from the grownups in the mornings when the garden air remained too cool for swimming. In front of Aunt Sudi's dressing table Darius and Amalia made us roll on the ground with laughter by trying on Aunt Sudi's wigs and gowns or putting on her stage makeup. Suddenly Darius climbed on a

stool and above the oak closet reached for a stack of magazines. "Der Spiegel" was tossed aside as we paged through the sex journals. Amalia turned the pages, Darius and Ari knew where to spot the naked breasts and buttocks. We all screamed with delight. "Come upstairs children and wash your hands. Lunch is almost ready. Amalia, Darius... What are you doing to my boy?" In panic Darius's socks slipped on the wooden stool as he tried to shove the magazines on top of the closet again. Amalia, Anouch and Ali were fighting over the soap at the wash basin when Darius pulled on my sleeve to follow him to find the result of the football match. But when Ali walked in the room, Darius abruptly ran upstairs before the television screen had lit-up. Coming up with Ali after watching the end of Italy-Sweden football match we heard a small scream. "Darius gave Lumpi the whole chicken!" Cyrus cried. He was scarlet with laughter. I rushed to the window to see if I could spot the German-shepherd in the garden. We giggled quietly behind the curtains awaiting Kobra Khanoom's scream from the kitchen. She didn't disappoint us. "May your fathers burn in hell... Who was in my kitchen?... You little bastards!... Mr. Kambiz! Madam! Oh, God doesn't send death to take me away from these wretched kids..."

The kitchen was filled with steam. Darius and I stood outside the kitchen door and watched Pari, Amalia and her mother help Kobra-khanoom carry trays of food to the dining room. A large blue bowl of lamb-with-fresh-herbs stew; a tray with a heap of steaming saffron rice and chicken, jeweled with ruby barberries; a platter of eggplant, garlic and sour grapes. Darius made a fist and said, this is how big a person's heart is. "How big is yours?" My fist looked smaller.

After lunch Aunt Sudi would say, no noise, and please do not climb the trees, and she would banish us to the end of the garden where Darius or

also blocked the recognition of the rights of lesbians at both the 1995 World Conference of Women held in Beijing and the review of the Beijing Platform for Action in June 2000.

Of course, similar coalitions influence local political agendas. Take Britain, a secular country with a very vocal extremist Muslim minority. A Muslim-Christian alliance was recently formed to oppose the repeal of Section 28 - a law introduced in 1988 which forbids the "promotion" of homosexuality in schools as "a pretended family relationship". At a conference in May 2000, religious spokesperson Dr. Majid Katme stated that "lesbianism is spreading like fire in society". He is supported in this view by Sheikh Sharkhawy - a senior cleric at the prestigious Regent's Park mosque in central London - who publicly advocated the execution of gay males over the age of ten and life imprisonment for lesbians (6).

At least as worrying is the support for fundamentalist politics by the so-called "free West". The help extended by states pretending to defend democracy is not a new phenomenon. Imam Khomeini was resident in France for several months in 1978, just before going back to Iran to lead the "Islamic" revolution. In Afghanistan, the CIA not only trained the Taliban but has also "admitted bringing 25,000 Arab volunteers to fight against the Red Army"(7). Incidentally, both those countries - Iran and Afghanistan currently sentence homosexuals to death.

What does that teach us? First, that the hypocrisy of most political leaders knows no limit: their ever-changing definition of "fundamentalism" allows them to turn against allies of yesterday with whom they should never have got involved in the first place. Second, it is obvious that economic and geo-strategic concerns always prevail. We can only regret that there are so few allies at the international level who are ready to compromise their interests in order to defend the rights of women and sexual minorities.

Strategies of resistance

political, social or religious in their motivation, these organizations all aim at breaking the isolation faced by sexual minorities. In Muslim countries and despite a threatening environment, sexual minorities are organizing and becoming more visible in Muslim countries and communities. For example, much research is being carried out to interpret religious texts. The Qur'an is being re-examined by gay, or

gay-friendly, theologians and believers in order to break the monopoly of male homophobic interpretation. To counter the stereotype of homosexuality as foreign, others are engaged in reclaiming homoerotic literature (8).

Another positive example is found in Lebanon, where homosexuality is illegal, but a popular weekly TV programme (Al Shater Yahki) has been focusing on sexuality since 1997 and includes gay voices. The fact that they speak from behind masks gives a measure of the risks involved.

Nevertheless, new solidarity associations are being set up (see above). These organizations are, for obvious security reasons, often located outside Muslim countries. Most of them, however, connect with either individuals or groups within Muslim countries. Whether mainly communities, sexual minorities have only just begun speaking out. Threats of violence and accusations of betraying one's culture and religion have discouraged many from taking a public stand. However, more and more people are rejecting the idea that violence against sexual diversity is "divinely sanctioned".

1- Amnesty International Report 1998.

2- The death penalty exists in: Afghanistan, Saudi Arabia, Iran, Mauritania, Sudan, Yemen and Chechnya.

3- Sohail Akbar Warraich, 'A Walk on the Wild Side: Aspects of Homosexuality in Pakistan', She Magazine (March/April 2000).

4- Quote from the Jamaat-e-Islami from Pakistan, Al-Fatiha website. 5 Center for Women's Global Leadership, Testimonies of the Global Tribunal on Violations of Women's Human Rights (Vienna, June 1993).

6- Raza Griffiths, 'Hague and Young in pretend family relationship with religious right', Magazine**Date**

7- Farhan Bokhari and David Gardner, 'Pakistan struggle with legacy of Afghan war', Financial Times 5 July 2000.

Anissa Helie is a feminist and human rights activist who has been involved in the International Solidarity Network of Women Living Under Muslim Laws for nearly 15 years.

For more information please see:
<http://wluml.org/ENGblurb.html>

promoted by conservative forces everywhere.

Conservative Manipulation

The "Qur'an" clearly states that homosexuality is unjust, unnatural, transgression, ignorant, criminal and corrupt", declares the Jamaat-e-Islami, and extreme right politico-religious party in Pakistan (4). In fact, the Qur'an is far from clear on the issue and the controversy regarding the position of Islam and homosexuality is ongoing. For some people, homosexuality is "unlawful" in Islam; for others, the Qur'an does not clearly condemn homosexual acts. The only actual reference to homosexuality in the Qur'an can be found in the sections about Sodom and Gomorrah. While the harsh punishment inflicted on the people of Sodom and Gomorrah at the time of the prophet Lut is for some people a clear proof that Allah meant to eradicate homosexual practice, others argue that there is no specific punishment for homosexuality. The people of Sodom were punished for "doing everything excessively" and for not respecting the rules of hospitality. They insist that it is not the Qur'an itself that brings condemnation of homosexuals but rather the homophobic culture prevailing in Muslim societies.

In the vanguard of repression are so-called "religious fundamentalists". But in the Women Living Under Muslim Laws Network to which I belong, we maintain that "fundamentalism" is not a return to the "fundamentals" of any given religion. We believe that "fundamentalists" are extreme-right political forces seeking to obtain or maintain political power through manipulation of religion and religious beliefs, as well as other ethnic, culturally-based identities. And the rise of "fundamentalism" is a global phenomenon which affects not just Islam but all major religions.

There is also a strong connection between fundamentalist homophobic assaults and those directed against women who do not "behave", who may be unmarried or living alone. Extremist religious leaders and their followers target sexual minorities and women. They focus their offensive against homosexuals as well as others who transgress boundaries of "acceptable" behaviour. The very same rhetoric is used to justify repression against homosexuals, feminists or "different" women - who all are systematically denounced as non-Muslim, non-indigenous and so forth. It is always through manipulation of religious, national or cultural identities that violence is legitimized.

Both extremist religious leaders and state officials are likely to demonize sexual minorities, often as a means to distract from economic crisis or political controversy. Indeed, incitement to hatred and manifestations of homophobia increase in places where the local political agenda is most affected by growing fundamentalist forces.

For example, one of the very first victims of Algerian fundamentalists was Jean Senac, a gay poet assassinated in the early 1980s. Also in Algeria, Oum Ali, an unmarried woman living alone with her children in the Southern town of Ouargla, was stoned and her house burned down in 1989, killing her youngest son (5). These two incidents occurred long before the "official" beginning of the conflict; they reveal the untruth of Algerian fundamentalists' claims that they only resorted to violence in 1992 after being robbed of victory by the Government's cancellation of elections. In fact they targeted both homosexuals and women earlier on - but there was hardly anyone to stand up for such "second-class victims".

Joining forces

Why is sexuality and sexual conformity the focus of so much attention by fundamentalist forces? A possible answer is that when people exercise individual choice it appears as a challenge: autonomy - especially for women - is seen as a threat.

It is interesting to note that in past centuries Arabs attributed homosexual behaviour to the bad influence of Persians. Today, it's much the same story, though the characters may change - homosexuality is currently denounced as a "Western disease". In June 2000, Malaysian Foreign Minister Syed Hamid Albar stated that homosexuality was "against nature" and following a call by Human Rights Watch to ban Malaysia's sodomy law - insisted that: "We can't amend the country's laws merely due to calls by outsiders".

Not just a local or national phenomenon, fundamentalism has taken on a global dimension. Extremist religious leaders from various faiths are coming together to oppose Sexual rights. By "closing ranks", coalitions of Christians, Muslims and other fundamentalists affect the international agenda. We saw the effect of such alliances on women's reproductive rights at the Cairo Conference on Population and Development in 1994. Such alliances

hypocrite. I had a post-graduate degree in business administration, but was accused of having the job only because I was the manager's wife. I was fired, too. (Later they had to admit I was qualified.) After a while, I found an adjunct job teaching business administration. My husband, who is still in Iran, now works as an engineer in a different factory.

In Iran, there are few opportunities open for **Women**, or men, who do not pretend to be religious. People in government there are mostly not really religious, but opportunistic. Religion is just a tool to motivate and to manipulate the people, like the poor families who were persuaded to send their young children to fight the Iraqis. Thousands of these children were sent to their deaths. The Iranian government said it was to help Islam. If that was the case, why were they killing other Muslims, No one ever explained. They couldn't.

Revolutionary Baby

The year after the revolution, I had my second son, Nooshin. By the time he was three, he was already playing with girls' toys, and putting on my makeup and my underwear. He wanted to play hopscotch with the girls and refused to play soccer with the boys. He hated boy games. Worried, I took him to a psychiatrist who said that Nooshin just needed more exposure to his father. That would take care of everything, the psychiatrist said.

However, by the time Nooshin was 15 or 16, the depth of his difference was more obvious, even if we didn't yet know what it meant. It was the way he walked, his demeanor, how he moved in a feminine kind of way. He was suspected of being a homosexual. In Iran, that is a crime punishable by death.

The morals police drive around in these big vans, arresting women who are not wearing their head scarves right or boys who wear tight clothes. The police keep going until they fill their vans. Nooshin was arrested a couple of times. The first time they let him go after a while. The second time, my husband had to go get him. He had fainted in the holding cell.

Fundamental Intolerance

There were also problems at school. Nooshin was attending a religious school because in Iran the more religious the school the better it is--more funding, better resources. There was a certain level of constant harassment from other students. Once, classmates

assaulted him. The school administration also gave him a hard time. Nooshin began to refuse to go to school and to stay at home. Finally, he ended up in night school, finishing high school there with adults.

Islam is a religion of compassion. In Iran we don't torture people with cerebral palsy. So, I do not understand why there is no compassion for people like Nooshin, who are different through no fault of their own. I also do not understand why people there are willfully kept ignorant, therefore intolerant. The blame is on the government. Before the revolution there was at least some discussion of these issues.

Religious fundamentalism is bad for everyone. Regardless of the religion, it is a shameful phenomenon. How can you believe people are going to hell if they're not Muslims? I was born a Muslim just by chance. Had I been born in England or America, I would probably be a Christian. Would I then be going to hell? It doesn't make sense.

If being a religious person means keeping all the rules in the Koran, then I am not a religious person. However, I do try to help other people. I try to be a good person, and not lie, cheat, steal, and so on. I think that should be enough. I am religious in my own way.

Choosing Between Your Country and Your Child

After the problems with the **police** and the school, Nooshin was in turmoil, and started seeing a psychiatrist. Several months later, the psychiatrist called my husband and me and told us that Nooshin was a transsexual. At first we did not even understand what it meant. We thought the solution would be psychological, that the mind would be changed to fit the body to fit the mind.

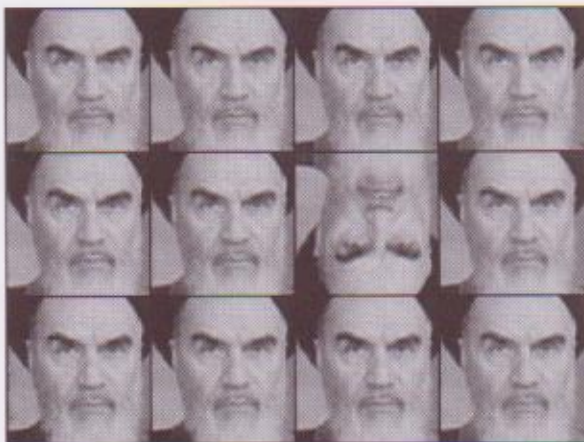
The word 'devasted' is not strong enough to describe my state. I thought the world was coming to an end. I am not exaggerating. I even thought about killing myself. I agonized about Nooshin's future. I worried that people might want to hurt or even kill her. And I worried about how to tell the rest of the family.

It took my husband and I three or four months to come to terms with the fact that Nooshin was a transsexual. In the meantime, Nooshin was so frustrated that we weren't doing anything to help her that she tried to commit suicide.

Finally, it was me who decided to leave the country with Nooshin. It wasn't easy. Remember, I did not leave 20 years ago when so many did, even though I

A Mother Takes On The Ayatollah

Reprinted with permission from The Gully online magazine



November 13. In the Islamic Republic of Iran, lesbians and gay men risk the death penalty. Sex-change surgery for transsexuals is legal, but the recommended year of transition is skipped, because until the surgery is complete, you are considered criminally homosexual.

This puts tremendous pressure on transgendered people to have surgery, whether they want it or not. There is an additional cultural pressure in Iran because, like Argentina, it is a big fan of elective surgery. A few years ago, U.S.-trained doctors successfully pushed hysterectomies in Iran, according to New York Times correspondent Elaine Sciolino. "Now it's nose jobs and face-lifts," she adds. Perhaps sex changes, too.

Of course, surgery does not guarantee safety. It's no walk in the park for women. Minorities, and anybody with a mind of their own are at risk. Iranian Jews have been the recent targets of specious espionage trials. Though a reform President was elected by a landslide in 1997, and there is a growing clamor for a more moderate

Islam, in August and September of this year, the fundamentalists reasserted their power by shutting down the reformist press and persecuting journalists. Just Thursday, Akbar Ganji, a leading investigative journalist, was taken to the Teheran Revolutionary Court after months in jail.

The battle for Iran's Muslim soul could go on for years, and may depend on the cumulative importance of modest figures like Mahin Yusefi, 51, a slender, soft-spoken woman who went from being a retiring, fairly conservative professional in Iran to a transgender rights activist in the United States.

This is her story as told to The Gully. Names and other identifying details have been changed to protect her family in Iran.

Islamic Opportunism and the Revolution

The 1979 Islamic revolution in Iran happened very fast. We didn't even know the Ayatollah Khomeini existed. We hoped the change would bring real justice, more freedoms, a free press. During the Shah's distatorship dissenters had been jailed, tortured, killed. There was a rumor at first that Khomeini even knew five languages. But in the fall of 1979 we heard Khomeini's voice on tape for the first time and he was just a religious dictator.

All of a sudden there were all these fundamentalists in the factory where my husband was general manager, and I was a marketing consultant. Where were they before? Where did they come from? When had they grown their beards and become radicals? I think they were just opportunists. That's what you had to do to survive. Opportunism, not religious convictions, was what motivated many people.

My husband was fired for not abiding by the regim's^e rules: he refused to grow a beard and pray at lunch, and he continued to wear a tie. He refused to be a

My poem, dedicated to Saviz, was titled:

Noruz Reunion

*Back to old Persian
roots I go, touching
young skeptics and
old
mystics, fondling
each disappearing
seed that falls
behind a garden wall.*

*I hear the plaintive
songs, the minor key
of majesty and march,
I see the woman
strong, sure-footed as
she speaks.*

*I feel the probing eyes
of spirit men, their
faces lit by wily
kindness,
the Persians of my
childhood days.*

*The poetry begins.
The human voice
resounds.*

*So serious is each refrain,
so greatly received.*

*The Persians chant into my soul,
as in the days of old.*

*These the earnest tones long missed;
These the sounds to call the future.*

*I join the probing question-themes, I giggle with
the rest
at worldly clowns.*

*As quickly as the laughter fades, as sun goes down,
I am resolved that darkness will not win.
I cross a bridge on moonlit streams;
I see a flock of birds on high
and fly with them.*

*Baghdad bombs rain,
and clouds of mustard gas choke TV screens.
I bite into a Persian sweet. I marvel at a fresh-
plucked fruit.
I listen to my heart.*

*Iran, Iran, it sings, My Unlived Dream:
to sit by some clear Persian brook,
nursing an old obsession for your lore.*

*O ancient Crossroads land, how quick you come to
light
in exile Persian eyes.*

Dear Mrs. Maheen Shaghghi

We express our deep condolences for the loss of your son Saviz.

Members of Homan - Los Angeles

Dear Mrs. Shaghghi

Your friends at the Iran-Shademan in Montreal and Ottawa express their heartfelt condolences to you and your family on the passing away of your beloved son, Saviz Shafaic.

May his soul rest in peace.

The members of Iran-Shademan,
Montreal and Ottawa

Among the things I noticed about this gathering was the diversity of causes that its celebrants represented. Many were involved in the peace and justice movement. And, of course, there were gay activists, feminists, environmentalists and men's liberationists.

For years, Saviz, along with his extraordinary mother, Maheen, had owned and operated a health food store in Florida's Winter Park. There, men and women, scions of progressive forces from all over the state, dropped in to enjoy refreshing smoothies and lively conversations that were unrivaled in their concern for the common good.

Saviz lost no time introducing me to the fledgling Iranian gay liberation movement, and he published the New Year's poem I'd written in the pages of **Homan**, the Iranian gay and lesbian liberation magazine. He traveled, along with the then-editor of **Homan**, to visit me at the beach. In each subsequent issue of the magazine, both of us were proud contributors.

Saviz earned a degree in social work, making many friends, as usual, at the university. He excelled as a student, and was soon helping and counseling citizens whose fortunes had waned.

With Jim, his constant companion, he also earned the love and respect of Orlando's gay community. The two lovers were presented with an annual award because of the inspiration they'd brought to so many.

Saviz, just as his new counseling career was getting off the ground, an inoperable cancerous tumor felled Saviz. He's now awaiting what appears to be an inevitable death. But like the trooper he is, he's meeting death with that same clarity and fearlessness he'd shown when he (a published gay liberationist) had temporarily returned to Iran in spite of the fundamentalists' threats--to visit his dying grandmother.

At the end of August, I received an invite to Saviz's 50th birthday party. I rented a car on the beach and drove to Orlando in a cloud of uncertainty. He knew he was dying. We, his friends, knew too. What kind of party would it be?

Over 30 guests were present, half of them, Americans, the rest Iranians, both male and female. If a man's character can be shown by the friends he keeps, I thought as I mingled within this circle of people, then Saviz gets the highest possible marks.

He looked wan and tired at times, but his hopeful eyes were lit by a strong inner assurance that celebrated each moment spent living. He was not afraid to die, he told us. His triumphant face revealed as much. He'd lived a life of which he was rightfully proud.

And each of those proud to be his friends, myself included, stood and told how he'd touched them in some unforgettable way. There were professors, poets, activists, writers, and fellow students. There were few sad faces, although an Iranian woman wept openly. But Saviz was eagerly celebrating life just as he'd always done. He'd wanted the birthday guests to enjoy just such a celebration.

I watched as his faithful Jim helped Saviz accomplish those physical tasks required by the party. All I could think was how glorious is the personal manner that shines in this enormously kind man, how wise has been his choice of a lover, how lucky he was to be so loved by so many. His hair, dark when I'd first met him, was now nearly snow white.

Something physical about Saviz reminded me, I thought, of an older mentor I'd chosen when I was aged 15. The older man had been Iran's first envoy to America. Saviz, I noted, is an Iranian gay man formally committed to a relationship with an American male. His white hair, like that of my long-ago mentor's, gave him a kind of distinction, being a crown showing his wisdom.

I whispered to Maheen, his mother:
"Your son's dignity and beauty, now grown inwardly to maturity, recalls for me the best and highest pinnacles in Iran's ancient culture."

As I write, Saviz still lives. My love for him expands. My reasons for admiring him multiply. I see how natural to him is the courage with which he faces death. This has been doubly sweetened by his own deep-going awareness that he's long managed to live with a deathless energy, working tirelessly to dispose of unnecessary human suffering.

As I left the birthday party, I thanked my lucky stars for their having brought this man into my life. The uncertainty I'd felt before arriving at his party had dissipated. Instead I found myself remembering a verse in the poem I'd dedicated to him twelve years before.

*As quickly as the laughter fades, as sun goes down,
I am resolved that darkness will not win.*

Saviz Shafaie: Persia's Pioneer

By Jack Nichols

Saviz Shafaie was in his late thirties when I first met him in the 1980s. On March 21st he'd invited me along with a group of exiles, to his home where we celebrated NoRuz, the Iranian New Year.

At that time, many years had passed since I'd socialized with Iranians, the very people who'd ignited in me, when I was only twelve, and intense curiosity about their colorful native land and its ancient admirable culture.

Why, I'd wanted to know, upon first meeting Iranian kids in 1950, had the American males in my own culture been reduced to slapping each other's backs as their only socially-acceptable show of mutual affection?

And why, on the other hand, did my young Iranian male peers feel free--in front of their parents--to show me an almost romantic sort of platonic love, a love accompanied by same-sex hugs, hand-holdings and even kisses?

I learned that Saviz had once delivered--in the early 1970s--what was no doubt the first gay liberation speech on Iranian soil, speaking to a group of classmates at the university in Shiraz. Later, arriving in the U.S., he'd immersed himself in sociological studies, quickly becoming an activist not only for gay and lesbian liberation, but for the men's movement and other progressive causes as well.

He'd read my tome on masculinity, **Men's Liberation** (Penguin, 1975) and had grasped early-on why the subject of male role-conditioning is more important, in many ways, to same-sex relationships, than almost anything else. Saviz had already become a hard-working member of the nascent men's movement, as well as an outspoken advocate of gay and lesbian rights in the South.

His New Year's party showed me that side of the Iranian character I'd loved obsessively in my youth.

There was Saviz himself, unashamedly dancing for his guests. And I thrilled to his golden recitations of Iran's great poets such as Rumi and Hafez, poets known and beloved by all. And then, there were his own poems.



The Iran-Iraq war had been raging at that time and the celebrating Iranian exiles feared for the safety of their families still living in the homeland. The cruel ayatollahs still enjoyed, at that time, a kind of total control.

Even so, Saviz was able--through the heartfelt assurances he communicated--to focus his exile friends on what he knew to be the best antidotes in the struggle against worry, antidotes alive and well through their extraordinary culture.

Following the party, I composed my own poem to thank Saviz for re-igniting in me a passionate recall of my youth's foremost friendships and enthusiasms, those I'd shared with Iranian diplomats' children in Washington, D.C.

Within that same year, Saviz met his great love, an American, Jim Ford. At a Quaker meeting house, my Iranian friend and his wonderful lover held what they called a commitment ceremony. I sat in the audience and was one of those many who spoke of their affection for this exemplary couple, wishing them a happy future.

ISLAMIC PENAL LAW IN IRAN

Approved by The Islamic Consultancy Parliament 08.05.1370 (30.07.1991) and finally ratified by The High Expediency Council on 07.09.1370 (28.11.1991)

Chapter One: Punishment for Sodomy

Article 108: Sodomy is sexual intercourse with a male.

Article 109: In case of sodomy both the active and the passive persons will be condemned to its punishment.

Article 110: Punishment for sodomy is killing; the Sharia judge decides on how to carry out the killing.

Article 111: Sodomy involves killing if both the active and passive persons are mature, of sound mind and have free will.

Article 112: If a mature man of sound mind commits sexual intercourse with an immature person, the doer will be killed and the passive one will be subject to Ta'azir of 74 lashes if not under duress.

Article 113: If an immature person commits sexual intercourse with another immature person, both of them will be subject to Ta'azir of 74 lashes unless one of them was under duress.

Ways of proving Sodomy in court

Article 114: By confessing four times to having committed sodomy, punishment is established against the one making the confession.

Article 115: A confession made less than four times (to having committed sodomy) does not involve punishment of "Had" but the confessor will be subject to Ta'azir (lesser punishment).

Article 116: A confession is valid only if the confessor is mature, of sound mind, has free will and intention.

Article 117: Sodomy is proved by the testimony of four righteous men who might have observed it.

Article 118: If less than four righteous men testify, sodomy is not proved and the witnesses shall be condemned to punishment for Qazf (malicious accusation).

Article 119: Testimony of women alone or together with a man does not prove sodomy.

Article 120: The Sharia judge may act according to his own knowledge which is derived through customary methods.

Article 121: Punishment for Tafhiz (the rubbing of the thighs or buttocks) and the like committed by two men without entry, shall be hundred lashes for each of them.

Note: If the doer is a non-Muslim and the subject is a Muslim, the doer will be condemned to death.

Article 122: If Tafhiz and the like are repeated three times without entry and punishment is enforced after each time, the punishment for the fourth time would be death.

Article 123: If two men not related by blood stand naked under one cover without any necessity, both of them will be subject to Ta'azir of up to 99 lashes.

Article 124: If someone kisses another with lust, he will be subject to Ta'azir of 60 lashes.

Article 125: If the one committing Tafhiz and the like or a homosexual man, repents before the giving of

testimony by the witnesses, his punishment will be quashed; if he repents after the giving of testimony, the punishment will not be quashed.

Article 126: If sodomy or Tafhiz is proved by confession and thereafter he repents the Sharia judge may request the leader (Valie Amr) to pardon him.

Lesbianism

Article 127: Mosaheqeh (Lesbianism) is homosexuality of women by genitals.

Article 128: The ways of proving lesbianism in court are the same by which the homosexuality (of men) is proved.

Article 129: Punishment for lesbianism is hundred (100) lashes for each party.

Article 130: Punishment for lesbianism will be established vis-a-vis someone who is mature, of sound mind, has free will and intention.

Note: In the punishment for lesbianism there will be no distinction between the doer and the subject as well as a Muslim or non-Muslim.

Article 131: If the act of lesbianism is repeated three times and punishment is enforced each time, death sentence will be issued the fourth time.

Article 132: If a lesbian repents before the giving of testimony by the witnesses, the punishment will be quashed; if she does so after the giving of testimony, the punishment will not be quashed.

Article 133: If the act of lesbianism is proved by the confession of the doer and she repents accordingly, the Sharia judge may request the leader (Valie Amr) to pardon her.

Article 134: If two women not related by consanguinity stand naked under one cover without necessity, they will be punished to less than hundred (100) lashes (Ta'azir). In case of its repetition as well as the repetition of punishment, hundred (100) lashes will be hit the third time.

Punishment for pimping

Article 135: Pimping means that someone brings two individuals together or puts them in contact with each other for fornication or homosexuality.

Article 136: Pimping is proved by two confessions if the confessor is mature, of sound mind, has free will and intention.

Article 137: Pimping is proved by the testimony of two righteous men.

Article 138: Punishment of a man for pimping is seventy (70) lashes and exile from the place of (his) domicile for a period of 3 months up to one year and punishment of pimping by a woman is seventy five (75) lashes only.

Article 139: Qazf (malicious accusation) means that someone associates fornication or sodomy with a certain person.

Article 140: Punishment for Qazf (malicious accusation) is 80 lashes for a man or woman.

HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE RIGHTS OF IRANIAN GAYS, LESBIANS, BISEXUALS AND TRANSGENDERS

HOMAN was established in 1990 in Stockholm (Sweden) to defend the rights of Iranian homosexuals. HOMAN is a network of groups and individuals around the world working to defend the personal, social, and legal rights of gay, lesbian, bisexual, and transgender (GLBT) Iranians and those of Iranian descent.

HOMAN's activities are largely defined by each locality. The activities of the international network include:

- Advocacy for equal rights for Iranian GLBT inside and outside Iran.
- Publication of HOMAN magazine, twice annually.
- Maintenance of a comprehensive web site, allowing access to resources and communication on LGBT Iranians.
- Serve as a clearinghouse and reference center on literature, the arts, news, films, educational materials and other resources related to homosexuality as these may pertain to Iran or Iranians.
- Serve as a resource and clearinghouse in providing support for Iranians who fear or face persecution because of their sexual orientation.
- Build coalitions and networks of allies supporting HOMAN's goals.
- Provide opportunities for Iranian communities inside and outside of Iran to engage in constructive discourse for creating inclusive environments for all Iranians, regardless of sexual orientation, gender, religious, ethnic or linguistic backgrounds.

You can help HOMAN by

Participation in HOMAN activities;
 Subscription to HOMAN magazine;
 Offer legal and professional counseling to the various chapters of the group;
 Co-sponsorship of HOMAN events;
 Become a member of HOMAN;
 Financial contribution.

You may contact HOMAN through:

HOMAN, P.O. Box 3444, S-10369 Stockholm, Sweden.

HOMAN - Los Angeles, P. O. Box 480691
 Los Angeles, CA 90048 U.S.A.
 Email: homanla@yahoo.com Phone: 323-937-4397

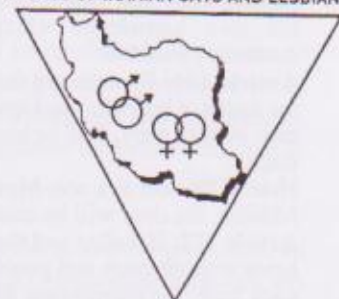
HOMAN, BM Box 7826, London WC1N 3XX, UK
 Email: homan@rocketmail.com

HOMAN, Postboks 2879, 0608 - Oslo, Norway

HOMAN, c/o Hein & Fiete, Pulverteich 21, 20099, Hamburg, Germany

HOMAN homepage: <http://www.homan.cwc.net>

هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)
 HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE
 RIGHTS OF IRANIAN GAYS AND LESBIANS



From the editorial board of HOMAN

Saviz Shafaie, social worker, poet, researcher, human rights activist, and a member of HOMAN, passed away on 18 September 2000, after a long battle with cancer.

Saviz was one of the first Iranians to ever speak openly about the rights of Iranian GLBT community. In 1972, he delivered a paper, the first of its kind, on the Iranian society's encounter with homosexuality at Shiraz University, in Iran. After he moved to the U.S. in the mid-1970s, he expanded his activism through various social justice movements. Over the years, Saviz wrote numerous pieces about homosexuality in Iranian society. He was also a prolific poet.

Saviz joined HOMAN, soon after the group was first established in Europe and regularly contributed poetry and prose to this magazine and other Iranian publications. Saviz worked closely with his mother, Mrs. Maheen Shaghaghi, and they regularly addressed the challenges of traditional societies' acceptance of homosexuality at joint appearances.

Saviz lived a life devoted to equality, courage, love and inclusiveness. His death is a great loss to all of those whose lives he had touched, particularly Iranians working for democracy and justice. HOMAN dedicates this issue of the magazine to his memory. May those who knew him find solace in continuing his path...

Contents of the Persian Language Section

- **From the Editorial Board of HOMAN**

- **In Memory of Saviz Shafaie**
 Dr. Masood Noghreh-Kar, University of Central Florida, U.S.A.
 Mansour Saberi, Homan-Norway
 Iran-Shaeman, Montreal, Canada

- **Articles & Interviews**
 - A report on the "Kanoon Sokhan" gathering in Los Angeles on "Homosexuality in Iranian Society" by Dr. Parvin A.
 - Hipetitis "C"
 - Homosexual Desire in Iranian History & Literature
 - Confronting Homophobia - by Babak Moshtagh
 - An Interview with Rah-e Kargar - Iranian Revolutionary Workers Party about their recent platform supporting the rights of homosexuals. Reh-e Kargar is the first Iranian political party to officially acknowledge and support the rights of homosexuals.
 - An Interview with Hassan Shahvardi - Mr. Shahvardi talks about his experiences facing his lesbian daughter's sexual identity and the challenges that Iranian parents encounter in supporting their gay and lesbian children.

- **Short Stories**
 "Shams" - by Elham

- **Poetry**
 "Tale'e Emrouz" by Saviz Shafaie
 "Shabnameh" by Saviz Shafaie
 "Bakhtak" by Ghobad
 Two poems by Amir
 Four poems by Senobar from her collection "Hess"
 "Bazi-e Sadehe Eshgh" by Laila
 "Natamam" by Parandeh

- **Variety**
 - * "Khaneye Doost" Kojast, by Niloufar
 The owner of this web site for Iranian lesbians introduces the site.
 - * "Deedar-e Mardomani ba Tarikh-e Kohan! Iranians"
 A meeting with a people with Ancient History. The writer recounts a hostile encounter at an Iranian restaurant in Los Angeles.
 - * Activities of Iran-Shademan in Montreal-Canada
 - * "Aya Biroon Nayamadan-e Bibi as bi Chadorist?"
 The author reflects on his encounters with Iranian homosexuals who refuse to acknowledge their identity and withhold support from the Iranian gay and lesbian community.
 - * A few reports from Iranian publications
 - * A brief article about Michele Foucouth and his curiosity about the Islamic government's treatment of homosexuals. Reprinted from Kayhan-London.
 - * Kayhan-London has once more published a letter about homosexuality and in response to the writer has attempted to ridicule homosexuals.

ENGLISH CONTENTS

4. ● Contents of the Persian Language Section

5. ● From the Editorial Board of HOMAN

7. ● Islamic Laws

8. ● Saviz Shafaie: Persia's Pioneer
By: Jack Nichols

11. ● A Mother Takes On The Ayatollah

14. ● Holy Hatred?
By Anissa Helie

17. ● Short Story "Darius"
By Tavallani

19. ● News Around The World

HOMAN MAGAZINE

A Publication of Homan with Persian and English Sections

First published 1991

No. 17 - Spring 2001

"In memory of SAVIZ SHAFIAIE"

Published by the Editorial Board of HOMAN

- Homan is published on an irregular basis.
- All rights reserved. Copyright 2000 Homan Publications.
- Articles from the magazine may be reproduced provided that the source is acknowledged.
- Contributions must be accompanied by the full name and address of the author.
- Confidentiality or use of pseudonyms may be requested.
- Homan reserves to itself the right to publish, edit or reject materials.
- Material forwarded to Homan for publication automatically becomes the property of the Homan archives, and is not returned to the sender.

Financial contributions to Homan may be made to: Homan P.O. Box 3444, S-103 69, Stockholm, Sweden. Postgiro: 635 2630-5fd or may be directed to any local Chapter.

Subscription rates for four issues, including postage is SKr.135 within Europ, SKr.170 outside Europe. It is suggested that you contact your local Chapter if possible:

HOMAN, P.O.Box 3444, S-10369 Stockholm, Sweden.

HOMAN, Los Angeles, P.O. Box 480691

Los Angeles, CA 90048 U.S.A.

Email: homanla@yahoo.com Phone: 323937-4397

HOMAN, BM Box 7826, London WC1N 3XX, UK.

Email: homan@rocketmail.com

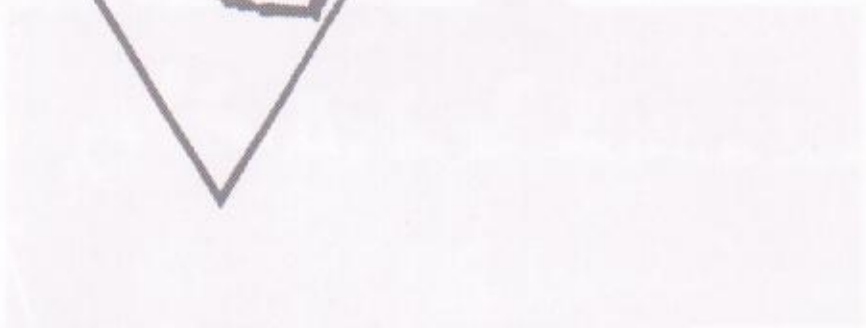
HOMAN, Postboks 2879, 0608 - Oslo, Norway.

HOMAN, c/o Hein & Fiete, Pulverteich 21, 20099 Hamburg, Germany.

HOMAN homepage: <http://www.homan.cwc.net>

7/13/11

Page 1 of 1



هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان ایران)

HOMAN THE GROUP TO DEFEND THE RIGHTS OF IRANIANS GAYS AND LESBIANS



HOMAN

FIRST PUBLISHED IN 1991

No. 17 Spring 2001

